چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان درگذشته و بخاک یکسان
گشته هنوز اح اح خود نمی گذاری و ازان جایگاه برخاست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسے به نیت مشاهده خارق رفتی ازان سخت در بار شدی و شیخ
مولانا فلان صالونی که از اعاظم علمائے عصر بود مع تلامذه خویش غالبا
بدین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسیده شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تمامتر سنگها و خشتها برداشته
متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار بر قرار اختیار فرموده
و شیخ قدمے چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
و این و آن میگویند و از فلان و بهمان بیخبر اند که مرتبه ایشان از آنها کم است
و مرادش از فلان و بهمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحبوحة الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و تعیین اسرارے در آمدند بعضے اوقات
دقائق آن اسرار آنکه مهارت علمی مستمعان را کامل بود بعد از تفکر و
تامل بسیار بمرور ایام حل می شد و بفهم در آمدے ٭ ارباب بقا
زنده بجان دگر ند + بیرون ز دو کون در جهانی دگر ند + کس بے بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا زبان دگر ند + روزی بتقریب احوال
شگرف خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرهما فرمودند که توان گفت که حضرت

شیخ کمال نیز ازان عالم بود و نیز یکے از یاران مقبول یافتہ حضرت ایشان از
زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفے سر داده میشود
بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلہ علیہ قادریہ چون شیخ کمال
اقل قلیل بنظرے در آمده اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در
تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائۃ راه وصال رفیق
اعلےٰ گرفت و در قریہ کیتھل کہ از قرائے تابعہ سرہند است خوابگاه یافت
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃً واسعۃً بعد از و نبیسہ او شاه سکندر ست وارث مواریث
احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتہا بہ جذبات و حالات عظیمہ
فیض رسان سلسلہ آبائے خود مے بود حضرت ایشان مے فرموده اند کہ
جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاه اسکندر از غلبہ
نور نظر را راه نیست شاه مذکور در حدود سنہ ثلث و عشرین بعد از الف
از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ ؎ چمن را تر و تازه آراستند + چو شبنم
نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر الجذبہ حضرت ایشان
حرف مجاذیب در میان آوردند درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت
والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف برده بودند و من دران سفر از حاضران
خدمت بودم روزی یکے از صلحی نزد ایشان آمده از شاه رزق اللہ کہ دران
دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امروز شاه را در فلان
شاه راه بغایت خندان و قہقہہ زنان یافتم طلب کشف سران نمودم فرمود
در فلان موضع نشستہ بودم ناگاه یکے از اہل روستا پشتواره کاه بر سر
داشت در کمر بایہ آن پشتہ کاه را بجائے واگذاشتہ بحاجت انسانی فرو شد
از حاجت خویش فارغ گردیده بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

وا و را همچنان برداشته در جرگه رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنا
باوے و بدان داسے که در کمر داشت میدیدم و کرباس ستر عورت او را که
اندروا بود می نگریستیم این خنده من از ان ست مگر کاه فروش آنجا در کار ست
و بداس محتاج اند مخفی نماند سابقاً وعده بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
بعضے بلاد را رفته بود اکنون انجاز وعده نموده می آید آنجناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله و استفاده و استفاضه لازم
سیر الی الله و بسیر بعضے بلدان ممالک هندوستان قدم نهاده و درین سفر
با خود عهد کرد که جائے بحرفے که شعر باشد تفصیلش لب نکشاید و از هر که
آثار بدعت بیند بارادت بل بصحبت او نپردازد و دران سفر بسا علمای
عامل و عرفائے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس الله سره العالی
به تقریبی فرمودند دران ایام که حضرت والد ما را برهتاس گذار افتاده بود
شیخ الهداد را که مردے بود بغایت معمر و عزیز عزیزان دیده آنجا دریافته بودند
از و حکایت کردندے که مے گفت هر راه را نهایت نیست الا راه حق عز و جل
که آنرا نهایتی ست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
چه آن خلاف صریح ست بقول جمهور محققین که منازل الوصول لا تنقطع ابد الابدین
پس حضرت ایشان قدس سره فرمودند که انچه درین ایام در حل معنی آن
کلام افاضه نموده اند آنست که هیچ چیز را ذات نیست چه حقائق همه اشیا
جز وجوه و اعتبارات نیند و وجوه و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راه
وصول باو سبحانه که منتهی بذات اقدس او گردد زیرا که عارف را چون بسفر
محبوبے وسطے اجمالے محض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
همه وجوه و اعتبارات مفقود گردند و سیر او بذات بحت منتهی گردد بعد از ان

سیر در راه ماند و دست ادراک از دامان آن کوتاه پس آن سیر که با منقطع ابد الابدین گفته اند سیر اسما و صفات ست که سیر تفصیلی ست و غایت ندارد و هم حضرت ایشان مد ظله از والد شریف خود نقل کردند که مے فرمودند شیخ الهداد مذکور روزے در مجلس که جمعے ذکر اره مے کشیدند حاضر بود و بعد از فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیه دل و انجلای آئینۂ دل نیست مگر آئینه که زنگے بر روئش نشسته او را صیقلی باید کرد تا روشنی پذیرد و آن خود بذکر خفیه سراست نه آنست که دل آهنی باشد که ما را اینک بر و باید زد یعنی بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت راقم حروف نصر الله بذکره مے گوید جمع از مشائخ که ذکر جهر اختیار نموده اند بطریق اره یا لغیره آن ایشان بحکم کریمه او اشد قسوه دل را از سنگ و آهن سخت تر دانسته اند و نیز خواسته اند که از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفه متاثر گردد و ایضاً با جهر ذکر خفیه اختیار نموده اند نیز وجوه معتبره مشهوره دارند که وجه شیخ مذکور یکے از آن وجوه است بر اثبات ذکر خفیه و جهر حدیثے که مبین حال صدیق و فاروق است رضی الله عنهما بسنده است بالجمله لکل وجهة هو مولیها بیان طریق اکابر مے نماید و هم در بلده رهتاس حضرت مخدوم بجوزه درس مولانا را لکبیر النحریر محمد بن فخر که صاحب توضیح الجوابے و غیر آنست و از دانشمندان معروف و بتقوی و زهد موصوف رسیده اند روزیکه آنجناب درین حاشیه فاضل هندی علامه فهامه قاضی شهاب الدین دولت آبادی علیه الرحمه که بر مصباح واقع ست می فرمود و در ان ضمن از زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیه طویل الذیل که در یکے از مواضع آن املا نموده بود و همگے مبنے بر جرح کلام قاضی بود تلمیذ او قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبر فرمود دریافت که آن اعتراض
مولانا بهیچ وجه وارد نمی‌آید اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کمال جهد
خاموشی چاره نیافت چون مقدار آن حاشیه و افاده مولانا به آخر
رسید ناگاه از برکات حفظ بیان حضرت مخدوم مولانا مصنف
بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را برنگ دیگر فهم
گرفته بودیم و این همه بر وی پیچیده نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر آن حاشیه مرقومه خود کشید حضرت
مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجا می‌آورده از آن
مجلس بیرون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
رحل بواسع جم غفیر من العلماء فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهر بلده فاذا
غاب عن بین اعینهم فتجسسوه ایاماً و ما وجدوه والله اعلم بحقیقة حاله وهم
حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان تقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
ذات اقدس او سبحانه هر چند بسیط است اما او را یک وسعتی ست بیچون که تمیز
چون را آنجا بار نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که می‌فرمودند
در سیاحت بلاد بنگاله بشهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
که در یکی از مساجد آن شهر با جیا‌ی لیالی بسر می‌برد و شبها از فرط بیقراری
بگریه و زاری می‌بود و او مهربانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیا تا چندگاه
باهم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم پذیرائی
صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی می‌خواندی
و اشک احزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که
حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موی را آنجا

گنجایی نیست شاید واگر از بس انبساط واتساع آن گوی عالمها در وگم است
نیز درست آید ؎ نمکدانی به تنگی چون دل مور + نمک چندان که در عالم فتد
شور + وهم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جونپور افتاده وآنجا فوائد
صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافته واو بزرگی بود صاحب
السکر والوجد والسماع وذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسله خواجه
معین الدین سنجری ومرید شیخ بهار الدین جونپوری که بسه واسطه بشیخ
نصیر الدین محمود می پیوند رحمهم الله سبحانه ازو آرند که سید الانام را علیه الصلوة
والسلام در منام دید که فرمود علی دهلی بر در خود میزنی واز خلق الله چیزی
نمیگیری گفت یا رسول الله اگر دهلی ست ازان تست واگر در است هم ازان
تو علی بیچاره درمیانه کیست فرمود برای خلق دعا کن که دعای تو درباره
ایشان مقبول ست توفی رحمه الله سنه خمسین وتسعمائة بالجمله حضرت مخدوم
چون صحبت بسیار از ارباب معرفت وعلوم را دران سفر دریافت عنان
مراجعت بوطن مالوف برتافت تا زمان انتقال ازین دار پر ملال در بلده
سرهند بوده همواره کتب متداوله را از معقول ومنقول بی تعطیل وفتور بر سبیل
تحقیق وتدقیق وافهام حقیق بیان مے فرمود که در جمیع علوم نحریر بود لاسیما
در فقه واصول آن که بے نظیر بودے فرمود که دران ایام که در دقایق
بزدوی غور نموده مے آمد محسوس می گشت که در جنب علو اجتهاد ودقت
استنباط سراج الملة امام ابو حنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذ اند
ونیز حضرتش ازان جا که با علوم رسمی وصوری معنوی وحضوری را جمع
فرموده بودند مدام بر سجاده افاضت بمصداق خبر لان یهدی الله بک
رجلا واحدا خیر لک من الدنیا وما فیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شادروان درس بیان کتب
صوفیه علیه را چون التعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرها در
غایت بلندی ہمے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق که قرأت
و استماع این کتب را نزد او از دور و نزدیک طرف لبتندی از میمنت
افاده او بمقاصد خویش پیوستندی قدوة المشائخ جناب شیخ مہر که
امروز در بلده لاہورست و در حالت و غلت مشہور از تلامذه فصوص
او ست بالجمله حضرت او در آگہے از اسرار ارباب توحید وجود مرتبه
علیا داشت و در حل دقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس اللہ سره
الانوار از فرط علم و غلبه حال ید طولی و بر مشرب او بوده و با آنکه مقیضات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکریات و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندی ہمت بل بمحض صیانت حضرت عزت عز اسمه
و جل ذکره بر طبق آن کلام ثمرة الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی
که ربما یقع فی قلبی النکتة من نکت القوم ایاما فلا اقبل منه الا بشاہدین
عدلین الکتاب و السنة حالی که مخالف کتاب و سنت بودے خواه از
خویشتن دیدے خواه از غیر شنیدے اعتبار ننہادے و اعتداد
نه فرمودے اینست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانه ارباہا رحمة واسعة و رحم عبدا قال آمینا و نیز ان
کلام حضرت مخدوم که بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز سر مہر
او فرموده دو شاہد عدل اند بران مدعا قصه راز شیخ عبد الغنی آنست
که حضرت ایشان قدس اللہ سره روزی بتقریب مسئله توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند که مدتے جویان بودند

ملاقات شیخ عبد الغنی را که درویشے بود از شهر سون پته بس معمر و بزرگ
بجهت استماع رازے که ازو بایشان رسیده بود و آن راز این بود
که گفتے پیر من که جد مادرے من بود قریب هنگام احتضار مرا بابکے
از درویشان شوریده کاره نزد خویش خواند تا القاے نسبتے نماید و اعطاے
نعمتے فرماید چون به خدمتش حاضر گشتیم سرے از حقیقت این معامله بر
زبان راند که به مجرد استماع آن درویش دودم دست از جان برافشاند و
من همچنان حیران و آسیمه جان برجاے بماند المؤلف چه راز بود که شب
از تو بر زبان بگذشت + که روز عمر بپایان ترجمان بگذشت + بگوش صید
ندانم زبان تیغ چه گفت + که در سماع در افتاد و همدران بگذشت +
پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت والد ما بشوق
استماع این سخن ازوے خواستندے که بدیار او شوند بناگاه
شیخ مذکور را بجهت مهمے از سرهند عبور فراپیش آمد چون بسرهند رسید
بکاروان سراے نزول نمود و والد ما نیز وارد آن جا شدند بعد از
معانقت و مجالست خلوتے درخواستند و التماس اظهار و ابراز آن
سربسته راز نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ
بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضلے صاحبدلے بود که از خلفاے
والد ما از ایشان پرسیده که استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسالت
نمودم که آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما رانیم در حال و مشرب
ماست یعنی این همه که مے نماید واحد حقیقی است که بعنوان کثرت نمودار
گشته لیکن چون آن درویش را لوحے بود ساده و این راز صفا جاے گرفته
بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آن را برنتافته و براه هلاک شتافته

و شیخ عبد الغنی چون عالم بوده و صاحب تمکین و آشنای این راز خانه
بر انداز بر جاے بماند پس حضرت ایشان قدس سرہٗ بتقریب نسبت
توحید معارف عالیہ بر زبان راندند درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش
از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض مبتدیان و متوسطان را از استیلای
محبت که از اقتضاے آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب
محبوب بامے درآید کثرت موهومه منفیه بکسوت وحدت هویدا گردد
مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ما قدس سرہ
از درویشے حکایت کردندے که مے گفت وقتے در شهری براهی میرفتم
نظرم بناگاه بریکے از نساے جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش
مے نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بهمان رنگ و صورت و کمیت
و کیفیت در بر خویش یافتم بلے چنانکه از نظارگیان شرمگین گشتم و
خویش را کناره جستم بلے ع در عشق چنین بو العجبے باشد + پس حضرت
ایشان قدس الله سره العالی فرمودند چگونه اشیای متکثره عین
واحد حقیقی بود که کثرت موهوم است یعنے حضرت حق سبحانه ظلال اسما
و صفات خود را از مرتبه حس و وهم بقدرت کامله نمودی و القابی بخشیده
و عالم نامیده و اما در خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات و صفات
حقیه او سبحانه و موهوم چگونه عین موجود حقیقی بود و تحقیق این مبحث در
مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدده بتدقیقات عالیه و تمثیلات
واضحه نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً و اجمالاً فلیرجع
الیها علما و حالا بالجمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افادت و افاضات

بانجام رسانیدند و از کمال بے نفسے و تفرید باوجود کثرت تلامذہ ہیچ یکے
را بخادمے خود قبول نمے کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
تجویز نمے فرمودند و مرحلہ زندگانی را چنان باتباع رسول سبحانی علیہ افضل
الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتے از سنن ایشان را نیز متروک
نگذاشتند تا بجائے کہ گویند مہما امکن ازار پوشیدندے نہ سراویل و
نعلین ذو قبالین برپاے کردندے نہ پاے افزار باوجود اتیان طاعات
مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضے وظائف و اوراد مشائخ طریقت را کہ منافی
عزیمت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادندے حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنانکہ
بعد ازین در منصہ گذارش آید از بس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزام عزیمت
و اجتناب رخصت بودہ باآنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
و برکات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کما مر لیکن غایت اخلاص
و نہایت اشتیاق بسلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ اسرار اہالیہا
ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
سرہ ہمانقل میکردند و مے فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
و شاہراہ این بادیہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہر مے گردد و نیز مے فرمودند باوجودیکہ از سائر
اکابران طریق سینہ بر اوضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
از خواہان آنیم کہ یکے از کارشناسان و راہ نمایان این سلسلہ را حق سبحانہ
بدیار ما رساند یا ما را بدیار او برد تا از برکات صحبت او و اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرداً آرزومندی ایشان را بحضرت خواجه خود رضی الملة والدین محمد الباقی
قدس الله سره الاقدس معروض داشتم فرمودند مارانیز شوق دیدن
ایشان بود چون بسرهند رسیدیم چیزی از ایشان گرفتیم تا که بیکی
از قدمای آن حدود تشریف برده بودند راقم حروف گوید چون
این حکایت مذکوره را از حضرت ایشان قدس سره شنفتیم با خود گفتیم
اما بر دیگری از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
نقشبندیه جلوه گر شده باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
از عتبه علیه حضرت ایشان قدس الله سره بشهر برهان پور آمدم
حضرت شیخ عیسی سندی که از اعاظم مشائخ آن دیار بوده جامع علوم
حال وقال وصاحب تفسیر الانوار و خلیفه شیخ لشکر محمد که وی خلیفه
شیخ محمد غوث بود که مجمل احوال این اعزه در مقاله رابعه انشاء الله تحریر
خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالی در سنه احدی وثلاثین بعد
الالف از جهان رفته بوده بتقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ
او شیخ عبد الستار که صاحب سجاده اوست وجوان قابل وفاضل
وصاحبدل گفت والد و شیخ ما در اواخر عمر می گفت چنان معلوم باشد
که خلاصه نسبتهای مشائخ طرق نسبت نقشبندیه است واستحال
خود را بران نسبت می داریم گفتم اینک گواه عدل دیگر بدیدار آمد
درین مدعا شاهدین عدلین بروی کار آمد الحمد لله والمنة حضرت
مخدوم را در علوم دینی کتب شایسته است و در اسرار یقینی رسائل خجسته
ازان جمله است کتاب کنوز الحقائق و رساله اسرار التشهد که بسا نکات
عالیه دران بقلم بیان آمده نفع الله سبحانه الطالبین بها و بشناسندگان

جوہر سخن ہویداست کہ آنہمہ مفاض از حضرت واہب العطایاست وجناب ماموربدان نگارش واملاست چنانکہ خود درعنوان آن رسالہ شریفہ این معنی را اظہار سے نماید آنجا کہ مے فرماید ہذا اسرار التشہد فی معراج النبی صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی یفیضہ القدیر وفضلہ العمیم فاہرتہا امتثالا بامر المفیض المکلیم این حقیر نکتہ ہای چند از ان ایراد مینماید واگرچہ آن رسالہ بتازی زبان ست اما این جا برخے از ان ترجمہ فارسی نیز بعرصۂ تحریر مے آید ب طلب معراج کہ متضمن رویتہ است بلسان استعداد آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیراکہ دعا بلسان استعداد الزم واتم است مراستجابت را ولہذا موسی علیہ السلام ممنوع گشت از رویت باسوال لفظی زیراکہ پیش از استعداد ان طلب نمود ب

فی معنی التحیات للہ والصلوات والطیبات ہی اظہار الکمال بصفات الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات للذات المستجمع لجمیع الکمال المنزہ عن النقص والزوال فانہ باعتبار قولی وفعلی وحالی اما القولی فکاظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ وکمالہ باللسان واما الفعلی فکامتثال الامر واجتناب النواہی باتیان الاعمال البدنیۃ والافعال الجسمی من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق لہ ابتغاء لوجہ اللہ سبحانہ وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح بکسب الکمالات العلمیۃ والعملیۃ والتخلق باخلاق الالٰہیۃ فان الانسان مامور بہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسہ کما ورد فی الحدیث تخلقوا باخلاق اللہ ہذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع فالقولی لذکرہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والکمالات فی الکتب المنزلۃ والفعلی فکاظہار جمالہ وجلالہ من
الغیب الی الشہادۃ ومن الباطن الی الظاہرۃ من العلو الی العین والجمالی
کتجلیہ سبحانہ وظہورہ علی نفسہ بالفیض الاقدس وباعتبار ذاتی
وصفاتی وافعالی فالذاتی کذکر الحق سبحانہ بصفۃ وجوب الوجود وانہ
منزہ عن الکل وسار فی الکل بالکل ای ماجدیۃ جمیع کمالاتہ واسمائہ
وصفاتہ بحیث لامفاصلۃ فی الاشیاء کلہا اعلاہا واسفلہا من ہذہ
الحیثیۃ اصلا والصفاتی کذکرہ سبحانہ بصفۃ العلو وبصفۃ القدرۃ
والافعالی کتعظیمہ سبحانہ باللسان او بالجنان بصفۃ الخالقیۃ والرازقیۃ
او غیر ذلک من الاسماء والصفات الفعلیۃ والمعتبر عند العرفاء المحققین
والثناء الذاتی فانہ شامل لجمیع وجوہ التعظیم واوصاف الکمال بخلاف
الثناء الاسمائیۃ الوصفیۃ والفعلیۃ فانہ یوجب التحدید والتقیید
ب ونیز در موضعی از مواضع این کتاب قلمی مینماید کہ ہزاوار آنست کہ این
ثنا کہ التحیات للہ الخ بود از آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم بر قرب فرائض
محمول داریم کہ حق سبحانہ فاعل بود وبندہ آلت نہ بر قرب نوافل کہ بندہ فاعل
بود وحق سبحانہ آلت لانہ لما تو فقرہ علیہ الصلوۃ والسلام وارتفع من
البین استحال ان یستند الیہ شیٔ فیما یظہر منہ فانما ہو من اللہ
سبحانہ وتعالی لا کالۃ کقولہ علیہ الصلوۃ والسلام لا احصی ثناء علیک
انزوان الحق ینطق بلسان عمر ویمکن ان یجعلہ من قرب النوافل وتنزلہ
الیہ وادخالہ نفسہ فی البین انکسارا لہ واظہارا للعجز کہ تمام ایجاب کسے
وان کہ تمامی ٭ کند باخواجگی کار غلامی ٭ او یجعل الوجود الموہوب لہ من
الحق سبحانہ بدل وجودہ لامضافا الیہ وان کان من الحق سبحانہ مبالغۃ

فی التنزیه او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل والفرائض والجمیع منهما من غیر تقیید بواحد منهما وهذا هو مقام وادی المختص بنبینا محمد صلی الله علیه وسلم ب در خاتمه این رساله شریفه بر قلم محترم آورده که مرا بر دل بعون الله سبحانه چنان می آید که امر بقراة تشهد در آخر نماز تذکیر و ایذان است بر آنکه نماز معراج است مر مومنین را پس سر او را آنست که معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را که در معراج او صلی الله علیه وآله وسلم بظهور پیوسته از احوالات عظیمه و تشریفات علیه ز رقتنا الله سبحانه تعالی جرعة من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم بلطفه و امر بصلوة بعد از تشهد بر آن سرور سید البشر اعلام ست بر آنکه معراج مومنین بمتابعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و ادای حق نعماء ست که رسیده مسلمین را به یمن هدایت و متابعت او صلی الله علیه وآله وسلم و تنبیه است بر آنکه چون آنحضرت شرکت بخشیده امت را به تشریفات معراج فینبغی لهم ان یصلوا علیه فی معراجهم و نیز ایماست بر آنکه اگر چند کمل امت بنهایت مرتبه کمال عروج نمایند بیرون نمیروند از ربقه متابعت او علیه الصلوة والسلام و نمیرسد نهایت ایشان تبدایت مقام او و سر ایشان تحت اقدام او و ایضا اشارة الی ان منتهی معراجهم الی النبی علیه الصلوة والسلام و منتهی معراجه صلی الله علیه وآله وسلم الی الله سبحانه وتعالی و تعظیم الا تری انه علیه الصلوة والسلام اثنی علی الله سبحانه فی الابتداء بقوله التحیات لله الخ والمومنون امروا بالصلوة علیه علیه التحیات والتسلیمات فی منتهاهم بعض فوائد که حضرت ایشان از والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس الله سره العالی حکایت کردند از حضرت والد که فرمودند یک بار شیخ جلال بدیدن شیخ رکن الدین رفته بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعریف را که عارف از رویت و مشاهده او سبحانه تعالی درین نشاه چه بچشم سر و چه بچشم سر خبر ایقان بهره ندارد و در میان نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سر اسرار راست این توجیه شیخ رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که من از حضرت والد پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین بس و بس چنانچه هر کس را بخود می باشد چه مشهود اثنینیت می طلبد و مشاهده مغایرت هیچ آنها منها حضرت ایشان قدسنا الله بسره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت که به ضلالت رفته اند و راه راست گم کرده منشای آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاهداشتن در وصول بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست منها از زبان صداقت نشان مخدوم زادهای عالیشان و عمین بزرگوار ایشان شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم بجره و اقول و زاویه خمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاجزا افتاده چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جای سر نهاده آن درویش بعقیده آنکه از دزدی یا دشمنی این معامله بالیشان ظهور یافته هراسان و نوحه کنان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
تا آن حجره در آمده اند حضرت مخدوم را حیّ وسالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
وگریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت رو بآنها فرموده تا با بحیات
عاریت درین جهان باشم افشای این راز می نمائید چون ازان پرسیده اند فرموده
امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم قدس سرہ
بوده باین ابیات عارف روم ؎ دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق
دریا یم ما را موج دریا می کشد + نیست عزرائیل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یالیت قومی یعلمون + خفیه
صد جان میدهد دلدار پیدا می کشد + بس کنم من چون بگویم سرّ قتل عاشقان +
زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بحرف شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذکر موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم جنازه حیات را بدروازه حدود ثمانین رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت
فرموده وکان ذلک فی السلخ عشر سنة سبع بعد الالف بیرون شهر سرهند
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر درکشید رحمه الله علیه رحمة واسعة
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
اعلم اند هر فن + جانش گهر سر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود در علم و عمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
بزرگوار حاضر بودم دران سکرات وغمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدام ست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
انیست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق ست اما کسوت گونیه خاک در چشم
مجوبان می اندازد و دور و مهجور میسازد و بعد ازان معروض داشتم که مرا براه سے
دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا برهمین سخن وصیت
میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
شریفه میگذشت که محبت اهلبیت حضرت خاتمیت علیه و علیهم الصلوٰة و التحیة
را در حرز ایمان و حسن خاتمه مدخلی عظیم است هنگام نزع ایشان من آنرا فرایاد
ایشان دادم فرمودند الحمد لله والمنة که سرشاران محبتم و غرق آن دریای نعمت
سے الٰهی بحق نبی فاطمه + که بر قول ایمان کنی خاتمه + حضرت حق سبحانه جناب
مخدوم را مطابق بشیخه عبد القدوس رحمهما الله هفت پسر عطا فرموده بود حضرت
ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دائره اینجا رمزی توان گفت که ازان آن
حضرت رابع آمده که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است و آن حضرت
مجدد الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انوار و اعظم نجوم است
مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستعد و از فضیلت
بهره ور بوده اند چنانکه آن فقره شریفه حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
قدس سره بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن پدر بزرگوار حظ فراگرفته از
زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بارها
فرمودندی شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ماست هم حضرت ایشان روح الله
روحه العزیز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه سبحی

کردم موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف گردید و مشاهد
آنم الحمد لله علی الاحسان دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین ذکر از
حضرت خواجه باقی بالله طاب تربته گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
بحالات و مکاشفات رسید چنانکه از ان فقره که حضرت خواجه قدس سره در
عنایت نامه که بجناب مخدوم زاده بزرگ خواجه محمد صادق علیه الرحمة ارسال
فرموده اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند هویدا است و آن فقره اینست
مولانا محمد مسعود از کشف قبول اعتباری نگیرد کشف صوریه محل خطا و لغزش است
سعی کند که حضور مع الله ظهور یابد و دوام پذیرد هر چند که عالم صاف شده باشد و
معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته در کار و سعی باشد که جذبه و حضور
ایشان دیگر است دران مواطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیه و
و اکثر بالاصالة بوجهی نسبت از شش جهت معرا گاهی فوق بجهت خصوصیتی که
عرش مجید راست در وهم می آید و گاهی همه جهات را فرو میگرد معنی والله من
ورائهم محیط بظهور میرسد و اگر صور معنویه و اشکال صوریه محو نشده اند و همچو سراب
و خیال بے اعتبار افتاده و در همین وقت نزد و دریافت صور خیالیه هو الاول
والآخر درمیان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را
صور و اشکال بالکلیه محو شود و صفای اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الدار غیره
دیار در جلوه آید بهوش باید بود که کسوت معنویه درمیان است لا اقل صبغه حیوة
و هستی اکنون یک دقیقه دیگر بشناسند که در وقت ظهور والله من ورائهم محیط
می تواند بود که همچنین کسوتی درمیان و می تواند بود که بالکلیه نظر محتبش مجرد
شده باشد باری حقیقة مقصود دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
و تصفیه نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت گشته اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
و از فضائل صوری نیز با نصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مودود است و در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آندم که بجهت حصول اسباب دنیویه
بارباب غنا محشور بوده هوای برادر وفقنا الله سبحانه و ایاک فرصت حیوة بسیار
قلیل ست و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلده گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب
دنیای دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید الحیاء شعبة من الایمان
حدیث نبوی ست علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت الله فی الله که امروز در سرهند میسر
است اگر گرد عالم گردید معلوم ست که عشر عشیر این دولت بیدار آرید شما از ان
ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست دادید و از جواهر
نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شربت بادا خر ز شیر مست بادا
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را نگذارند
آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید
خطا فهمیده اید به لقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس
فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور ست حق سبحانه و
تعالی عقل و هاد و متنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل ست اهل دنیا

که در زیارت رخصت مشهور ضعیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس
صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ **فصل دوم** در بیان ولادت صوری
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله و غیره تا ذکر وصول
ایشان بشرف صحبت خواجه عالیشان طاب ثراه منقول است که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلاد و بقاع بسر می بردند چنانکه چندگاه در سکندره که قریب اتاوه است که از
قصبات مشهوره هندوستان است بطریق نشر علوم شرعیه و ادای عبادات
سنیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لائح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل اشراف آن دیار بود و بصفات
صادقه اتصاف داشت مشاهده جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و درج عصمت است
میخواهم که در حباله عقد شما منتظم گردد امید دارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
بقبول لب نگشادند و عذر خواستند التماس با اهتمام پیوست و چون موافق تقدیر
و رضای خداوندی بوده بر منصه قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساختند
و چندگاهی آنجا بسر بردند فلاجرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکو گمانی و خجسته
نیتی آن مخدره صبیه مخدره او را مطلع بیضا و صدف دُر یکتا گردانید
لطیفه چون حضرت ایشان بزرگی را از آن صالحه بظهور آورده این قصه
شباهت تمام دارد بقصه ثابت والد امام انام ابوحنیفه کوفی رضی الله عنهما
که بزرگی از اتقیای کوفه صبیه طاهره خود را بملاحظه کثرت ورع حضرت ثابت

بعقد در آورد چنانکه در حیرة الفقها و دیگر کتب معتبره مذکور ست تا حق سبحانه انجا
همین آن کمال نیک ثمره چون امام الائمه سراج الائمه رضی الله عنه بوجود
آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس الله
سره ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچه از تقریر شریف حضرت
ایشان که همچنین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربای ایشان
شنوده چون ولادت پر برکت بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی و سبعین و
تسعمائة وقوع یافته که کلمهٔ خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
بلدهٔ شریفهٔ سرهند بوده که از اماکن معمورهٔ مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
و مرکز آن دیار برکت آثار و هم در ایام طفولیت هر که ایشان را میدید به مضمون
کریمهٔ یکاد زیتها یضیٔ و لم تمسسه نار زبان حال و قال می گشوده و حضرت
شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
داده چنانکه والدهٔ ماجدهٔ ایشان از غایت بی آرامی ایشان را بخدمت
شاه برده التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه بجذبه
شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز
خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از
دامن این بسیار خواهند بر آمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
ایشان رحمه الله انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
نموده حلیهٔ مبارکهٔ شیخ را بخصوصها بخاطر عاطر داشتند و آن خانه که
مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز بیاد ایشان

بود بالجمله چون حضرت ایشان بدبستان شده اند باندک روز حفظ قرآن نموده بتحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روزه توجه دنتیجے تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق راحلهای تحقیق می فرموده اند و به بعض مواضع بکتب دقیقه بعبارات دلکش کشاده مشکلات را تحریر میفرموده بیشتر علوم را نزد پدر بزرگوار خود و انده ر اپیش بعضی علمای کبار آن روزگار گذرانده اند و بسیالکوٹ نیز رفته نزد مولانای محقق مولانا کمال کشمیری رحمه الله که از فحول دانشوران متورع بود بعضے کتب مشکله را چون عضدی واشاله خوانده اند و بعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم شیخ حسین خوارزمی کبردی قدس سرهما بود و در حرمین محترمین زادهما الله شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز تفسیر بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایة القصوی وغیرهما وصحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد و تاریخ وغیر ذلک و مشکوة تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و قصیده برده شیخ سعید بوصری و حدیث مسلسلے را که عنقریب مع الاسناد بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله روایت و اجازت یافته بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب مزبوره را با آن حدیث مسلسل از شیخ معظم عبد الرحمن بن فهد داشته که او و آبای او در ان بلاد معظمه از کبار محدثین بوده اند و خانه ایشان اباً عنجدٍ بیت الحدیث چون بیان اسناد همه کتب درین اوراق به تطویل می انجامید ازین میان اسناد اجازت مشکوة را با سند

حدیث مسلسل تجربیے آر وامّا الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبدالرحمن
بن فهد سمعته من لفظ سیدی والدی عبدالقادر بن عبدالعزیز بن فهد
وھو اول حدیث سمعته منه قال حدیثی به جدی الحافظ الرحلة تقی الدین محمد
بن فهد الهاشمی العلوی وھو اول حدیث سمعته منه قال حدیثی به
جمع من المشائخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدین الابناسی سماعا من
لفظ قاضی القضات ابو الحامد المطری بقرائتی علیه بالحرم الشریف المکه وھو
اول حدیث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المیدومی
قال الابناسی وھو اول حدیث سمعته منه وقال المطری وھو اول حدیث
رویته عنه قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبداللطیف الحرانی وھو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وھو اول حدیث
سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری و
ھو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبدالملك
المؤذن وھو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن
محمد الزمادی وھو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو حامد احمد
البزاز وھو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به عبدالرحمان بن بشیر
ابن الحکیم الصدری وھو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به
سفیان بن عیسی وھو اول حدیث سمعته من سفیان عن عمرو بن دینار
عن ابی قابوس مولی عبدالله بن عمرو بن العاص عن عبدالله بن عمرو
بن العاص رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه واٰله وسلم
قال الرّاحمون یرحمهم الرحمن تبارك وتعالیٰ ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السّماء امّا اسنا ومشکوٰة المصابیح که کتابیست قیاس بدیگر گشت

حدیث مذکوره متداول ومشهور وباجازت واسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
و وسایط اسناد او به مولفش کمتر از وسایط کتب دیگرا نیست که ذکر مے یابد
حضرت ایشان ما قدس سره تا شیخ عز الدین بن فهد همان سند ست که در حدیث
گذشته محرر گشت لیکن شیخ عز الدین بن فهد مشکوة را هم از شیخ تقی الدین بن
فهد الهاشمی اجازه دارد وهم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمهما الله قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا به عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الجرهی قال اخبرنا به العلامه امام الدین علی بن مبارک شاه
الصدیقی الساوجی عرف بالخواجه وقال الشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا به العلامه
البغوی قاضی الاقضیه المجد بن محمد بن یعقوب الفیروزابادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا به الحافظ جلال الدین حسین والحجة الهمام شمس الدین محمد بن محمد
المقدسی قالا والصدیقی الساوجی اخبرنا به مولفه ناصر السنة ابو عبد الله محمد
بن عبد الله الخطیب قال الساوجی قرأة واجازة قال الاخران اداتا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند که مخصوص گردید که مرا داخل طبقه محدثین
کردند وحضرت ایشان قدس سره از غایت کرم باین راقم محمد الهاشم بن
محمد القاسم البنغانی البدخشانی عفی عنهما اجازت دارند این کتب مذکوره را با احادیث
مسطور در اول شهر رجب سنه هزار وسی و سه در بلده سرهند الحمد لله علی
ذلک بعد از استماع بنده حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زاده جامع الفنون حدقة العیون خواجه محمد سعید سلمه الله به نکت زیبا
اشاره نمودند وآن این بود که فرمودند در وصول حدیث رحم ودر حرم مسلسل
بها الاولیة بحضرت ایشان ایمائی ست بآنچه آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در رفرهای دوچشمی از مرتبه ومعامله خود اشاره نموده اند فهم من فهم چون حضرت

ایشان از استفاده علوم معقول ومنقول وفروع واصول فارغ شده اند
رخصت بمسند افاده کشیده اند و مدتها طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور
گردانیده وبعضی رسائل شریفه بتازی وبفارسی در غایت بلاغت وفصاحت
تصنیف فرموده که ازان جمله است رساله تهلیله ورساله رد مذهب شیعه شنیعه
باآنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت وجاه بودند و
بسلطان تقرب تمام داشتند وسلطان نیز بدین وارباب دین در نهایت
عداوت بود ولیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
عطا فرموده بود ملاحظه این وآن در خاطر شان خطور نمی بود وازان راه که
ابو الفضل مشهور را با اهل فضل سری بود وفضلا را بضرورات لازمه بوی
آمد شد می شد حضرت ایشان هم دران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده اند
ووی بر وفور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
یکی از تلامذه او با این فقیر گفت وقتی یکی از آشنایان خود کلمه چند رقم
می نمود آن جا به تقریب نقلی که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توصیف
شیخ تو نقل آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه وعلوم ایشان کشوده ودران
مبالغه فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوهین علمای دین حضرت شیخ تو
سلمه الله از جنون اسلام تحمل نا راست نموده وفرمود که امام غزالی قدس الله
سره العالی در رساله شریفه منقذ عن الضلال نگاشته است که از علومی که
فلاسفه خود را واضع آن میدانند آنچه بکار می آید چون هیئت ونجوم و
وهیئت وطب آنرا از کتب انبیای ماتقدم وکلام ایشان سرقه نموده اند
وآنچه زاده طبع ایشان است چون ریاضی وامثال آن بهیچ کار دین نمی آید

ابو الفضل چون این بشنود متغیر شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ
تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
باز دار و برفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
گشته و گفته خوب رسیدید موضعی از تعبیر پیش آمده که آن را بحروف
غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت
دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان بآنکه عبارات بی نقط ورزیده ابو دند در
ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی در حیرت رفت
و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند براین قسم مردم چنان بود و صحبت و
هیبت ایشان برآنها چنین در عنوان رسالهٔ ردّ شیعه که دران ایام مرقوم شده
نگارش نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد
عبد اللہ خان اوزبک نموده بود بعلمای ماوراء النهر نوشته بودند در جواب
رساله آنها که درباب تکفیر شیعه و اباحت قتل نقد و اموال ایشان مرمسلمانان را
بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریب
تکفیر خلفای ثلثه است رضی اللہ عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقه
رضی اللہ تعالی عنها سے ترسم این قوم که بر دکشان می خندند + در سر کار
خرابات کنند ایمان را + بخاطر فاتر قرار یافت که در حل شبهات و اهیه
اینها و تحقیق مذهب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

مزخرفه آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگرد و بشریعت بحسن توفیقه
سبحانه والله المستعان وعلیه التکلان و بعضی از طلبه شیعه که مترددِ این حدود
بودند باین مقدمات افتخار و مسالمت می نمودند و در مجالس امراد و سلاطین این
مغالطات شهرت می دادند و این حقیر در هر مجلس و معرکه مشافه بمقدمات
معقوله و منقوله رد آنها می کرد و بر غلطهاے صریحه ایشان را اطلاع میداد
اما حمیت اسلام و رگ فاروقیم باین قدر رد و الزام کفایت نکرد و سوزش
سینهٔ بے کینه تسکینی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که ما اظهار مفاسد
ایشان و ابطال متاع عام به بخشد انتهی کلامه دران ایام که ایشان باگره
تشریف برده بوده اند چون مدتے بران گذشته والد ماجد ایشان
از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند باوجود کبر سن و بُعد مسافت باگره
آمده اند یکی از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمده پرسید که باعث
این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه الله
چون وی را بنابر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نبود ما آمدیم ع
یوسف نرود کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان را با ایشان
الفت تمام بوده و از جان عزیز خود عزیزتر مے داشته اند و همیشه
به صحبت ایشان مشغوف بوده اند و از دقایق علوم دینی و اسرار
یقینی درمیان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد ازان سفر بمذکور
بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و همگی
اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیه کثیره از
ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند
ازان جمله است آنکه در فقره نخستین از رساله مبدء و معاد نوشته اند که

این درویش را مایه نسبت فردیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصًا
ادای صلوٰة نافله مدد از پدر روی داده است و پدر بزرگوار او را این
سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتهی
مراد حضرت ایشان از آن عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطه والد بزرگوار از مین
آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهرها از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره با ایشان خرقه و نسبت کامله اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبیره حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
ایشان در حلقه مراقبه با یاران نشسته بودند از کیتهل آمده خرقه متبرکه
حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
چشم کشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مامور می شوم که
خرقه مرا به فلان که حضرت شما باشید برسان تا آن که مرا مشکل بود
خرقه متبرکه ایشان را از خانه بر آوردن باز بکسی دادن لیکن چون بتاکید
مامور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

بحرم سرا درون رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضے محرمان اسرار
گفتند که بعد از پوشیدن خرقہ حضرت شاہ کمال قضیہ عجب رُوی داده
وآن اینست که چون خرقہ را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر
جیلانی را رضی اللہ عنہ دیدم کہ با خلفائی کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمہم اللہ
حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتہائے
خاصہ خود منور گردانیدند و من غرق لجہ آن انوار و احوال گشتم و در غواصی
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معاملہ رفت ہم در غلبات آن
احوال ناگاه بردلم خطور نمود کہ تو مربائے اکابر نقشبندیہ بودے و ملاک
امر تو نسبتہای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بمجرد این
خطور دیدم که مشائخ سلسلہ شریفہ نقشبندیہ و خواجہ جہان خواجہ عبد الخالق
تا حضرت شیخ ما خواجہ باقی باللہ قدس اللہ اسرارہم در رسیدند بر کار
من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہم فرمودند
کہ این مرباے ماست واز تربیت ما بذوق و حال و کمال واکمال رسیده
شمارا باوچہ دخل ست اکابر قادریہ رحمہم اللہ گفتند در طفولیت ما را باو
نظرے بوده و چاشنے از خوان نعمت ما ربوده و اکنون نیز خرقہ ما پوشیده
؎ زہر آن بت چون شمع و چون گل + گرفتہ جنگ با پروانہ بلبل + درین
مباحثہ بودند کہ جماعت از مشائخ کبرویہ و چشتیہ رحمہم اللہ در رسیدند
و مصالحہ نمودند بعد ازان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
در باطن خود یافتم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلہ قادریہ
نیز مریدے گرفتند و شجرۂ آن مشائخ مے دادند و کلاه و دامنی نیز
واگر طالبے ازان سلسلہ ذکر طلب مے نمود تعلیمش میکردند و بہ نسبت

آنها تربیت می نمودند روزی یکے از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقہ شریفہ قادریہ نمود ایشان فرمودند کہ اکثر بہ صحبت و خدمت حاضر
می شدہ باش آن طالب حاضر مے شد حضرت ایشان خود را بہ نسبت
آن بزرگان داشتہ افاضہ احوال بر و می نمودند چون دو سہ روز برین
گذشت اجلہ اصحاب ایشان کہ ریزہ چینان خوان نعمت نقشبندیہ بودند
در احوال خود بستگی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمدہ قبض احوال
را بعرض رسانید کہ خود را درین دو سہ روز نسبت خود بیگانہ می یابم تا چہ تقصیر
از ما رفتہ باشد و دیگرے نیز آمدہ مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم
نمودند و فرمودند ہیچ تقصیرے از شما بوقوع نیامدہ بلکہ سر این بستگی آنست
کہ شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیہ رضی اللہ عنہم مے نمائید و ما
درین دو سہ روز خود را جہت افاضت طالبی از طالبان نسبت قادریہ
بران نسبت میداریم و دریچہ القای آن را کشودہ ایم ناچار شما کہ بآن مناسبتی
ندارید معطل ماندہ اید و متخلل گشتہ باز چون سیر ما بہ نسبت اکابر خواجگان
رجوع نماید بستگی شما بکشاید و ہمچنان بود کہ فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسلہ شریفہ چشتیہ اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از
راہ کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیہ علے مصدرہا الصلوۃ
و التحیۃ از سرود و تواجد و غیرہا کہ مرسوم این سلسلہ علیہ است احتراز
می فرمودند بالجملہ از پدر بزرگوار خود استفاضہای کثیرہ نمودہ و پیش
از انکہ بہ خدمت حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ مشرف گردند
در خدمت والد ماجد ہموارہ در وطن بکار باطن و درس علوم ظاہری
می گذرانیدہ و با وجود آن کہ خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بودہ رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن بهیچ جانبی رفته اند هم درین ایام وقتی
ایشان را ضعف قوی روی داده بوده از مشاهده غلبات ضعف ایشان
والده مخدوم زاده های عالی شان را بی آرامی روی نموده است و تضرعی بسیار
کرده اند و دو رکعت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بوده
دران گریه ایشان را خواب در ربوده دران خواب دیده اند که قائلی میگوید
خاطر جمع دار که ما را باین مرد کارهای عظیم فرا پیش ست که هنوز از هزار یکی
بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چندگاه ازان قضیه بخدمت حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را با حوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و
واکمال رسانیده نادره زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
در فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد پارسا و کذالک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
ذکر یافته که علما سه گروه اند بعضی بعلم ظاهر عالم اند و بعضی بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث بس نادر بود اگر در هر قرنی یکی هم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت
او باشند انتهی کلامهم الشریف **فصل سوم** در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی بالله رحمهما الله و از من تربیت
وانتظار آن قدوة الاخیار بذروه کمال و اکمال رسیدن قبل این سطور با جمال
ایمای رفت که حضرت ایشانرا همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضهٔ رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بی آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن بر مسند حیات بودند ایشانرا از خدمت والد

ودوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنہ سبع بعد الالف الہجری آن بزرگ
سال وحال وقال بسرای باقی انتقال فرمود بعد از انتقال بزرگوار بہشت
بہشت حضرت ایشان در سال ہزار وہشت متوجہ سفر سعادت اثر یثرب وبطحا
شدند چون بدار الاولیاء دہلی رسیدند یکے از فضلاے مولانا حسن کشمیری
کہ آشناے ایشان واز مخلصان حضرت باقی باللہ بوده حضرت ایشان را
دلالت بدریافت نموده وگفته امروز از سلسلہ علیہ نقشبندیہ اینچنین گوہرے بجہان
سوے این دیار آمده کہ طلاب از یک نظرش آن یابند کہ آن از اربعینات متکاثرہ
وریاضات متواترہ نیابند ؎ آنکہ تیر بر دید یک نظر شش دین پسخرہ کند
بروبہ طعنہ زند بر چلہ؛ چنانکہ آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سریر
الکمال وارشاد در شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبے نگارش فرموده اند
اینست فقیر در اداے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این ہمہ کار وبار مبنی بر آن نعمت است واین
دید وداد مربوط بآن احسان بحسن توسط شما آن داده اند کہ کم کسے دیده است
وبیمن توسل شما آن بخشیده اند کہ کم کسے چشیده از خواص عطایا آنقدر
عطا فرموده اند کہ اکثرے را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است
احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظہورات
ہمہ را از پیہاے راه عروج ساختہ بمنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب ووصول
از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است والا فلا قرب ثمہ ولا وصول ولا عبارۃ
ولا اشارۃ ولا شہود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا
احاطہ ولا سریان ولا علم ولا معرفۃ ولا جہل ولا حیرۃ ؎ چگویم من از ان مرغی نشانہ
کہ با عنقا بود ہم آشیانہ ؛ ز عنقا ہست نامی پیش مردم ؛ ز مرغ من بود آن نام ہم گم

چون اظهار این احسانهاے خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آن
مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج
ساخته بقید کتابت در آورده بود که لختے از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقشبندیه و اهل آن شنیده بودند
و همواره مشاهده اشواق والد بزرگوار خود باین طریقه و اهل آن می نمودند و خود
هم در رسائل ایشان شیوه نازنین اینان را دیده و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجالست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت مروجه اکمل بود بشوق تمام
متوجه دریافت حضرت خواجه شدند گفتند توشه این راه حجاز به ازان
چه باشد که ازین مقتدا ذکر و مراقبه این عزیزان را اخذ نموده بران باشیم
؎ بگیریم زاد ره این سراغ ٭ ز شور آبهٔ اشک و ز قرص داغ ٭ چون رفته
بدستبوس حضرت خواجه مشرف شده اند حضرت خواجه بشاشت و مهربانی
بسیار نموده از اراده و قصد ایشان پرسیده اند عزمے که در پیش داشته
اند بعرض رسانیده اند با آنکه شیوه مرضیه حضرت خواجه نبوده که
کسے را از طلاب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود و التزام صحبت
خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاه خود اشارت
فرمایند اما از آنجا که نظر عالے بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاهباز بلند پرواز افتاده بود دنبالۀ آرام شده از عادت خویش تجاوز
نموده فرموده اند هر چند اراده سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
میتوان بفقرا صحبت داشت لااقل ماهی یا هفته چه مانع است حسب
الامر اختیار بودن هفته نموده دران هفته بملازمت آن ماه دو هفته
میرسیده اند و روزے نرفته بود که از آثار تصرف و کشش حضرت

خواجه عالیمقدار شوق انابت و اخذ طریقه حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجه معروض داشته اند چون حضرت
خواجه شنیده اند بے آنکه استخاره جانبین بوقوع انجامد یا چنانکه شیوه
نازنین حضرت خواجه بوده بارے و تاملی درمیان آید ایشان را در خلوتے
طلبیده بذکر دل دلالت نموده اند و توجهات عالیه بکار برده که همدران
لحظه دل حق منزل ایشان بذکر گویا شده و آرام و حلاوت و التذاذ
تمام روے نموده و یوماً فیوماً بل آناً فآناً ترقیات عالیه و عروجات متعالیه
بظهور مے پیوست تا دیده اند آنچه دیده اند کما یجے بیانه من کلامه شوق
طواف خانه کعبه میشدند در اثناء راه وصول بصاحب خانه میسر شد
برای دریوزه ضیا از روضه منوره مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
میرفتند درمیان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضه مطهره محصل گشت
بعد از چند گاه و نزازین معامله چون حضرت خواجه قدس سره آثار رشد
درشاد مسترشد مبتدا استعداد دیده اند در یکے از خلوات باظهار
دقائقے که پیش ازان بچند سال مبشر بعلو حال و بکمال و اکمال حضرت
ایشان معاینه کرده بودند زبان کشوده اند و یکے از آنها این بوده که
فرموده اند چون حضرت مخدوم ما مولانائے بزرگ خواجگی امکنگی
قدس سره ما را امر کردند که بهندوستان شو تا این سلسله شریفه را آنجا
از تو رواجے پدید آر گردد ما خود را شایان این معنی ندیده تواضع نمودیم
ایشان امر باستخاره کردند دران استخاره دیدیم که گویا طوطی بر سر شاخی
نشسته و ما در دل خود نیت کردیم که اگر آن طوطے ازان شاخ آمده بر دست
ما نشیند پس ما را کشایشها دران سفر روے خواهد نمود بمجرد این طور آن

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما بنشست و ما آب دهان خود در منقار او میکردیم
و آن طوطے در دهان من شکر ریخت و فردای آن شب این واقعه را چون
بعز حضرت مولانا خواجگی قدس سره رساندیم فرمودند که طوطے جانور هندی است
در هندوستان از دامان شما عزیزے بوجود آید که عالمے از و منور گردد و شمارا
نیز از وے بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعه
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون بشهر سرهند شمار رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطب فرود آمده و از حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صباح
آن روز بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتیم جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید کسے از اهل این شهر قابلیت این معنے داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شمارا دیدیم همه حلیه شمارا موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروختیم و مشاهده
میشد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشهود میکردند که
مردم از ان چراغ ها گیره افروخته اند که چون بنواحی سرهند رسیدیم دشت
و صحرای آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعامله شما میدانیم بالجمله
انچه در دو سه ماه بعنایت الله ازین نظر و تربیت خواجه باقی بالله در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملے ازان که هم حضرت ایشان خود بتقریب تحریص طالبے بوے
برنگاشته اند تبرکا ایراد نموده مے آید القلیل یدل علے الکثیر و آن اینست
این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق

مؤید الدین الله سراج النهایت فی البدایت والی السبیل الموصل الی درجات الولایت
المرضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سرہ که یکے از خلفاے کبار
خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارھم بودہ اند رسانید
وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم نمودند و بطریق معهود
توجه نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد واز کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک
روز کیفیت بیخودی یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ
سایه دران دریامے یافتم و این بیخودی رفته رفته استیلاے پیدا کرد و به
استداد کشید و گاہے تا یک پهر روز میکشید گاہے تا دو پهر و در بعضے
اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم
فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است واز ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاهداشت
آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فناے مصطلح حاصل شد بعرض رسانید
فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فناے فنا حاصل شد چون بعرض
رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میبانی عرض کردم
که یکے فرمودند که معتبر در فناے فنا آنست که با وجود در ایدان اتصال بیشعورے
حاصل شود در ہمان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
و حالتے که بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعرض رسانیدم و گفتم که من علم خود
را النسبت بحق سبحانه حضوری مے یابم بعد ازان نورے که محیط همه اشیاست
ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاه داشت
بعرض رسانیدم فرمودند که این انبساط که دران نور می نماید در علم است
بواسطه تعلق ذات جل شانه باشیاے متعددہ که در بالا و پست واقع
شدہ اند منبسط می نماید نفے انبساط باید کرد بعد ازان آن نور سیاه منبسط رو

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه گشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد و
بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این حضور را غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت درین موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا
بر آن عمل نماید وقتی بمقصود برد ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
نسبت فنای دیگر که آنرا فنای حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدری نبود بعد از ان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از ان هر ذره عالم را افرادی فرادی عین
خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری
یافتم منبسط که در هر ذره سارایست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی
بعد از ان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد از ان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق مییافتم
ازین زمان موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد و درین اثنا عبارات فصوص

که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت
قلت انه ای العالم حق ان شئت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه
وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیرة بعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجملة
مسکن آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض
حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش
تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم
فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت
است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه تعالی بمحض توجه
شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر بگردانید
تا وجود حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال را نیز موهوم
محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض
اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت سیر تا
اینجاست بیش ازین انچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود واین
مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهی کلامه الشریف و بعد ازین
بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که بر خوانندگان
مخفی نخواهد بود واین معاملات مذکوره عالیه که سالکان هر یک نسبت را در سالها
بدست آرند حضرت ایشان را بسر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوسته
وحضرت خواجه قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از محبوبان و مرادان
اند واین سرعت سیر ایشان ازان است روزی چند از صحبت حضرت
ایشان بآن خواجه عالیشان نرفته بود که حضرت خواجه بیکی از مخلصان
مکتوبی نوشته اند و آنجا قلمی فرموده که هو شیخ احمد نام مردی است از

سرہند کثیر العلم وقوی العمل روزے چند فقیر با و نشست و خواست کردہ عجائب
بسیار از روزگار اوقات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمہا
از و روشن گردد والحمد للہ تعالے احوال کاملہ او مرا بیقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعا گو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعدادہاے عجیب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہیہ اند بالجملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتاً حسناً
و فقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند انتہٰی کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بمحض کرم مرا بنہایہ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفے این یقین می نمودم
صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد زبانم بود ؎ ازین نورے کہ از تو
بر دلم تافت ؏ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ؛ بعد از طے اداے این
بیان حضرت ایشان بانکسار و نیاز مندے و استغراق تمام آب در دیدہ
کلمہ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مارا
در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیہا و نیستیہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجہ ما برادر طریقت با شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے یاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
گردانیدہ بودے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نمیگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

من بتواضع رفتم وگفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود وگفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک دریکے از وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم وشیخ را تصرف نمودم چنانکه بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را بہ تندی تمام در اظہار واقعه دیدم لاجرم از روے جذبه این واقعه مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده وہردو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماے بہمت والاے حضرت ایشان است از بدایت تا نہایت از بلندی ہمت وسمو فطرت وعلو استعداد وقابلیت وکثرة علم وعبادت وفور رعایت آداب پیر رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام وفرصت رسیده اند بجاے که رسیده اند وحضرت خواجه قدس سره بشکرانه آنکه حضرت حق سبحانه اینچنین مترشدی والا قابلیتے وافر الفضیلتے را که بصحبت ایشان رسانید وازمین نظر تربیت وبرکات ہدایت ایشان بکمال وتکمیل واصل گردانید محامد قولے وفعلے وحالے بجا آورده در ساعتے که مشتری از وکسب سعادت نماید حضرت ایشان را خلعت اجازۂ کامله پوشانیدند وبسرہند که وطن مالوف آنحضرت بود رخصت فرمودند وجمعے از طالبان صادق نیز را در خدمت ایشان تعین نمودند پس حضرت ایشان با نعمتہاے فراوان بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاہباز بلند سیر ابوسعید ابوالخیر از خدمت شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرہما چنانکه خود فرموده باز آیدم باصد ہزار خلعت وفتوح انتہے وبامر حضرت خواجه دران بلده بتربیت طالبان حق پرداختند ودراندک مدت جم غفیر را از سرچشمه فیوضات خویش شاداب ساختند درا ثناے این افاضات ناگاه از آنجا که ہمت والاے آنحضرت

مطلبے راجویان بود کہ در وہم و فہم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انگاشتہ
واز غلبہ اندازہ یافت آن مقصد والا مسترشدانرا وداع نمود صحبت را نخواستند
کہ بعزلت مبدل گردانید بعضے اصحاب غرض وارباب غبطہ آنرا شیوہ دیگر بعرض
حضرت خواجہ قدس سرہ رسانیدند چون اینمعنے معلوم حضرت ایشان شد این عرایضہ
را بہ پیر بزرگوار مرسل داشتند ہوا ازان روز کہ از ملازمت برآمدہ بود بواسطہ
میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانے مناسبت ندارد چند گاہ خود ہمت
آن بود کہ در گوشہ خزیدہ شود و مردم در صحبت ہمچو ببر و شیر در نظر مے آیند عزم عز لست
مصمم شدہ بود اما استخارہ موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت الغایت
ہر چند غایت ندارد میسر شدہ میشود و مے برند و می آرند کل یوم ھو فی شان
بر مقامات جمیع مشایخ الا ماشاء اللہ تعالے گذرانیدند گلے بردند ازین
دہلیزہ لیست بدان درگاہ والا دست بر دست درین میان اگر توسط
روحانیات مشائخ را التعداد نمایم بطول انجامد بالجملہ از جمیع مقامات اصل در
رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چہ نویسد قبل من قبل بلا علۃ
چندان وجوہ ولایت وکمالات آنرا نمودند کہ چہ در تحریر آرد در شہر ذی الحجہ در
مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
اما ہنوز چیزہا از متمم و مکمل از برائے این مقام در کار است تا کے میسر شود ام
آسان نیست باوجود مرادیت چندان قطع منازل کردہ میشود کہ مریدان اینجا
قدم گاہ ندارند نہایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد ہم
گذر ندارند ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وجہ تو قف
در مراتب تکمیل و ارشاد اینست مردم در تخیلات خود چیزہا می برند اعتبار نباید کرد
ے در نیابد حال پختہ ہیچ خام پس سخن کوتاہ باید والسلام در اندیشہ این قسم

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیال خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مرا مجوئید
از گم شده گان خبر مگوئید، از عزت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را
که حق سبحانه وتعالی بکمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
وفی الحقیقة معارضه است باو تعالی انتهی کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبی را که درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاه بافاضۀ طلاب باز
گشتند چنانکه خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
خواجه من مرا بکمال مصطلح این طایفه علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الجملۀ توقف
دران بکمال واکمال حاصله خود ترددی بود آنرا اکبرامت دریافتند فرمودند که
تردد را دران راه نباید داد که ازان ترددی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت ودر ستر شد آن کارنشین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پدید ارشد آنانرا که پیرامون
من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم وداع خواستم اما طالبان اینمعنی را
محمول بر تواضع داشته از انچه داشتند برنگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه
وتعالی احوال منتظره را محصل گردانید انتهی ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدهلی
شده اند و مدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده وصحبتهای شگرف گذرانده
ومعامله را بچندین درجه از پیش بیشتر رسانیده اند وبا اینهمه الطاف کثیرۀ حضرت
خواجه وحصول معاملات بلند وفضائل ارجمند بنوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله تعالی شنودم که بعد از مدح وثنای حضرت ایشان

فرموده‌اند که باوجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال رعایت آداب حضرت پیر دستگیر هیچکس از یاران اصحاب حضرت خواجهٔ ما چون ایشان نبود و لهذا بیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرموده خواجه حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که دران ایام که حضرت خواجهٔ ما نهایت التفات باین خلیفهٔ عالی درجات یعنی شیخ تو داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب امر الطالب ایشان فرستادند همین که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده اند بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهرهٔ خائفان و از غایت خشیت اضطرابی قریب برعشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله آنکه می‌شنودیم نزد یگانه از بیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس سره نیز در رسالهٔ مبدأ و معاد رقم نموده‌اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت خواجهٔ خود که پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام ما را نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معامله جدا بود این فقیر بیقین میدانست که مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از زمان آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است و شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و هر کدام را باندازهٔ اعتقاد بهره رسید انتهی کلامه فلاجرم از میمن این عنایات و دیگر اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایثار ایشان نمودند هرچه از جواهر عالیه نسبتهای متعالیه داشتند و لوای مصدقهٔ این کلام بشارت اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که دوش اشیار طرفت همه نصیب

این جوان مهنکے آمد مبارکش بادا نتہے بر فرق فرقدان سامی این فاروقی نزاد افراشتند
وکارخانہ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نمودہ تربیت طالبان را بایشان واگذاشتند
واین رقیمہ والا را با آنحضرت بزنگاشتند ہمہ جمع الخ دوستان کہ گرفتار بار وجود
بودند چون ور مضیق وما منا الا لہ مقام المعلوم در بند مصلحت فکر و عقل باقتضائے
آن نمود کہ درین برشکال از مقابلہ بوقلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
زندگانی نماید انشاء اللہ بہ نیکی و پاکی بآخر رسد فوائد صحبت وجماعۃ امری است
محقق چہ حاجت باظہار سے ماگرفتاریم بر ماناوک بیداور یزہ سوسن وگل بر
کنار مردم آزاد ریزہ انتہی مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مالوف مراجعت
نمودہ مدتی باضافات سالکان الی اللہ در آن بلدہ اشتغال فرمودند و از احوال
عظیمہ حاصلہ خود و ترقیات یاران وہم پیرگان بزبان قلم عرضہ داشتہا بہ پیر
بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرائض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ رقم
خواہد یافت انشاء اللہ تعالی آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ بتفصیل
آن اطلاع یابد کو بمطالعہ آن عرائض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافتہ بشتابد و ہمچنین حضرت خواجہ بزرگوار احوال یارانی را کہ بخدمت شریف
ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
نمودہ ترقیات وقابلیات ہریک را معلوم فرمودہ از سرہند بایشان رقم نمایند
روزی یکی از مخلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
نمودہ فرمودہ اند کہ انشاء اللہ چون جناب ایشان از سرہند اینجا بیاید التماس کنیم
کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
وکذلک دقایق علوم طریق ودرجات مقامات بعض ارباب معرفت وتحقیق
رانیز ایشان استفسار میفرمودہ اند وانچہ درین ابواب حضرت ایشان

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد گشته بزرباب
می آورده اند این مکتوب شریف خواجه عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند بی واسطه از خط شریف منقول میگردد و شاهد آن مطالب است نه
هو هو مسند ارشاد واسع و النور باد مسوده رساله که در طریقه خواجگان تمام شده خواجه
برهان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة بغایت عالی است
و لطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجه
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعه آن لطیفه علیه مشرف شد در اثنای نعاس خاطری آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بجهت ضعف حافظه متردد
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بود دیگر
در طبقه ائمه دیده شود ممکن که چیزی ظاهر گردد و دیگر از سخنان ایشان معنی عصمتی
مفهوم میشود و این نیز از بعض خوابها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکی کرم نموده آنجا
هم دیده شود ایضا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیندازند
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری
عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خیلی خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجهی فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر آنیست که بهمان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فنای بشریت نداشته باشند و ایضاً جماعتی که در زیر همان
مقام وحدت محو شده باشد و اگرچه از راه جذبه قیومیت یا غیر آن رفته باشد نیز از وجود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانه جبروت که مقام انبیا است
صلوة الرحمن علی نبینا و علیهم نیز بکنید که در آنجا نیز مقامی خواهد بود که از عود ندکور
ایمن گردانند ایضاً در مقام فنای فی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر ازین
راه ظاهر بتفصیل راه دیگری هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان ازان راه
داخل شده باشند باقی احوال آن متوقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسیم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغیرات را چه نوع توان
نوشت انشاء الله آنچه مرضی است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و اعزه
نیاز مندی قبول نمایند انتهی مکتوبه العالی این پرسشها و نوازشها ازان
خواجه والا مرتبه باین خلیفه عالی منزله بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازه حضرت ایشان بآنجا کشید که خود نیز وفور العطش که داشتند چنانکه
این دو بیت شرح بیان دو گواه این مدعا تواند بود ع بس تشنه و لبیم
خرابم ای دوست ٭ در حسرت یکدم آبم ای دوست ٭ هر جا که ترشح تو بینیم ٭
در العطش آییم و نشینیم ٭ بران آمدند که احوالات تازه که از خصایص مقتضای
استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایة عالی از سافل
که بعضی اساتذه از محدثین از تلامذه خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجه
بزرگواران احوالات را ازین نائب عالی مقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظهار مافی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان یکی تواضع و انکسار
گردیده براه معذرت رفتند که مبادا آن امتحانی بود در حق
ایشان و موروث ترک ادبی گردد ولیکن چون الحاح حضرت خواجه بجای رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعة منتجی میشد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان با ادب
و تواضع و احترام تمام بعرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضر اند و دعا و توجه
تمام بحصول انچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعنایت الله سبحانه
آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجه بخلص اصحاب رهری ازین ماجرا
درمیان نهاده بوده اند چنانکه بنده این قضیه را بادنی تفاوتی از زبان شریف
شیخ تاج الدین سلمه الله شنود که مشار الیه از زبان مبارک حضرت خواجه نقل مینمود و آنکه
در بعضے عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوقف چنان و چنین اشاره
بحال آن قدوه ارباب کمال است که با مر ایشان از حال ایشان با ایشان خبر میداده اند
بالجمله معاملات حضرت خواجه بحضرت ایشان رضی الله عنهما بر حاضران گواه این ماجرا
بود که آن شیوه نیازمندی که مریدانرا به پیران باید آنحضرت باین خلیفه بزرگوار خود
درمیان آورده بودند چنانکه در حضور خود سر حلقه اصحاب خود ایشانرا داشته و مقتدای
حلقهای مراقبه صباح و رواح هم ایشانرا گردانیده بودند و خود چون سایر مستر شدان
خود بآن حلقه داخل میشدند و چون از حلقه تا آنمجلس که حضرت ایشان آنجا بودند
باز میگشتند چندین گام بشیوه قهقری می نهادند رعایت ادب را دیارانرا
نیز تاکید کرده بودند که استقبال و متابعتی را که با ایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
و با ایشان یارانه سلوک پیش گیرند بل باصحاب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجه ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله تعالی بعضی
تواضعات حضرت خواجه عالیشان بحضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که روزی
حضرت ایشان در حجره خود بر عریش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجه باقی بالله تنها بشیوه
سائر درویشان بقصد دریافت ایشان بدر حجره رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجه بمبالغه تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و همچنان به نیاز و ادب تمام برون در نزدیک آستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان میکشیدند لمحه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون در کیست حضرت خواجه با دب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عریش خود با ضطراب برجسته برون آمده با فتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و دیگر مکاتیب شریفه حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند مجبر این مقوله است ازانجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند بر آن
مدعا رقیمه هو او لی حق سبحانه با علی مرتبه الکمال برساند و للارض من کاس الکرام
نصیب بی تکلفی نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی درینوقت میبود با وجود پیریش مریدی
من میکرد هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
فدای لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند
اکنون تامل و اهمال ما نه از استغنا و بی نیازی است موقوف باشارتست
گر طمع خواهد ز من سلطان دین ٭ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ٭ باری
نسخه حال و اراده ما اینست خدای عزوجل برانچه میباید مهتدی گرداناد و انا
عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیة المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود تضیع
اوقات ایشان دادن از مسلمانی ننمود لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
انشاء الله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجه لطف کامل یابند و الدعا
رقیمه ثانیه الله تعالی فقرا و مساکین درمانده را از برکات برگزیدگان
بدرگاه ربانی برساناد و مدتیست که عرض نیاز مندی بدرگاه ولایت نکرده ام
آری این یک کلمه را قاصدان صادق حامل نمیتوانند شد الحمد لله این قسم خود

صورت می بندد و دیگر چه نویسیم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بی شرمی
است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض مارا حد خودمی باید دانست
و از فضول احتراز باید کرد و الدعا انتهی مکتوب الشریف بالجمله این صحبت و معامله
که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجائب
روزگار است و موجب حیرت اولو الابصار و هم شاهد فنای اتم و تعطش اکمل
خواجه بزرگوار و هم گواه علو رتبه شیخ ما که زبده مقربین است و قدوه اخیار و همچنین
حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار سفر نموده اند که در راه آخر بارا از اثر صحبت فلان
و اشاره بحضرت ایشان نموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و فوق
آن شاه راه وسیع والله اعلم بحقیقة کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند
بملازمت آن خواجه صفاکیش رسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاهر میشود و امید حیات کمتر مانده و فرزندان برخوردار خود خواجه عبید الله و خواجه
محمد عبد الله را که آندم شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار با هم
ایشان توجهات علیه در حق پیرزادها فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
نیز ظاهر شده است و نیز فرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زادها منقولا عن مکتوبه الشریف اشاره بآن رفت
و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
ایشان بظهور پیوسته بیش از آنست که بتحریر گنجد چندی از آن برنگاشته می آید
روزی فرموده اند که ایشان از کمل مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
که امروز در زیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بر زبان
مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدودی چند

ازاخص الخواص بنظر می آیند و نیز فرموده اند که ما درین سه چهار سال شیخی نکردیم
چند روز بازی کردیم الحمد لله والمنة که این بازی ما و این دکان پردازی ما
بیفائده نشده که چون ایشانی بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجه ما قدس سره به تربیت ایشان
تا زمانی بود که معامله ما بانتها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند مری گردید
که خود را از کار شیخت کشیدند و طلاب را بما حواله نموده فرمودند که این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین هند کشتیم و نیز بعد از وصیت آن
خواجه ذو البرکات از میان مسوّدات مکاشفات خاصه مستوره سوده بر آمده که آنجا
چهار دائره کشیده بوده اند در یک دائره ولایت بفتح واو رقم نموده و در دائره
چهارم کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابة والتابعین
رضی الله عنهم اجمعین در حواشی آن دائره موافق مرتبه آنان بنوعی که در غیب
از کشف بلاریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها ده دوازده تن
را از رؤسای ایشان در هر دائره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان ما را
نیز داخل این ده دوازده یافته و نیز آن خواجه عالیشان مکرر اشاره بقطبیت حضرت
ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جامعیت
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست دو فقره
از نخستین فقرات رساله مبدأ و معاد فقره اولی از آن متضمن افاضات روحانیت
اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عرایض در
آخر فصل آینده خواهد آمد ان شاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
در سفر سوم از پیر بزرگوار خود که بعد از آن ایشان را ملاقات اینجهانی میسر نگشت چو
حضرت ایشان از دهلی بسر هند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره

متوجه بلده معظمه لاهور گردیدند اکابر و اصاغران بلده مقدم محترم ایشانرا غنیمت
شمردند و بسیار از خواص و عوام در سلک اراده آن غوث الانام درآمدند و صحبت گرم شد
و حلقه و شغل و مراقبه التساعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل معنوی مولانا جمال
تلوی رحمه الله بفقیر گفت دران سفر اکثر استاد ما که مولانای مذکور باشند بو نیاز مند
و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
ازان صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم شایعت مولانا نمایند مولانا پای اقرار
ایشانرا برداشته پیش پای ایشان نهاد و تا شاگردانرا آن افراط تواضع مولانا گران
نموده چه اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روع ورع
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمود معروض
داشتیم که این همه تواضع و تذلل از مثل شمای وجهی ندارد فرمود اینها علمای
بالله اند و از محرمان اسرار لی مع الله احترام ایشان بر ما یان لازم است مارا
درین باب معذور بل ماجور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که بمولانای
مذکور نسبت شاگردی و همسائگی داشت باین حقیر گفت دران ایام که حضرت
ایشان بلاهور تشریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوه ارباب
کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما اهر و نجامع
آید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عزیزان سرشار مسئله وحدت وجود
که به ظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمل اولیا بر انند حل آن
نزد شما چیست حضرت ایشان سر بگوش مولانا برده کلمه چند فرمودند که اشک
از دیده مولانا فرو ریخت و تغیرے در بشره او چون تغیر ارباب حال میگردید مدت دست
بزانوی ایشان برده همچنان بانکسار تمام مرخص شد کس ندانست که لسان
گوهر فشان حضرت ایشان چه گفت و گوش هوش مولانا چه شنفت

ندانم چه گفتی چه انگیختی ۞ که گفتی وز دیده خون ریختی ۞ بتقریب این قضیه
و نسبت توحید یکی از مخلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت
باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت و سریان و معیت
روزی یکی در حضور من بر قلم قط زد انگشت من بریده شد بالجمله درین اثنای
این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور بار ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاه
خبر انتقال خواجه بزرگوار بدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلها به بی آرامی مبدل
گشت و شربت شیرین آن صحبتهای رنگین بمذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بمجرد
استماع این خبر متوجه دهلی شدند چون بزیارت روضهٔ منوره مشرف گشتند و
عزا پرسی مخدوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکستگی دل را مومیای
از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
و التماس یاران دل افگار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه بازار نضارت
ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه تمنا به که در حیات با برکات خواجه باقی بالله
قدسنا الله بسره الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجهات انوار جذبات
پر بواطن این طلاب جلوه گر گشت و میان سرگرمی آن افادات و افاضات
بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفاده حضرت خواجه عالیشان را از ایشان
کمامر بشیوهای مختلف در میان آورده غبار مخلصان حضرت خواجه شهاب انداختند
حضرت ایشان بران مطلع گردیده رفع آن بنصائحی که موجب مزید اخلاص و اتحاد
آنان باشد و فواید رسان آنها بود پرداختند چون دیدند که مفید نباید بسبب نسبتهای
بعضی آنها توجه نمودند ازان هم متنبه نگشتند بل اکثرشان جمع شده بروضهٔ منوره
حضرت خواجه قدس سره رفته توجه و التجا نمودند درین توجه یکی از آنها را که صاحب
کشف بود در نظر در آمد که هر یک ازین درویشان شمعی چراغی برافروخته بودند

ناگاه برق خاطفے در رسید و همه چراغها و غاد توجه این درویشان بود و آن برق
توجه عالی حضرت ایشان مع فلک آن یاران چنانکه استفاده اشاید بایشان
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
مدتها بعضے پیرها معذرت درمیان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
حال صفا و صفا بود چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجه حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شهر جمادی الآخر که ماه انتقال شیخ عالیمقدار ایشانست بزیارت
روضه منوره پیر بزرگوار از سرهند آمده باز بسرهند سیر فتند و دو سه کرت باگره نیز تشریف
آورده باشند و دیگر از سرهند بهیچ جا نشدند مگر اواخر عمر که دو سه سال از مزاحمت
سلطان وقت مصحوب عسکر بعضے بلاد مرور ایشان روی داد و دران نیز حکمتها
بود که اهل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات ایشان
بهره ور گردند چنانچه در یکے از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
از قرای معظمه رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریه جاے گرفته شروع
در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دید که تنها پیاده
بکوچه آن قریه در آمدند بنده در قفای ایشان دوید چون مرا دیدند فرمودند
در خاطر افتاد که درین دیه مسجدے خواهد بود آنجا رفته وضوے تازه کرده
دوگانه ادا نمایم چند قدم نرفته بودند که مسجدے در کمال صفا ظاهر شد و
چاہے بالوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کرده بمسجد در آمدند
یکے از فقراے که آنجا بود از فقیر پرسید که ایشان چه کس اند بنده وی را خبر
داد وے بذوق تمام دویده رفت و عزیزان را که مقتداے آنجا بوده
و در پهلوے مسجد خانه داشته و اوصاف حضرت ایشان شنیده بود
آرزومند دیدار و ملاقات ذو البرکات می بوده اما از کبر سن و دیگر توابع میسر نش

نموده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام همایون افتاد و زبان
بمضمون این بیت برکشاد ع همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام
ما افتد و ایشانرا با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و میزبانیها نمود و فرزندانش
انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
حضور شدند و وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
آمد که انجاز وعده مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علیحده خواهیم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفه حضرت ایشان که دران بعض
از احوالات فائضه و اسرار و حقایق وارده به پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
الله سرهما و روحهما و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر اسرار
الوصل اینست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضی فقرات ماخوذه از بعضی آن عرایض کمترین بندگان احمد بدره عرض
میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثنای راه آنقدر بتجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
بتجلی خاص علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزای آنها
جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و
محسنات عجائب که درین لباس بنموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی
جدا جدا متجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماورای آن
نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت بکمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی

تحریر یا بعرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت
اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم و با بنها مهما امکن متوجه نمیشدم
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلی با آنسبت تنزیهی جنگ
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر را
که از ان نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان یافتم که باطن
اصلا زیغ بصر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه
کثرت و اشتغیت بود باین تجلی مستسعد گشته است بعد ازان چند گاه این تجلیات
رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لم یکن شیئا مذکورا بعد ازان یک فنای خاص رو داد و همانا که آن تعین
علمی که بعد از عود یقین پیدا شده بود درین فنا گم شده و اثری از مظان
آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر نیز بالجمله امارات
عبودیت و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی ببرکت توجه حضرت
ایشان به حقیقت بندگی رسانند منها عرضداشت کمترین بندگان احمد بدروه عرض
میرساند که از تقصیرات نمود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق
سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست
و سیر فی الله بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب کیست و امثال
آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و نمایند
قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را محصول میدانند اصل قابلیات و استعدادات

را انچه مجعول و مصنوع میدانم او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی
حاکم باشد زیاده گستاخی نه نموع بنن باید که حد خود داند منهیا در عریضه رقم
نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعض امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
و همچنین احوال بعضی مدتی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
و شدایدا اینها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
متعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد و منهیا همدرین عریضه
است که چنانکه سابقاً تعلق ارادت بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت
مانده بود چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از هیچ برآمد و چند لا مراد و لا اراده
و صورت این فنا نیز در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه وقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افاضه علوم یک نظر خاص
در ماورای وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری
نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما انچه میباید معروض میدارد تا ازمانی که بمقبلین پیوست
بر نوشتن جرات نمود و هیچ شبه در آن راه نمی یابد هر چند در نظر نه وحدت است
و نه ورای آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بداند تا حق را ورای آن داند
حیرت و جهل بهمان صرافت ست و ازین دید هیچ تفاوتی نشده نمیدانم چه عرض
نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال سخنی شبه متحقق است
استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً و ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً انچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقه

فنای خصوصیت صفات مابه الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندماج
والاندراج نیز برطرف شده قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزی که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله ولم
یکن معه شی الآن کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل وعلا که ببرکت توجهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر والتوالی فائض وارند عرض نماید ؎ من آن
خاکم که ابر نوبهاری ؛ کند از لطف بر من قطره باری ؛ اگر بر روید از تن صد زبانم
چو سوسن شکر لطفش کی توانم ؛ هر چند اظهار این قسم احوال موجب جرأت و گستاخی
است و مشعر افتخار و مباهات ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ؛ سزد گر
بگذرانم سر بر افلاک ؛ ابتدار عالم صحو و بقا از اواخر ماه ربیع الآخر است و تا حال
ببقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین
است قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند و در نزول و عروج علوم غریبه
و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و باحسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقای
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده و وصلی که مناسب حال بود و هم اینجا میسر گشت هر چند فنا اتم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر
افاضه علوم موافق شریعت غرا می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰة والسلام
معارفی که از ایشان سرزده شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفی که باین کمینه

فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و ضرو
ورد ها میگردد و مجمل مفصل میشود اگر بگویم شرح این بعید شود و می ترسم که مبادا منجر
بگستاخی شود بنده باید که حد خود داند مرشد علی الاطلاق جل سلطانه ببرکت توجهات
علیه بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمالی و جلالی
مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت
ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانی
که علوم بتمام از ساحت سینه رفته نشود و بجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد
و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل
شود و گاهی زائل گردد غایت ما فی الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد
از بقا جهالت و علم باهم جمع و عین نادانی و شعور است و در عین حیرت بحضور که
این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی که پیش از جهالت
حاصل شود و از حیز اعتبار خارج است باوجود آن اگر علم است در خود است و
اگر شهود است هم از خود اگر معرفتست با حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر
در برون است بیحاصل است اگرچه در خود نظر داشته باشد از نظر برون
بالکل منقطع میباید شد که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اهل الله
بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است ازینجا هم صریحاً معلوم میشود که شهود و معرفت
و حیرت در نفس است در برون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی
ازین ثلثه در برون است اگرچه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد
علیک البقاء بنهایه مرتبه در فنا و بقا انیست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است و بقا باندازه فناست لهذا بعضی از اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در برو
نیز مشهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است ؎ نه هر که سر
بتراشد قلندری داند ، نه هر که آئینه دارد سکندری داند ، این نسبت حضرت خواجه
عبد الخالق است و متمم و مکمل آنحضرت خواجه خواجها حضرت خواجه بهاء الحق والدین
است المعروف بنقشبند قدس الله سرهما منهما عجب کاری است اولا هر بلا و
مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بل من مزید میگفت و هر چه
از امتعه دنیویه گم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود
آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول وهله
نوعی از حزن رومیدهد هر چند بسرعت زائل میشود و هیچ نماند همچنین اگر پیش ازین
دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه امتثال امر
ادعونی بود حالا مقصود دعا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حیرتی که
زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام الناس
راهست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی ورا بدا اگر مقصود از دعا رفع
بلا نبود دل را اینقدر خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالا که بآن حالت مشرف
ساختند حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهای انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده
نه مجرد امتثال امر بعض امور که رومیدهد بحسب امر گاه بعرض آن گستاخی
بنمایند منهما هر چه از مسئله وحدت وجود و توابع آن گفته اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از آن مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی‌شود و اشارات و رموز
اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها
موافقت ظاهر شریعت غرا ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها
ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت باهل سنت دارند باصول آنها نیز
موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
قدرتی ندارد و قدرت بمقارنه فعل می‌بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب
و اعضا پندارند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم
حضرت خواجه نقشبند قدس سره الاقدس می‌یابد ایشان درین مقام
بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیبی
هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله
تعالی سره الاقدس و در مشایخ ماتقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داؤد
طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم المقدس بل
حاصل اینهمه کمال بعد بیگانگی کار از معالجه گذشته است تا زمانی
که جهد مبذول بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون
بزرگی او حجاب اوست ع فلا طبیب لها و لا راقی آه مگر کمال بیگانگی
و بی مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بیت
یوسف زلیخا موافق حالست ٭ در افگنده دف این آوازه اندوست
که زو بر دست دف گویان بود پوست ٭ شهود کجاست و شاهد کیست
و مشهود چیست ع خلق را روی کی نماید او ٭ ما للتراب و رب الارباب
خود را بنده مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر
حق را عز و جل میداند غیر این هیچ نیست اثبات میکنند غیب و مراقبت خود کجا

ع درکدام آئینه درآید او؛ منها مدتی است که احوال خدمه عتبه علیه اطلاع ندارد ونگرانست ع عجبی نیست اگر زنده شود جان عزیزا چون ازان خضر جدا مانده پیامے برسد؛ سیداند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه رسد ز دور بانگ جرسم؛ عجایب کاروبارست نهایت بعد را قرب نامیده اند وغایت فراق را وصل گفته اند گویا نے الحقیقت درضمن این اشارہ نفی قرب وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد ودونها؛ قلل الجبال ودونهن حتوف؛ پس حزن ابدی وفکر دائے لاجرم دامن آمد مراد آنرا نیز آخر الامر بارادہ مرید باید شد ومحبوب را محبت محب بباید گشت آنسرور دین علیه من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها باوجود مقام مراتب ومحبوبیت از محبین آمد واز مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر وآنسرور فرموده علیه الصلوٰة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصیه پایانی ندارد ع قصة العشق لا انفصام لها؛ منها چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت واز تلوین به تمکین مشرف گردانیده حاصل کار جز حیرت وپریشانی بدست نیامد از وصل جز هجر واز قرب جز بعد حاصل نشد واز معرفت جز نکرت واز علم جز جهل نیفزود لاجرم در عرضه داشتها توقف واقع شد عجب آنست که حالا بحق نسبتے مشرف ساخته اند که در آن موطن علم وعین حجاب یکدیگر نیستند وفنا وبقا دران جمع اند ودرعین حیرت وبے نشانی علم وشعور است ونفس غیبت حضور است باوجود علم ومعرفت جز ازدیاد جهل دیگر نیست ع عجب انیست که من واصل وسرگردانم

الله تعالی بمحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شہادتست ونسبت ولایت بشہادت نسبت تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینہما اکثر من بعد ہذین التجلیین وفوق مقام شہادت مقام صدیقیہ است وتفاوتے کہ میان این دو مقام است اجل من ان یعبر عنہ بعبارۃ واعظم من ان یشار الیہ باشارۃ وفوق آن مقامی نیست الا النبوۃ علی اہلہا الصلوات والتسلیمات ونشاید کہ میان صدیقیہ ونبوۃ مقامے بودہ باشد بلکہ محالست واین حکم بحالیت او بکشف صریح صحیح معلوم گشتہ وانچہ بعضے از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام ثابت کردہ اند وبقربت نامیدہ اند بآن نیز مشرف ساختند وبر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجہ بسیار وتضرع بیشمار اولا ہمان طور کہ بعضے اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء اللہ تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواہد کرد آنمقام بس عالے است در منازل عروج فوق آن مقامی معلوم نیست وزائدیت وجود بر ذات جل وعلا درینمقام ظاہر میشود چنانکہ مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالے سعیہم وانجا وجود ہم در راہ میماند وفوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدولہ در بعضے مصنفات خود میفرمایند وفوق عالم الوجود عالم الملک الودود ومقام صدیقیہ از مقامات بقاست کہ رو بعالم دارد پایان تر از ان مقام مقام نبوت است کہ فی الحقیقہ بالاتر است وبکمال صحو وبقاست مقام قربت لیاقت برزخیت این دو مقام ندارد کہ رویش بہ تنزیہ صرف است وتمام عروج است

شتان ما بینهما ؎ در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند ٭ هرچه استاد ازل گفت
بگو میگویم ٭ علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند از
نظریه بضروریه آورده اند شخصے از خواجه بزرگ قدس الله تعالی
سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
اجمالی تفصیلی شود و استدلالے کشفی گردد و بفرمودند که علوم دیگر سوای
آنها حاصل شود آرے در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها
مے باید گذشت و تا بغایة النهایه که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم
بهره نیابد فیالیت شعرے ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام
الشریف لا نفسهم و لیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام و معارفه فما وجه
و فوق کل ذی علم علیم ٭ و بر سر مسئله قضا و قدر نیز اطلاع داده اند و آنرا
بنهجے اعلام فرموده اند که بهیچ وجه به اصول ظاهر شریعت غرا مخالفت لازم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر مبرا و منزه است در ظهور بشائبه قسم
لیلة القدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شریعت
این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود لا یسئل عما یفعل ؎ گر از بهره آنکه از بیم تو نه کشاید
زبان جز به تسلیم تو ٭ و علوم و معارف در رنگ نیسان میریزند که قوت
مدرکه از تحمل آن عاجز میشود و قوت مدرکه مجرد و تعبیر است لا یحمل عطایا
الملک الا مطایاه و اهل شوق آن بود که این علوم غریبه را در رشته کتابت
آورده شود اما توفیقے نیافت و ازین ممر در بار بود آخر الامر تسلی
فرمودند که مقصود از افاضه آن علوم حصول ملکه است و یاد کرد
آن علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم برای آن میکنند که ملکه مولویت

بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف ونحو وغیرها کنند انتهی عرایضه الشریفه

روح الله روح صاحبها وجناب خواجه عالیشان نیز در جواب هر یک از
عرایض حضرت ایشان صحایف گرامی برنگاشته ارسال فرموده اند
وزبان ثنای ودعای ایشان گشوده وبصحت وبعلو مرتبه تمامی
آن احوال واسرار حکم نموده چنانکه در یکی از آن گرامی صحایف بقلم مخزم
آورده اند که آنچه از کشوف مذکور گشته طریق آن بغایت مرضی وصحیح
ومستقیم ومستحسن است چون این طریق شما بر نهجی واقع شده که نی
قول وزبان چیزها مکشوف میشوند حاجت نیست که بیان همه وجوه نموده شود
ان شاء الله بعد از ملاقات آنچه باید گفت بحضور گفته خواهد شد انتهی

کلام العالی قدس الله سره قائلا وایضاً وعده ایراد دو فقره از فقرات
رساله مبدء ومعاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفته بآن وعده
نیز وفا لازم است وآن دو فقره اینست که مرقوم میگردد فقره اولی
درویشی را هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانه اورا
بیکی از خلفای خانواده حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
رسانید واز آنجا طریقه بزرگواران اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیز گشت
ببرکت توجه آن بزرگ جذبه خواجها که از جهت استهلاک در صفت قیومیت
میخیزد اورا حاصل گشت واز طریق اندراج النهایة فی البدایة نیز شرفی
میسر شد بعد از تحقیق این جذبه کار او بسلوک قرار یافت واین راه را بنیابت
روحانیت اسد الله الغالب کرم الله تعالی وتقدس وجهه المقدس تا بنهایت
رسانید یعنی باسمی که رب اوست واز آن اسم قابلیت اولی که معبر بحقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بمدد روحانیت حضرت خواجه

نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہ عروج نمود و ازانجا بدستگیری روحانیت حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوق آن قابلیت استعلا میسر شد و ازانجا تا مقامیکہ فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مر آن مقام را و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیہ است بتربیت روحانیت حضرت رسالت خاتمہ علی صاحبہا الصلوة والسلام والتحیة ترقی واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحوے امداد از روحانیت حضرت خواجہ علاؤالدین عطار کہ خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ اسرارہما قطب ارشاد بودہ اند بآن درویش رسید نہایت عروج اقطاب تا این مقام است و دائرہ ظلیت تا ہمین مقام منتہی میشود بعد ازان ما اصل خالص است ممتزج بہ ظل طائفہ افراد بوصول باین دولت ممتاز اند بعضے از اقطاب را بواسطہ مصاحبت افراد تا مقام ممتزج عروج واقع میشود نا ظر اصل ممتزج بظل میگردند اما وصول باصل خالص بانظر بآن علی تفاوت درجاتہم خاصہ افراد است ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام کہ مقام اقطاب است ازان سرور دین و دنیا علیہ الصلوات المبارکات والتحیات النامیات عنایت شدہ و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ و عمم احسانہ شامل حال او گشت و ازانجا متوجہ فوق ساخت یکدفعہ تا اصل ممتزج برد و فنای درانجا میسر شد چنانکہ در مقامات سابقہ و ازانجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرمودہ باصل الاصل رسانید در عروج اخیر کہ عروج در مقامات اصل است مدد از روحانیت حضرت اعظم غوث محی الدین شیخ عبدالقادر بود

قدس الله تعالے سرہ الاقدس وبقوت تصرف ازان مقامات گذرانیدہ
باصل الاصل واصل گردانیدند وازانجا بعالم بازگردانیدند چنانکه از ہر مقامے
بازسیر گردانیدند وآن درویش رامایه نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص بآنست
از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار اورا از عزیزی که جذبه قویه داشتند
وبخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن درویش بواسطه ضعیف عبرت
خویش وقلت ظهور آن نسبت آن نسبت راپیش از قطع منازل
سلوک در خود نمی یافت واصلا آنرا معلوم خود نداشت ونیز آن درویش را
توفیق عبادات نافله خصوصا ادائے صلوة نافله مددے از پدر رسیده
است وپدر بزرگوار اورا این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند
حاصل شده بود وایضا آن درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بوده
علے نبینا وعلیه الصلوة والسلام والتحیة لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
نگذشته بود اما بعد از عبور ازان مقام وحصول ترقیات عالیه اخذ علوم
از حقیقت خود است ودر خود بخود از خود میباید غیری را مجال نمانده است تا در میان
در آید وایضا آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالله است
بمقام مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد واز ہر مقامی نصیبے وافر فرا گرفت
ومشایخ آن مقام ممد ومعاون کار او شدند واز خلاصهای نسبتهای خویش
نصیبے اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله اسرارهم عبوری واقع شد وازان
مقام حظے وافر نصیب او گشت وازان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجه
قطب الدین بیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان دران مقام شان عظیم
دارند ورئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم
گذری واقع شد آن ہر دو مقام باعتبار عروج برابر اند لیکن این مقام در وقت

نزول از فوق جانب یمین آن شاه راه است و مقام اول بجانب یسار ان صراط
مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فردیه
میروند و نهایت النهایت میرسند افراد تنها را راه دیگر است بی قطبیت ازین راه
نمیتوانند گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
کانه برزخ است میان این دو مقام از هر دو جهته بهره ور است و مقام اول در جانب
دیگر ازان شاه راه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد ازان
بمقام اکابر سهروردیه که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله اسرارهم
عبور واقع شده است آنمقام تجلی نور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوٰة
والسلام والتحیة و مزین است بنورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
رفیق آنمقام است بعضے سالکان که بعبادات نافله مشغول‌اند و بآن آرام
دارند نصیبے ازان مقام بواسطه مناسبت بآن مقام یافته اند یا بالاصالة
عبادات نافله مناسب آنمقام است دیگر آنرا از مبتدیان و منتهیان بواسطه
مناسبت بآنمقام و آن مقام درین شگرفست آن نورانیت که درین مقام
مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
عظیم الشان و رفیع القدر اند و ابنای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست
بعد ازان بمقام جذبه فرود آوردند و این جامع مقامات جذبات نے اندازه است
ازانجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
مقام فرود آوردند پیش ازانکه درین مقام تمکینے پیدا شود بازعروجے واقع شد
ازین زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد بتمکین پیوست علیه السلام فقره ثانیه قطب ارشاد
که جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
و ازمنه بیشمار این قسم گوهرے بظهور مے آید و عالم ظلمانی را نور ظهور او
میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش هر کسے را که رشدی و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
مے آید و ازو مستفاد میگردد بے توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور هدایت
او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا منجمد است
که اصلا حرکت ندارد شخصے که متوجه آن بزرگ است و با وے اخلاص دارد یا آن
که آن بزرگ متوجه حال طالب شد در وقت توجه گویا روزنے در دل طالب کشاده
میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب میگردد و همچنین شخصے که متوجه
ذکر الهی است جل شانه و بآن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه بوے آشنا نشده
همین قسم افاده انجا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است اما شخصے
که منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ ازو در بار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس
مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سد راه
فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت
از وی مفقود است صورت رشد است صورت بے معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
و محبت بآن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشان را
بواسطه مجرد محبت نور رشد و هدایت میرسد و السلام فصل پنجم در بیان آن معاملات
بزرگ و مراتب سترگ که حضرت سبحانه و تعالی ایشانرا بمحض فضل و کرم بآن اختصاص بخشیده
اگرچه ازین جمله بعضی مراتب قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمرده اند با دیگر معاملات که از دیگران

بگوش هوش نرسیده بود سر اختصاص این مراتب علیه بآن قطب البرچنان
بینماید که چون ایزد سبحانه ایشانرا مجدد و منور الف ثانی گردانیده بود و اینمعنی را
بکرات بآنحضرت الهام فرموده و بافشای آن امر نموده چنانکه خود در چند مکتوب
بآن ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظمی را باید که مخصوصات علیا بود
باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارش نموده اند هوای فرزند
این آن وقت ست که در امم سابقه درین طور وقتی که پر از ظلمت است پیغمبر
اولی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیده میگردد درین است که
خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی اله الصلوات والتسلیمات
علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند
لهذا بر سر هر مائة از علما این امت مجددی تعین مینمایند که احیای شریعت فرمایند
علی الخصوص بعد از الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر الوالعزم است و بر
پیغمبرے در انوقت اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
ازین امت درکار است که قائم المقام الوالعزم انبیا باشد سه فیض روح القدس
ار باز مدد فرماید ؛ دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد ؛ انتهی کلامه الشریف و بر مکتوب
دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق
گران است و از افهام انها دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطالعه علوم شرعیه و علوم مطابقه آن
ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بهند که در کدام یکے بیشتر است شاید
از استبعاد بر آیند دیده باشند که فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچه ولایت آن نبی باشد
و نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ مقدارے نیست کاشکے

حکم قطره داشتے نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای جل و علا برآنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر دین ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ٭ من آن خاکم که ابر نوبهاری ٭ کند از لطف بر من قطره باری اگر بروید از تن صد زبانم ٭ چو سوسن شکر لطفش کے توانم انتهی کلامه الشریف راقم حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر از اعاظم علماء وقت ایمعنی را که حق سبحانه حضرت ایشانرا مجدد الف ساخته مسلم میداشت تائید تمام بود تا روزی باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که مولانا عبدالحکیم سیالکوٹی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او الحال در دیار هند نمے نماید کتابتے بما نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یکی از ان فقرات مدحیه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانا مذکور شبی در واقعه حضرت ایشانرا دیده بود که این آیة بر خوانده اند قل الله ثم ذرهم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت و از مخلصان حقیقے گشت پس پیش از ملازمت صوریه میگفت که اویسے حضرت ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید الف بود اگر باین خصایص که مذکور کرده بنواختہ باشند عجیب و غریب نبود آن مخصوصات که بعضے ازان سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که باز مے گردد یکی ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد والا مرتبه بچندین سال دیگر

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور و معامله ایشان بچندین سال
بصورة شمع عظیم دیدن کما مر دیگر برنگاشتن آن خواجه ذو المکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
شود که عالمها از و منور گردد دیگر فرمودن بیکے از مخلصان ملتمس احوال
و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روز کار
ترا بنهایة رسانند دیگر حصول مرتبه مرادیت و محبوبیت مر ایشان را و بشارات
پیر عالی منقبت بان دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در
خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر سپردن
پیر والا مرتبه ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود بایشان دیگر فرمودن
آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بو قلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار بایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر بایشان که سخن درویشان بحضرت
شما نوشتن بیشتر مراست دیگر رقم نمودن آن خواجه صفا کیشان بایشان
که ما را حد خود باید نگاهداشت و از فضول احتراز نمود دیگر تمیق نمودن آن
مقتدای جهان که للارض من کاس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوة الاولیا بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مریدے
من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اهمال ما نه از استغناست
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجه عالیشان احوالات علیه
خود را بدیده مکاشفه ایشان و کذلک احوالات یاران خود را غائبانه
از ایشان پرسیدن دیگر از همه عجیبتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما سیشیر

فی الفصل الثالث دیگران پنج تعریفات عالمیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق مبین ظاهر و هویدا گردیده و خود چه بتحریر و چه بتقریر بصریحا و کنایهٔ اشارة بآنها فرموده اند ازان جمله است آنکه بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیه خود را با ایشان همه مشایخ طریق دیگر ایشانرا چون در واحم دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ برده اند و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقا در فقره که از رساله مبدا و معاد رقم یافت معلوم شد و ازان جمله است آنکه نسبتهای ولایت و اقتباس نبوت را نیز بعضے از اولیای رحمهم الله دون بعض جا گر گردانیده اند حضرت ایشان را بهمه آن نسبتها نواخته اند و بمعرفت هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان مبارک میراندند که از کمال عنایات او سبحانه در حق این بنده کمترین این است که هیچ کوچه ازین راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسب علیه سریان و معیت و احاطت و خدمت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجوبی و امکانی علیحده علیحده به محض کرم بهره ور گردانیدند و ازان جمله آنست که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه قدس ایشانرا علم سموات آموخت چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرائض سابقه رقم یافت و ازان جمله آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در مکتوبی بآن تصریح نموده اند و ازان جمله آنست که ایشان را در مبادی سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنی نواخته چنانکه اشاره باین راز هم در فقره مذکوره مبدا و معاد رفت و از الجمله است

آنکه حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته وبه بشارت
آن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی الله عنه اراده آن دارد که
آن مجتهدات کلامیه ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات برآورده
رساله سازد ان شاء الله تعالی سبحانه از آن جمله آنست که روزی ایشان در
حلقه مراقبه بوده اند و بانکسار و دید قصور اعمال رفته که ندای در رسیده
که غفرت لک ولمن توسل بک بواسطة او بغیر واسطة الی یوم القیمة و
باظهار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقره از فقرات
رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه با ایشان
خطاب در رسیده که انک من المتقین و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروح یکی از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبه انکسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید انما یتقبل الله من المتقین درین گفت بوده اند
که ندا در رسیده انک من المتقین از آن جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
به تهجد برنخاستم بلکه همیشه مرا باذان و اعلام و صدا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکباری آنکه صریحا ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود برخیزم در
بندگی طاعت او تعالی آویزم باز سر بخواب نهادم لمحه نرفته بود که از هر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و از آنجمله است آنکه ایشان را بشر گردانیدند بدان که
بر سر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفورست و از آن جمله است آنکه بر سر مقبره
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه دو شاهد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از احباب ایشان سبق

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته و تحریر نموده همه از ماست و گفتهٔ ما خصوصاً علومی که دران نحوی تردد داشته اند بخصوصه صدق و حقیقت انرا ادا نموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند بعضی سفر را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است آنکه مولانا عبد القادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه فرمودند در دهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبهٔ کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن بیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الٰهی فیوضات انوار نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایة تو خادمی که اندم پای تو می مالید او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز معامله عجیب گذشت بر عریش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابیده که احساس نمودم که بران عریش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین بود صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین جهان داشت ثبت نمودند و در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو بخشند راقم این حروف گوید که آن عزیزی
که با ایشان این مژده از سید انس وجان رسید بشکرانه آن ایشان طعامی
کردند و قصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت خضری
ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما و عزیزی
مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معامله عظمی اشارت از
سرور دین و دنیا میباید که بوقوع بیاید چنانکه بمهدی موعود علیه الرضوان وقوع
یافته من با او گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و مارا
علم بهمه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
پیش منست و کم حدیثی ازو بیرون رفته بیا باهم در باب فضائل آن امت جستجو
کنیم درمیان حدیثی بر آمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این است
یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا من بآن فاضل
گفتم چرا نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
و خاموش شد من از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم و چشم
بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بگوش امید رسید
آن حضرت تبسم نمودند و شکرانه آن بر زبان آورده در حق این بنده
التفاتها فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را با انوار و برکات هفت
درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند
تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان ازان جا پی بعلو مرتبه ایشان خواهند
برد و از انجمله است آنکه خناس و وسواس را به محض کرم از سینه

بسکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز صبحی بودم که دیدم
بلای عظمی ناگاه از سینه من برون رفت ازان حرفی شد که آشیانه او را نیز از سینه
دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آن نماند و انشراحی
عجب سینه را روی داد معلوم کردند این از صدر تو برون شد خناس بود که
پیغمبر علیه الصلوة والسلام باستعاذه ازان مامور گشته بود و نیز وا نمودند که
خطراتی که در اصول دین پیدا می شوند منشای آن همین خناس است که در صدر
اشیا از و وارد و هر وقت نقشها می بندد و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق
شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند که چندی روز دید قصور اعمال
به نهجی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرائت
مصداق کریمه لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ باشم و اگر نخوانم نماز آن درست
نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
و نعمت اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ بظهور پیوست الحمد لله علی ذلک و هم از انجمله
آن که ایشان را از غایت اتباع آن سرور رسوخ علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفه
کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلبی با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبحگاهی بودم ناگاه
یک گونه فنای مخصوص روی داد که تعینی که مرا بود برفت و آن تا مدتی کشید
تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمه سراج الامه ابو حنیفه کوفی رضی
الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذهب خود گرداگرد من
جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذه امام مذکور چون ابراهیم نخعی
رحمه الله نیز بنظر در آمدند آنگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمه

گرام ورمن در آمده‌اند ومن بآن انوار ایشان تعین وبقا یافتم وهمانه مجسم ازان
انوار شدم ونور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
ازین معامله همین قسم رفتن وبقا بامام شافعی وتلامذه وعلماء مذهب او
بظهور رسید دیدم که علمای حنفیه ازمن بیرون آمدند وامام شافعی بلا تلامذه
ومجتهدان مذهب خود درمن آمدند وما نند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد
بعد از ساعتی چند دیدم که بیرون شدند وانچه ازمن رفته بود باز آمد اما خود را
بانوار ایشان متحقق می یابم بعده فرمودند دران وقت مشهود گردید که حق
ازین هر دو امام همام بیرون نیست انچه از حنفی مانده شافعی گرفته واز ایشان
بجاوزنه نموده دو حصه بامام ابو حنیفه مسلم ست وثلث بامام شافعی رحمهما الله
سبحانه وهم از انجمله است آنکه مشایخ نقشبندیه ومشایخ قادریه را قدس الله
اسرارهم برسر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقین دیگر رحمهم الله سبحانه
صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی واز ان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
طریقه ما شده وخواهد شد تا قیامت بواسطه وبغیر واسطه از رجال ونساء همه را
بنظر ما در آوردند واسم ونسب ومولد ومسکن او را اعاده نمایند اگر خواهیم
همه را یک یک بیان نمائیم از ان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند
که در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که بعضی سه تن وبه بعضی دو تن ویک
تن ایمان آورده اند وزیاده از سه تن کسی بایشان نگرویده والعیاذ
فتبوره قبرکه نموده بعضی ازین انبیاء راکه دران دیار آسوده اند نیز بایشان
نموده اند وانوار آنرا مشاهده فرموده واز ان جمله است آنکه احوال مال
شاهق جبل ومشرکان فتره رسل راکه نزد ماتریدیه این جماعه در دوزخ
خواهند بود ونزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفا حقوق نموده در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشئ محض خواهند
فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دوصد و پنجاه و نهم از دفتر
اول مسطور است و دران مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند
که این مسئله غریبه را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام
عرضه نموده اند تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
وهم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را بالتماس
ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسراری که متعلق بانقسام قضای
مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجملی ازین قضیه
در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
وهم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
کاشفان اسرار متشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر تا مدتها سر متشابهات را
مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر از ایمان
بمتشابهات نصیب نمی یافت و تاویلاتی که بعضی علما و صوفیه بیان کرده اند
آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست و آن تاویلات را از اسرار
که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم
خواسته که به معنی درد است که لازم عشق ست و امثال آن آخر کار چون حضرت
حق سبحانه به محض فضل شمه از تاویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر
ساخت و جدولی از آن دریای محیط بر زمین استعداد این مسکین کشاد

گردانید دانست که علمای راسخین را از تاویل متشابهات و مقطعات نصیب وافر است و همچنین آنکه بعض از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفے از حروف بحریست امواج از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز دقیقه محبت و محبوب و محکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد کتاب متشابهات اند و شامل نیز هستند عالم راسخ کسی بود که این را با آن جمع سازد و حقیقت را نتواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای آن محکمات تاویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس جاهل است و از جهل خود بیخبر و ضال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رقم نموده اند که علم تاویل متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات و التسلیمات و از امتان منکر اقل قلیل را بتبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و درین نشاء برقع از جمال شان برایشان نکشایند اما امید است که نشاء آخرت جمع غفیر از امتان نیز بتبعیت باین دولت ممتد گردند این قدر بعلم می درآید که درین نشاء نیز بعض دیگر را ورای آن اقل رواست که باین دولت مشرف سازند اما علم بحقیقه معامله ندهند و تاویل را منکشف نه سازند بالجمله جائز است که تاویل متشابهات حاصل آن بعض بود اما ندانند که چه حاصل است زیرا که متشابهات کنایات از معاملات است روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی کلامه العالی این حقیر راقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار و العلوم خواجه محمد معصوم که مشار الیه و برادر اعز ایشان مد ظلهما از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند در خلوتی تصریح تمام مسائلت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی با شمایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که باشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
متشابهات و مقطعات رمزے در میان آرند که شیطان همواره پیرامون مکامن کشفان
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند یا استراق سمع نماید
و هر گرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنهمه
مستور داشته اند ما یان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از احوالی خود نمایند و رمزے فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که بسر یک حرف ازان حروف را شایان اظهار دیدم
و به بیان آن مامور شدم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را مامور
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را معذور دارند و هم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیه از نوادر است چنانکه در فقره مذکوره سهداره
معاد سبق ذکر یافت و هم ازانجمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات
انبیاء علیهم الصلوات و التحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
وا نموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی ست و نزدیک نقطه
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر ست و بس معظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
ابراهیمے آید علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

علم حضرت ایشان باین معنی لبنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجه حضرت
ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در غایت ابهت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس در خدمت آن حضرت علیه السلام باادب
تمام برپا ایستاده اند من وآن تن دیگر که بشرہ بہ ولایت ابراهیمی بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان بوسیده بازگشتیم این راوی گوید بعد از دید این واقعه
چون بملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در انچه گفته ایم تردد
گنجائے ندارد و ندانی که چه طالبان را علم به دقایق احوال و مشرب
و استعداد خود میدهند در قرون کثیره یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند نمی بینی که چون شیخ نجم الدین کبری قدس سره بزرگے را
که قطب اولیائے زمانه خود بود و معلوم نبوده که بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تا به نسبت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
قدس سره که او را به علم این اسرار نواخته بوده اند فرستاد و فرستاده آن
بزرگ در اثنائے تفتیش احوال شیخ از آن طالب فرموده که جهودک
ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخدمت شیخ
خود بازگشته انچه شنیده بود معروض داشته شیخ بتواجد برخاسته
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد که ما بر قدم کلیم الله
علیه السلام بوده ایم جهود امت او را گویند و این کلام از آن بزرگ
ما را اشارت باتباع ولایت او ست و هم از آن جمله آنکه حضرت حق سبحانه
ایشان را به محض کرم قدرتے علیا فرموده بوده و تصرفے بخشیده که یکی را

ازولایتی ومشربی که دران بود بولایتی که فوق آن بود می رسانید چنانکه
بمجدد ومرزاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمار العبد از ولایت موسوی
بولایت محمدی آورده شد وهذا من اعجب العجوبات ومن اعظم
التصرفات وهم ازان جمله است آنکه تعین وجودی وتعین جسمی را که تا
غایة عارفی بآن لب نکشوده برایشان ظاهر گردانیده باسرار وبرکات
آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب هشتاد ونهم از جلد سوم نموده اند وازان جمله است
آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصا بمرتبه عظمی که بقلب
خامس متعلق ست وآن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقره
از فقرات رساله مبدا ومعاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاتم معرفة
والاکمل شهودات المقام العزیز وجوده الشریف رتبة یصیر ذلک العارف
قلبا للعوالم کلها والظهورات جمیعها وهو المتحقق بالولایة المحمدیة والمشرف
بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والتحیة والاقطاب والابدال والاوتاد
داخلون تحت دائرة ولایته والافراد والاحاد وسائر فرق الاولیاء
مندرجون تحت انوار هدایته لما هو نائب مناب رسول الله والمهدی
المهدی حبیب الله وهذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة باحاد المرادین
لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی والغایة القصوی
لیس فوز الکمال والاکرام منه نوالا لوجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف
لاغتنم ولیسری برکته الی مدة مدیدة وآجال متباعدة وهو الذی کلامه دواء
ونظره شفاء والحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذا
الامة ان حیرة ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ه انتهی

انکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زاده عالی
مرتبه خواجه محمد معصوم سلمه الله در حل این معنی رقم زده اند که بعضی تمتعات
این نشاء فانیه است که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان
بچنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هرچه در دنیا شهود گردد
بی شائبهٔ ظلیت نیست و این تشابهات آن که بی این شائبه جلوه گر شود ندارد
مگر آن سرور دین و دنیا را صلی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند
حضرت ایشان را از غایة کمال اتباع آن سرور اگر از الوش خوان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبرے را بود
کمل تابعان او را از آن بوراثت نصیبے رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیبه
در بعضے مکاتیب اشارت نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرموده ایشان
آن بود که هرچند شهود عارف اکمل باشد تا در قید زندگانی این جهانی ست
مقید حبل الجبال ست و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکه مولانا
قدس الله سره العالی قریب احتضار سفر موده سه من شوم عریان ز خود او
از خیال ؛ تا خرام در نهایات الوصال ؛ مگر آنکه فرمودی کسی را از اکمل تابعان
انبیا علیهم السلام به طفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین
نشاء در ولایت انبیاست که باصل الاصل متعلق ست و هم از ان جمله است که
ایشان سا از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربانی و حقیقت بیت المقدس
بهره فراوان بخشیده اند کما یفهم من مکاتیبه المتعدد و از آن جمله است آنکه ایشان را
ورای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاق است نزد
انفس و بیان آن مجملاً در فقره از فقرات مبدا و معاد نموده اند و به تفصیل
در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کالرویة را در ان اثبات

نموده رقم فرموده که این دولتِ عظمی ست که بعد از زمان اصحاب رضی الله عنهم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشته است هرچند این سخن مستبعدی تاکید ومقبول اکثری نمیگردد اما اظهار نعمت عظمی می نماید کوته اندیشان قبول کنند یا نه واین نسبت فرد ابر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت وهم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقینی مشرف ساخته که حق الیقین دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم از جلد دوم بیان نموده اند وفرموده که ازین حق الیقین چه گویند واگر گویند که فهم کنند وچه دریابد این معارف از حیطه ولایت خارج ست ارباب ولایت در رنگ علماء ظواهر در ادراک آن عاجزند ودر درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت اند علی اربابها الصلوات والتسلیمات که بعد از تجدید الف ثانی به تبعیت ووراثت تازه گشته اند واز انجمله است آنکه برایشان راهی را که بردن جذبه سلوک ست نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس نبوت تعبیر فرموده اند وبیان آن در مکتوب سی صد ویکم از جلد اول کرده اند واز آن جمله است آنکه ایشان را بکمال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق مقام رضاست وآن را بجهت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند وآن سخت شگرف ست وبیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده وهم از آن جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثلثه صغری وکبری وعلیا که ولایت اولیاء وولایت انبیا وولایت ملائکه است منکشف گردانیده وبه کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات ایشان عالیات مبین ومشروح است وهم از آن جمله است آنکه بمحض لطف ایشان را خزینه رحمت گردانید چنانکه خود در مکتوب سی صد ویازدهم از دفتر اول

بتقریب سرہای دو حبشی اشارہ باین معنی نمودہ اند وہم ازان جملہ است آنکہ
بایشان معلوم گردانیدند کہ از ایشان تا ظہور مہدی آخر الزمان دیگری باین
کمالات باطنیہ ومعاملات بظہور نخواہد آمد و ازان جملہ است آنکہ در رسالہ
مبداء ومعاد نگارش فرمودہ اند در اوایل حال می بینم کہ در مکانی طواف
میکنم وجمعی دیگر نیز درین طواف باین شریک اند اما بطور سیر الجماعہ بجد بعیت
کہ تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم الجماعہ دو سہ قدم مسافت را قطع
بینمایند درین اثنا معلوم میگردد کہ این مکان فوق العرش ست وجماعہ طواف
کنندگان ملائکہ کرام اند وانبیا علی نبینا وعلیہم الصلوات والتسلیمات واللہ یختص
برحمتہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وازان جملہ است آنکہ ایشان را مجدد الف
ومنور ہزار گردانیدہ اند چنانکہ در صدر این فصل مذکور شد واین ہمہ خصایص
مبنی بران گشت وازجملہ این خصایص علیاست این پنج خاصہ عظیمہ دیگر
الاولی مندرجۃ فی دعائہ الشریف الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ بین البحرین ومصلحا
بین الفئتین وہی مرقومۃ فی المکتوبات السادس من الجلد الثانی والثانیۃ
وصولہ قدس اللہ سرہ بمقام السابقین الذین مرتبتہم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبۃ العلیا کما ہذا مسطور من
قلمہ الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی والثالثۃ کلامہ سبحانہ تعالی
معہ قدس سرہ شفاہا ذلک لافراد الانبیاء علیہم الصلوات والطیبات وقد
یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیہم بالتبعیۃ والوراثۃ واذا کثر ہذا القسم من
الکلام مع واحد منہم سمی محدثا کما کان امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ
اشارہ باین ست آنکہ مخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم مدظلہ در بیاض
خاص رقم نمودہ دادند کہ حضرت ایشان را بوراثت جد مکرم ایشان

فاروق اعظم محدث بفتح دال گردانیده اند الحمد لله علی ذلک والرابعة مندرجة

فی معرفته التی نمقه بالقلم المکرم فی المکتوب التاسع والسبعون من

المجلد الثالث وهی انه سبحانه اعطی له قدس سره فاتا قیوما للعالم الذی

هو اعراض مجتمعة والخامسة فی المعرفة التی تتعلق باصله ان طینته بقیة

من طینة نبینا صلی الله علیه وآله وسلم کطینة النخلة من بقیة طینة آدم علیه السلام

و از خصایص عظمی آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی در نوع

بشر ممکن است مرا اعطا فرمودند بوراثت و تبعیت سید البشر علیه الصلوة والسلام

بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان

نمایم به نهجی بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شگرف تری پی نبرد و نیز

از آن جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا انقراض این نشاء

در فرزندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت

آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود سبقت وراثت به نصیبی

از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور

است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ گر بگویم شرح آن بیحد شود

مثنوی هفتاد من کاغذ شود ٭ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه در رسایل شریفه

ایشان عبور نماید بیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت

پی برد و اگرچه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیار ست اذعان و قبول از

خوانندگان و شنودگان در کار ست ع رازچه باز از دان انبازه نیست ٭

راز اندر گوش منکر راز نیست ٭ رضی الله عنه عن صاحب الاحوال و رضی عنه سبحانه

فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه و لیله آن حضرت

بر طبق عزیمت و غایة اتباع سنت ها اندکی از شرح بعض عقاید شریفه ایشان

از فضل سابق که دران علو مرتبه و سمو منزله آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند منصف خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک مجملی جهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه و چه بغیر واسطه ایشان بصحیفه بیان مے آرد اگرچه وظائف یومی ولیلی آن حضرت را بتائید حضرات مخدوم زادهای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند اما اینجا بآئین نازنین بازواید فواید بقلم می آید بکرم الله سبحانه و توفیقه این کمترین از زبان مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگرچه عمل و کار ما چه باشد هرچه بما عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم میدانم اما اگر مثلا امر بهانه کرم باشد آن متابعت سید الاولین والآخرین صلی الله علیه وسلم خواهد بود که مدار کار خود را بران میدانم هرچه بما داده اند از راه این اتباع داده اند جزئیا و کلیا و هرچه نداده اند از ان نداده اند که از ما در اتباع امر نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک راندند که یک روز بسهو در آمدن بخلا پای راست نهادم آن روز چندین احوال بر من بسته شد راقم حروف گوید روزے در خدمت آن حضرت نشسته بودم وایشان در تحریر معارف بودند ناگاه از غلبه تقاضاے بول بسرعت متوجه متوضا شدند همچنان که بسرعت متوضا رفته بودند بسرعت هرچه تمام تر بر آمدند بنده را حیرت روے داده که باین سرعت درآمدن و باین تعجیل بر آمدن چه بود بجرد بر آمدن از خلا ابریق آب طلبیده ناخن ابهام بسیار را شسته باز بخلا در آمدند چون بعد از ساعتی بیرون شد فرمودند که تقاضاے بول استیلا نمود به سرعت

بتوضا در آمدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
برو بود که برای امتحان قلم نهاده بودم با آن نقطه سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرانی ست انجا نشستن را لایق و برعایه ادب مطابق
ندیدم باوجود که از غلبهٔ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
این محنت ترک ادب بس حقیر نمود بیرون آمده آن نقطه سیاهے را
شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صالح
ختلانی را امر نمودند که چند قرنفل از خریطه برآورده حاضر کن وی شش
قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما این قدر نه شنیده
که ان الله وتر یحب الوتر رعایه وتر از مستحبات است مستحب را هر دم چه دانسته اند
مستحب دوست داشته است سبحانه تعالے اگر دنیا و آخرت را به نیک
عملی که دوست داشته حق عز و جل باشد بدهد هیچ نداده باشد و فرمودند
که ما در رعایهٔ استحباب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روے
قصد میکنیم که اول آب بر خد یمین رسد که تیامن نیز از مستحبات است و نیز دیده شد
که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بآنکه از نحافت بدن ایشان را داران
ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روز ها ست
فرمودند قضاے احتیاطی روزهای این رمضان ست که دران روزها
روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
مهما امکن در روز رمضان استنجائی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
آنرا قضا میداشتند نعم السلف و نعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
کرده بودند ناگاه اضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عرش کاغذی
دیدم هر چند معلوم نبود که در وچیزے نوشته اند و چه نوشته اند یا آنکه

کسی را نگویم که بردارد و آن وقت نشستن را هم عزیمت بی ادبی دیدم وقت دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند بقرائت پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرش مزیتی دارد بآن فرش که حافظ بران قران تلاوة میکند آن فرش زیاده را از زیر پای خود در نوردیده کناره بگذاشتند عزیزی که بخدمت شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم قدوه محبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان رسیده هان بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادی را چه خبر اما به ظاهر در رعایت آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان نیاید شیخ بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین ست هرچه این بزرگ دین از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح و اصل است و دران صادق بان متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طالب ثراه اخلاص و محبت تام بود و این معنی را مکرر باین حقیر راقم که گاه بخدمت ایشان می رسید اظهار فرمودند دران ایام که سلطان وقت حضرت ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان در وساخته ایم روزی مردمی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
باشد و شما بجاے دیگر مرید شوید و نیز یکے از امراے وقت که در کار حضرت
ایشان تردّدے داشت روزے از اقضی القضات وقت که همسایه حضرت
ایشان بود در خلوتے پرسید که شما مردم عالم آید و صادق القول و صاحب
دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنه این
طائفه از دریافت ما وراست اما این قدر میگوئیم که مشاهد اطوار این بزرگوار
ما را با طوار اولیاے ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
و طاعات کثیره تحمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت که شاید
محبان ایشان به مبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
آن تردد برخواست بلکه بنویسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
الحق چنین بود که این عالم متصف بدیانت فرموده جزاه الله خیراً
این حقیر راقم از درویشی که خدمات آب وضو و مصلے و ما یتعلق بامور العبادات
حواله بوی بود شنود که میگفت من در تمام روز همان ساعت قیلوله حضرت
ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم وراے این دو وقت
مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را بکثرت
دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودمی فرمودند که این دار دار عمل ست
و مزرع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار
باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله
عنهم قلت عمل فهمیده اند نه آن چنان ست که طریقه این بزرگان در اتباع نبوی
اوثق و اوفق طرق ست و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم با وجود محبوبیت و علو مرتبت
از کثرت عبادت پاہای مبارک متورم گردیده بود و غایة فی الباب چون طریقه خواجگان

یا در بدایت بل ابتدا می توسط نیز بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آندم از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور را با تیان فرائض و واجبات و سنن مؤکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند و مع ذلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصا با جذبات و غلبات اما چون بعنایت الله المتعال از تلوینات احوال به تمکین رسند لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر در مسائل بکتب معتبره تفقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و همگی همت ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب کراهت داده بران عمل نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز و عدم و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز ست و جانب حرمت را و تا ممکن بودے حضرت جمع مذاهب می نمودند و در بعضی روایات که امام اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل آنکه در زیارت قبور اکثر قران میخواندند که مذهب صاحبین بر جواز آنست فتوی برین ست و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم بر کراهت قران خواندن ست بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزے در خاطر گذشت که آیا لم آن چه باشد بدین خاطر بلا زمت مشرف شد تقریب جمع مذاهب در میان

آورده فرمودند شافعیه و مالکیه رحمہم اللہ بر آنند کہ جز بقرأت فاتحہ نماز درست نیست لہذا خلف امام فاتحہ می خوانند و احادیث صحیحہ نیز دلالت برین می نماید اما امام ما امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ فاتحہ امام را فاتحہ ماموم گفتہ ماموم را فاتحہ خلف امام تجویز نمی نماید و جمہور فقہای حنفیہ بر ہمینند مگر بعضے روایات مرجوحہ از حنفیہ بر جواز فاتحہ خلف امام آمدہ چون ما مہما امکن بر جمع مذاہب می کوشم درین صورت جمع را دران دیدہ ایم کہ خود امامت کنم ع گر نویسم شرح آن بیحد شود؛ بالجملہ عمل حضرت ایشان در صیف و شتاء و در سفر و حضر آن بود کہ نصف اخیرہ غالبا و گاہ ثلث آخر شب برخاستہ ادعیہ مسنونہ آنوقت را خواندہ وضوے در کمال اسباغ و احتیاط می نمودند بران نمودند کہ دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در آب وضو القدر را احتیاط بظہور میرسد کہ فوق آن متصور نباشد استقبال قبلہ را دران رعایت می نمودند اما وقت شستن رجلین بسوی شمال یا جنوب منحرف می شدند و مسواک را در ہر وضو و وضو را بہر نماز لازم داشتند الا ماشاء اللہ و ہر عضو را سہ بار می شستند در ہر بار بدست آب از ان چیدہ می افشاندند کہ احتمال بہ قاطری ماند نہ در عضو مغسول و نہ در ید غاسلہ و سر آن عیان می نمود کہ چون در طہارت و نجاست غسالہ وضو اختلاف ہست ہر چند کہ فتوی بر طہارت ست عمل بر احوط می نمودند و در غسل ہر عضو کلمہ شہادت را و درود را نیز با دعیہ ماثورہ دیگر کہ در کتب احادیث چون تکملہ مشکوۃ و بعضے کتب فقہ و عوارف آمدہ میخواندند و بعد از اداے وضو گوشہ چشم حق بین بجانب آسمان کردہ دعاے آن وقت نورانیت خواندہ و متوجہ تہجد می شدند و باطمانیت و حضور و جمعیت

تمام وطول قنوت در تهجد ادا می نمودند به مرتبه که طاقت البشری نے تائید الٰہی
جل شانه در ادا، آن عاجز و قاصرست در اوایل احوال بیشتر در تهجد و ضحی
و نفی زوال تکرار قرارت سوره یس می فرمودند چنانکه گاهی قرارت آن
سوره بهشتاد مرتبه می کشید و گاهے کم و گاهے زیاده ازان عدد در اواخر
بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادای تهجد
به خشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از
صبح بدو ساعت ساعتی بر طبق سنت می غنودند تا تهجد بین النومین
بظهور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شده بنماز فجر می پرداختند
و سنت بامداد را در خانه ادا می نمودند و میان سنت و فرض تکرار
سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم به طریق خفیه میکردند و بعد
از ادای فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقه زده
مراقب می نشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قرات چهار رکعت
بدو سلام ادا فرموده بتسبیحات ادعیه ماثوره که دران وقت آمده می پرداختند
بعد ازان بحرم رفته لحظه از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امورے
را که بمعاش تعلق داشته می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند
و بقرات قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از ادای تلاوت طالبان را
طلب نموده پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
طلب نموده باسرار خاصه لب می کشودند و باستماع آن سامعان را
از خود می ربودند که در استماع آن معرفت القای نسبت و اعطای
نعمت می نمودند ناگاه هریک از یاران را موافق حال او و استعداد
او بامری دلالت می نمودند و بر حال وارده که بر و فایض شده بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور
مراقبت و اخفای حال تاکید می کردند و می فرمودند که اگر به تمام
دنیا و ما فیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بخذف ریزه چند
جوهر نفیس خراج عالم را بخرد و بجا و لاطایل روح بدست آرد و ایضاً
بتقریب ترغیب بر تکرار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
نسبت به دریای محیط آن این کلمه طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت ست
مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
و محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
بخشند و به بهشت فرستند گنجهای وارد و اگر برکات این کلمه را قسمت
کنند تمام عالم همه ابد الآباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن است
هر چند گوینده عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصراع
بر زبان راندند. بیدرک وجه حسنا هٔ ادا ها زدته نظرا ه و ایضاً فرمودند
آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
بتکرار این کلمه طیبه بلتذ و محفوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست
و ایضاً اصحاب خود را بمطالعه کتب فقهیه معتبره دلالت می نمودند
و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع مبین را تحقیق میکرده باشند
که کدام مفتی به است و کدام مسنون و معمول و کدام بدعت و مردود شده
که زمانه از عهد آنسرور صلی الله علیه وسلم بس دور افتاده و فساد

وظلمات بدع و فجور شمول یافته و درین ظلمات جز بنور چراغ سنّت
راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف مے در آید که عالم
را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفته و انور سنّت هرجا در و چون
کرم شبچراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر به خموشی می گذشت و هرگز
غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و یاران ایشان را هیبت
ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهره انبساط نداشتند
و تمکین ایشان به مرتبه بود که با وجود ورود این احوالات عظیمه هرگز
آثار تلوین بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلندے
به ظهور نمیرسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود سه
چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهرهٔ همایون فرود آمد و سه
چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیه در چشم و رخسار ایشان
سرخی و بر خدین شریفین عرق حرارتے مشاهده نمود روزے در اثنائے
بیان معرفتے ساعتے خاموش گشتند بعد از ان فرمودند که درین
وقفه خاموشی احوال شگرف و معامله عظیمه به ظهور رسید و در ان
وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از بشره فے الجمله رنگ
حمرت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدیدار نه چون ضحوه
کبرے مے شد نماز ضحے را در خلوت ادا نموده باز بحرم تشریف
مے بردند و با آن جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه
فرموده به همه فرزندان و درویشان یکیک از هرچه پخته شده بود
میرسانیدند و اگر کسی آن وقت از فرزندان درویشان و خادمان حاضر
نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام ادعیه ماثوره که در آن وقت

آمده میخواندند و در اخیر ایام که عزلت گزیدند و صوم بود طعام در همان
غلوتخانه تناول می فرمودند قرأت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحه نیامده است
هر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن هم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که بحکم اقتضاے آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه وآله وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند
از اموریکه عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تهجد صورت مثالیه کدورات آن بنظر می در آید
و طعام را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار را
خوابیده و زانوے یمین را بر آن می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده شد
که هر دو زانو را بر داشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظه چند
بحکم سنت قیلوله می فرمودند و موذن ایشان در اول وقت ظهر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اهمال متوجه وضو می شدند
و بسنت زوال می پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی الله علیه وآله وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نه کرده اند قرأت در آن گاه از طوال مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از آن چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن
و چهار رکعت سنت دیگر هم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظهر نشسته از
حافظ جزوے یا کم و بیش از آن قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوت رفته تلاوت می نمودند و نماز عصر را

دراول وقت بعد از خروج مثلین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش
از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب
با یاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقهای فجر و عصر
باطنا متوجه احوال مستر شدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غیم
نبودی در اول وقت ادا نموده بعد از ادای فرض بهمان جلسه دو بار
سه بار کلمهٔ لا اله الا الله وحده لا شریک له را تکرار می نمودند و بعد از ادای
دو رکعت سنت و چهار رکعت اوّابین با ادعیه ماثوره که دران وقت
آمده می پرداختند و اوّابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت
میگذاردند و اکثر قرأت دران سوره واقعه می بود و نماز خفتن را بعد
از زائل شدن بیاض افق که نزد امام اعظم شفق عبارت از ان ست
ادا می نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرض عشا را و کذلک
چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشا را نیز اکثر می گذاردند
و قرأت در چهار رکعت سنت اُخریٰ الم سجده و سوره تبارک و قل یا ایها
الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه دران چهار رکعت چهار قل
مقرر میگشت و اگر دران چهار رکعت الم سجده و سورهٔ الملک
نخوانده بودند بعد از ادای وتر این دو سوره را مع سوره دخان میخواندند
و یاران را نیز بقرأت این سورها دران وقت دلالت می نمودند
و در رکعت اولی از وتر اکثر سبح اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در
ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را ضم
میکردند و بعد از ادای وتر گاهی دو رکعت نشسته ادا میفرمودند و در
رکعت اولی از ان دو رکعت را اذا زلزلت و در ثانیه قل یا میخواندند

ودر اواخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذاردند و می فرمودند فقها را
دران قیل و قال بسیار ست و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده
نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و وتر را
گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تهجد و وتر را چون در اول شب
ادا می نمودند باز در آخر تکرار می کردند چنانکه بعضی کنند و می فرمودند چه
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند که در یک شب دو وتر نباشد
و می فرمودند که در شبی از شبها نمودند که در صورت تاخیر ادای وتر
چون مصلی بخواب رود و نیت دارد که در آخر شب وتر را ادا خواهد نمود
کتبه اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانی که وتر را ادا
نماید پس هر چند وتر را بتاخیر ته ادا کنند بهتر باشد مع ذلک می فرمودند
و نیز رقم نموده اند که در تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیه وآله
الصلوات والتسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را بمتابعت
عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب وتر را گاهی اول شب
ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت نمود و دران میداند که در امری
از امور تشبه بآن سرور نماید علیه وآله الصلوات والتسلیمات اگرچه آن
تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضی سخن نیت احیای لیل
و مثل آنرا دخل میدهند عجب می آید که از کوته اندیشی هزار احیای
بنیم متابعت نخریم عشره آخر ماه رمضان را اعتکاف نشستیم
یاران را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت نه کنند که تبتل و انقطاع ما
چه خواهد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم اما
هزار تبتل و انقطاع بی توسل متابعت قبول نداریم ٥ آنرا که در

سراے نگار نیست فارغ ست * از باغ و بوستان و تماشاے لاله زار
رزقنا الله سبحانه کمال متابعته علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها
وایضا باین تقریب رقم نموده اند که وقتے از اوقات جمعی از درویشان
نشسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت بجناب آن سرورست
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها چنین گفت که محبت
آن سرور بنهجی مستولی شده که حق سبحانه وتعالی را بواسطه آن دوست
میدارم که رب محمدست حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت
نداشتند این سخن نقیض سخن رابعه بصری ست که گفت آن سرور را
درجواب که محبت حق سبحانه وتعالی بر نهجی استیلا یافته است که محبت شما
را جا نمانده است این هر دو سخن هرچند از سکر خبر میدهد اما سخن من اصالت
دارد و در عین سکر گفته است وسخن وی در ابتداے صحو سخن او در مرتبه صفات
ست وسخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیراکه در مرتبه ذات تعالی
این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را ازان مرتبه کوتهیست
باجهل بلکه بذوق نفی محبت دران مرتبه میکنند وبهیچ وجه خود
را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات ست
وبس محبت ذاتی که گفته اند مراد ازان ذات احدیت نیست
بلکه ذات با بعضی از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعه
در مرتبه صفات ست والله سبحانه اعلم انتهی کلامه الشریف و بعد از
اداے صلوة عشا و وتر زود بمضجع رفته می غنودند و پیش از اضطجاع
ادعیه ماثوره را میخواندند و در ستر آنکه زود بعد از عشا می غنودند می فرمودند
این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتورے اندازد و دیگر

اگر کسی نشنیند دور نیست که بہ سخنان رسمی اسم بپردازد و آن دران وقت
نی کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ تعالے منقولست که شبی
بعد از اداے صلوة عشا بتفقد رعایا پنهان و تنها برآمده بود ناگاه هم
عسسان او را ناشناخته گرفتند و بند کرده بخانه آوردند در روشنائی
چه بینند خلیفه است معذرت خواستند و عرض کردند که خلیفه چرا نگفتند
که من فلانم فرمود من صلوة عشا گذارده بودم و بعد از اداے آن سخن
دنیا مکروه است و درود نیز اکثر میخواندند خصوصاً شب جمعه و روز جمعه و شب
دوشنبه روز دوشنبه در آخر یاران را شبهاے جمعه جمع کرده هزار بار
درود میفرستادند و بعد از اداے آن عدد ساعتی مراقب شده بانکسار
تمام میکردند چنان می نمود که بآن مامور شده بودند و رساله صلوات
ماثوره که زیاده از جزوے باشد یا رساله درودے که حضرت شیخ الجن
والانس سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنه ترتیب داده اند میخواندند
و نماز جمعه به مسجد جامع و لعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظهر را نیز بعد
از اداے جمعه احتیاطاً می گذاردند و بعد از اداے فرض جمعه این چهار
سوره را که فاتحه و اخلاص و معوذتین باشد هر یک را هفت بار میخواندند
روز عید اضحی تکبیرات را در راه بلند مے گفتند و احیاناً بنا بر فتوی منصرات
پست و در عشره ذی الحجه موے و ناخن نمی گرفتند جهة تشبه حاجیان
چنانچه مستحب ست اما آنچه در روز عرفه به تشبه اهل عرفات مردم میکنند
نمیکردند و دران عشره هر روز قرات سوره والفجر ولیال عشر میفرمودند
و کذلک در باقی آن شهر و صلوة کسوف و خسوف میگذاردند و نماز
تراویح را در سفر و حضر بجمعیت تمام ادا می نمودند و ختمهاے قرآن مکرر

میکردند میان هر ترویحه گاه به سکوت وگاه بدرود وگاه باد عیه که آمده
سرا گاے پرداختند و در غیر رمضان و نیز دایم ختمها عن ظهر القلب
میکردند و مے فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور ست وآن را
به فمی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق مسلوک تا سخن ست و فرمودند
که عزیزے نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سره دیده شد که ختم
احزاب چنین بوده ست فاتحه انعام و یونس کر دطه ای ہمام پ عنکبوت
آنکه زمر لپس واقعه دان والسلام و در وقت تلاوت از سیمای ایشان
واز شیوه قرأت بر سامعان هویدا مے شد که اسرار قرآنی و برکات
آیات فرقانی بر ایشان فایض مے گشت روزے در اثنائے تلاوة
رو بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله وبحمده چه رازها که میان او سبحانه
و حبیب او صلے الله علیه وآله وسلم در قران اندراج یافته که ادراک
آن مخصوص بعلمائے راسخین بوده فرمودند گاہے بعضے آیات تالی
خود را بجائے می برد که در فهم وو هم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
خوف را بنوعے ادا مے نمودند واز تعجب تعجب را واز استفهام
استفهام را و مطلقاً رعایت شیعه از شیعات موعوده میفرمودند
در سفرها دیده مے شد که در محفه نشسته بودند و دثارے بر روے
کشیده قرآن مے خواندند مے شمردم که گاه چهار سیپاره وگاه سه
وگاه کم ازان جمعه تلاوت مے نمودند چون آیه سجده میرسید فرود آمده
سجده مے کردند و سر آنکه دثار بر روے کشیدند آن بود که نظر بر عورات
مردم نیفتد و تسلیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه و
یازده میرسانیدند و مے فرمودند که شرم مے آید که کسے در حال انفراد

وقوت واستطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید ومے فرمودند
در نماز رعایت سنن ومندوبات وآداب کار حضور قلب می نماید
چه رعایتها همه ذکرست زیراکه یادکرد اوست سبحانه وتوجه باو ونیز میفرمودند
مردم هوس ریاضتها ومجاهدها مے نمایند هیچ ریاضت ومجاهده براے
رعایت آداب ونماز نیست لاسیما نمازهاے فرض وواجب وسنن
اداے نماز بنوعے که فرموده اند بس مشکل ست ولهذا حق سبحانه
مے فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة ونیز فرمودند بسیار مردم
مرتاض ومتورع را دیده مے شود که به رعایتها واحتیاطها مشغوف اند
در آداب نماز مساهلتها مے نمایند ودر دفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
نصائح ائین که متعلق بمحافظت نماز واسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
که بر خوانندگان پوشیده نخواهد ماند ودر رکعت تحیة الوضو وتحیة مسجد را ترک
نمی کردند ودر رنگ سنن رواتب سنن زواید را نیز در سفر وحضر بے
تکلف ادا میفرمودند ودر آنکه زیادتے ونقصان بر فعل وعمل ماثوره ظهور
نباید احتیاطهاے بلیغ بجاے آوردند وبجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعه
نمیگذاردند بل جماعه را در نماز نفل مکروه میداشتند وجمعی به روز عاشوره
وشب را در شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنها مے نمودند
ودران باب مکتوبے مؤید بروایات معتبره فقهیه رقم فرموده اند ودر آنکه
بعضے متاخران این سلسله عالیه نقشبندیه تهجد را بجماعه ادا می نمایند
تعجبها مے فرمودند که از اهل این سلسله شریفه که بنای طریقشان بر عزیمت
وکمال متابعت ست این عمل چرا باید که بوقوع آید وبه نماز واستخاره
شروع در کارها مے نمودند وگاه بهمان استفتاے قلب ودعاے

مسنون اکتفا مے فرمودند کما و روا ما در ہر مہم کلی و جزئی استخارہ را لازم داشتند و گاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند و آنہا را در آن تعداد مے نمودند و اگر در اول مہمی بنا گاہ استخارہ فراموش می شد در میان یا در آخر تدارک آن مے فرمودند و در تشہد اشارہ بسبابہ نمی کردند و مے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید و نیز بعضے روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک تتبع نمودہ آمد احوط و مفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیارے از علما حرام و مکروہ ہم گفتہ اند چون امرے میان حل و حرمت دائر شود ترک آن اولی ست و نیز عمل حنفیہ بر روایات اصل و ظاہر الروایہ است و امام محمد اینان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ و در آخر جلد اول مکتوبات نیز درین باب نگارش نمودہ اند و گاہے در بعضے نوافل احتیاطاً و احتمال سنت ادا فرمودہ اند و فاتحہ بعد از ادای فرائض بارواح گذشتگان و برائے مہمات دین و دنیا چنانکہ مشہور شدہ نمی خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند و بعد از ادائے نماز فجر و عصر دست برداشتہ دعا مے کردند اما در سہ نماز دیگر نمیکردند و فاتحہ خلف امام ہیے خواندند و آن را مستحسن ہیے شمردند و خلف ہر بر و فاجر نماز را جائز میداشتند و بر ہر بر و فاجر نماز میگذاردند و عیادت مریضی مے نمودند و ادعیہ ماثورہ بر مریض میخواندند و در رفع مرض بعض بیماران توجہ باطنی نیز مے گماشتند و بسا امراض کہ بہ توجہ آن مظہر فیاض مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان خوارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالے و بزیارت قبور میرفتند

وباستغفار ودعوات ماثوره اعانت مے نمودند ونیز بہ توجہ خاص احوال موتے میشدند اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار وپدر بزرگوار خود قدس سرہما میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہا تجویز آن نمودہ اند اواخر ترک آن عمل نمودند کہ منفی از فقہا دران باب نیز آمد بالجملہ تقبیل قبور را مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویز مے نمودند واجابت دعوت مے فرمودند مگر آنکہ در آن مجلس از منکرات مے بود سماع ورقص حاضر نے شدند وذکر جہر را نیز جز در مواضع معدودہ متشرعہ کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویز نمی کردند وحالے کہ سر موے مخالفت شریعت وراے اہل سنت وجماعت داشت قبول نے کردند ومے فرمودند احوال تابع شریعت ست نہ شریعت تابع احوال کہ شریعت قطعے ست بوحی ثابت شدہ واحوال ظنے ست از کشف والہام ثابت گشتہ ومے فرمودند عجب ست از بعضے درویشان خام ناتمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ بانکار ومخالفت این شریعت باہرہ اقدام مے نمایند وحال آنکہ حضرت موسے علے نبینا وعلیہ الصلوات والسلام بآن مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر ما اور است اگر زندہ مے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد این تہی دستان بے سروبرگ راچہ رسد وراے علماے ماتریدیہ را مقدم میداشتند بر راے علماے اشعریہ میگزیدند ومیفرمودند کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دورتر اند وباقتباس نور نبوت نزدیکتر وخواص بشر را از خواص ملک ونبوت را از ولایت افضل میگفتند اگرچہ ولایت آن نبی باشد وصحو را بر سکر ترجیح

مید انند ولی عشرت را از ولی عزلت بهتر مید انستند و جمیع اصحاب
از اعلے تا ادنی ہمہ را بر اولیاے امت ہر ولی کہ باشد ترجیح
مے نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف مے نمودند و از اجتہاد و را ے مید انستند نہ از ہوا و ہوس
کہ مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده
رقم نموده اند و طریق مشائخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم نیز از
طرق جمیع مشائخ مے دانستند و این طریقہ را بالعینہ طریقہ اصحاب
کرام مے گفتند لعلاقہ اندراج النہایت فی البدایت و میفرمودند
آنکہ اہل طریقہ فرموده اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہا ست ازان است
کہ طریقہ ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
طرق ست لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
و خصوصا کہ بعضے متاخرین این طریقہ برخلاف طریق چشتیہ خواجہ
بزرگ و خواجہ علاؤالدین عطار و خواجہ محمد پارسا و خواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم احداث نموده اند نمی پسندیدند و شیخ
محی الدین ابن العربی قدس سرہ را بس بزرگ مید انستند و نیک یاد میکردند
و مے گفتند باوجود این محبت کہ مرا بشیخ ست قدس سرہ بعضی علوم
کشفے شیخ را نمی پسندم و حق برخلاف آن علوم مے شود اما چون
این خطا رخطار کشفی ست از مواخذه دور ست و صاحب آن
مانند خطاے اجتہادے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا کہ آورد تے
روے آن کشف خطا مواخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت نہ بود

ودرس بعض کتب دینی راچون بیضاوی و بخاری و مشکوة و عوارف
و بزودی و ہدایه و مواقف نیز سخن و نیز مباحثه و مشاجرت می فرمودند
اگرچه در اواخر عمر بتقلیل تمام بذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقه صوفیه مقدم
میداشتند و چون جائی سفر میکردند در ایام مسنونه سفر میکردند و مقید
بساعات نجومیه نبودند و می فرمودند که نحوست بعد از ولادت آن
سرور صلی اللہ علیه و آله وسلم مرتفع شده بتائید این حدیث که الایام
ایام اللہ والعباد عباد اللہ و در ابتدای سفر نماز استخاره میگذاردند
و دیگر ادعیه مأثوره که دران باب آمده میخواندند و همچنین در منازل و در
فرود آمدن ادعیه مسنونه را ترک نمی کردند و ایضاً دعوات مأثوره را
در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه
و آئینه بظهور می آوردند که ما ازین دعوات بمجرد حکایت اکتفا نمودیم
و عزیزی که وظائف یومی و لیلی ایشان را جمع کرده با اکثر آنها تصریح
نموده بآن باید رجوع نمود و ایضاً آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
و بقلیل نعمت شکر فراوان بزبان می آوردند و باندک ترک
اولی استغفار بسیاری نمودند و اگر بلیه می رسید می فرمودند که از
شامت اطوار ماست اما آن بلیه را صابون بسیار جنایات میدیدند
و آن را از بینه بساعره جات می فرمودند روزی یکی برسید که باعث
که سلطان وقت از ادب تجاوز نموده آزار شما داده چه بود فرمودند که با عث
افعال بد ما بود و این آیه برخواندند ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
و با همه کثرت عمل دید قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت و یار انرا

براین معنی دلالت مے نمودند ومی فرمودند عمل صالح را عجب چنان
نابود می سازد که آتش هیمه را و منشاء عجب آن ست که آن عمل درنظر
عامل غریب می در آید باید که قبائح خفیه خود را درنظر آرد وحسنات را متهم
دارد بل از اثبات حسنه شرمنده گردد جمعی از عاملان باشند که دید
قصور اعمال بر نهجی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یمین خود را معطل
و بیکار می دانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشارہ بحال
خود مے نمودند در آن ایام که بامر آن سلطان در یکے از قلاع محبوس
بودند یکے از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب آن رقیمه مرسل داشتند

الحمد للہ وسلام علے عبادہ الذین اصطفےٰ صحیفه شریفه که ارسال داشته
بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این
طائفه است وصیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
اوائل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس مے شد که انوار ملامت
خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهاے نورانی در تلے می رسند کار
از حضیض باوج می برند سالها به تربیت جمالے قطع مراحل می نمودند
الحال بتربیت جلالے قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
رضا باشند وجمال وجلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
وقت ظهور رفتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق وحال
مضاعف باشد که جفاے محبوب از وفاے او بیشتر لذت بخش ست
چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده آید و دور از محبت ذاتیه رفته بر
خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انگارند و ایلام را زیاده از انعام

تصور نمایند زیراکه در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب ست و خلاف مراد خود اینجا وقت و حال ورا وقت و حال سابق ست شتان ما بینهما انتهی و ایضاً ازین قلعه دران ایام این رقیمه عظیمه را بحضرت سیدے مرشدی

میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد لله و سلام علی عباد الذین اصطفی مخفی نماند که تا زمانی که بعنایت الله سبحانه که آن عنایت به بصورت جلال و غضب او تعالیٰ تجلّی فرموده بود محبوس قفص زندان نگشتم از تنگناے ایمان شهودے بالکلیه نرستم و ازبس کوچهاے ظلال و خیال و تمثال تمام نیز آمدم و در شاه راه ایمان بغیب مطلق العنان تخیر نمودم و از حضور بغیب و از عین به علم و از شهود باستدلال بر وجه کمال نه پیوستم و هنر دیگران عیب و عیب دیگران را هنر بذوق کامل و وجدان بالغ نیافتم و شربتهاے خوشگوار ننگے نے ناموسے و مرباهاے مزه دار خواری و رسواے را نچشیدم و از جمال طعن و ملامت خلق حظ نه گرفتم و از حسن بلا و جفاے مردم محفوظ نشدم و کاملیت بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار نکردم و رشتهاے تعلق آفاق و انفس را به تمام و کمال نگسستم و حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست نیاوردم و قسطاس رفیع المنزله استغناے حضرت حق سبحانه را که محفوف کبراوقات عظمت و کبریاے ست مشاهده نه نمودم و خود را بنده خوار و زار و ذلیل و دنی و بے هنر و بے اقتدار و با کمال احتیاج و افتقار معلوم نه ساختم و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء

الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم اگرچہ محض فضل و تواتر فیوض و ارادات الٰہی
جل سلطانہ و توالی عطیات و انعامات نامتناہی او سبحانہ درین محنت
کدہ شامل حال این شکستہ بال نمی شد نزدیک بود کہ معاملہ بیاس
رسد و رشتۂ امید گسستہ گردد الحمد للہ الذی عافانی فی عین البلاء و کرّمنی
فی نفس الجفاء و احسن بی فی حالۃ العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء
والضراء و جعلنی من متابعی الانبیاء و من مقتفی آثار الاولیاء و من محبی
العلماء والصلحاء صلوات اللہ سبحانہ و تسلیماتہ علی الانبیاء اولاً و علی
مصدقاتہم ثانیاً **فصل ہفتم** در بیان مدحت علو معارف ایشان
و سر ظہور کثرت آن اسرار عالیشان با یراد چند معرفت مسموعہ ناظر
عارف و خوانندہ و شنوندہ منصف و ہر کہ از میکدہ احوال علیای
کمل عرفا جرعہ کشیدہ و از خوان سخنان والای محققین اولیا و علما
چاشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ و رسائل لطیفہ حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ الاقدس کہ ہر یک لجہ اسرار شریعت و حقیقت ست
بمطالعہ خواہد سپرد و بحکم کلام مرتضوی کرم اللہ وجہہ قائلہ کہ المرء مخفی تحت
لسانہ ناچار بعلو مرتبہ و سمو منزلت خداوند آن مقال راہی خواہد برد ع
زور آدرنہ دریاش پیداست ؛ این حقیر راقم از عالمی عاملی کہ نہ از مریدان
حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ میگفت
کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تالیف تالیف آنست کہ سخنان مردم را
بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکہ علوم و نکات رو دادہ خود را
بنگاری خواہ آن نکات از مہارت علمی و علو فطرت بظہور رسیدہ باشد خواہ
بالہام ربانی و کشوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتہا بود کہ از میان اہل درگاہ

تصنیف رفتہ وہمین تالیف ماندہ بود الا بندرت کہ بعضے مؤلفان در تولیف خویش اززادہ علم باذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است کہ درین خبر وزبان تصنیف متین زیبا رسائل ومکاتیب شیخ بزرگوار ست کہ ہرچند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت وضرورت بیشتر سخن مکشوفات وملہمات خاصہ این بزرگ دین ست وہمہ عالی ونازنین وبر وفق شرع متین جزاہ اللہ عن الطالبین خیر الجزا انتہی کلام

ہذا العالم رحمہ اللہ تعالے فی حق کلام شیخنا طاب ثراہ دیگرے از فضلا کہ بصحبت بسیار شرفا وعلما رسیدہ بود وسالہا سخنان این طائفہ عالیہ دیدہ وشنیدہ چون قیل وقال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این ست کہ فطرت ومزاج اہل این زمانہ شایان ادراک دقایق وحقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در متقدمین روزگار بودی تا پایۂ کلام او را قدر دانستندی ومتاخران سخنان او را در کتب باستشہاد ایراد نمودندی ونیز گفت مزاج اہل وقت با سخنان ایشان چون قضیہ آن گروہ کوتہ اندیش ست درحق آن دانای حکمت کیش پرسیدہ شد کہ آن قضیہ چگونہ بودہ گفت دانای در مجلس بادشاہی گفت جانوری دیدم کہ اخگر برافروختہ رامی خورد اہل مجلس کہ ہرگز آن را ندیدہ بودند وبعقل ایشان این واقعہ گنجای نبود از ہر طرف با آن دانا در پیچیدند وبرجہالت وبلاہت او اتفاق نمودند چون بیچارہ دید کہ ہرچند دران باب مبالغہ می نماید سوظن آن بیخبران برحماقت او می افزاید ناچار بکوہستانی کہ آن جانور یعنی قسمی از کبک کہ آتش خوار ست آنجا بود در شد ویکی را از آنہا بدام آورد لیس از مدتی بمجلس این جماعہ حاضر گشت وگفت اینک آن مرغ این ست ہمگی جمع شدند واخگرہای برافروختہ پیش آن

مرغ نهاد و آن مرغ پاک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیاید حکم بر جهالت تو نمودیم و نیز مؤید این معنی ست آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بعضا سخنان او که دور از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون آن بشنود به سلطان مکتوبے نوشت که فقره چند از ان مکتوب ست امروز سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام ست شک نیست که در سخن این غریب بیچاره شکل بسیار ست که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از اخلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار ست بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عهده بیرون می آیم انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف و سطوری چند که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشته انجا بتقریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضے ارباب عناد و انکار بیتی چند رقم زده که این سه بیت از ان ست ٭ مهین فرزند فاروق ست و چون آب ٭ کنون نطق از زبان او کند رب ٭ ز هر یک نقطه اش چون نافه تر نسیم وصل جانان میزند سر ٭ ولی آن کز برودت در زکام ست ٭ چه داند نافه اش گر در مشام ست ٭ در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع با این حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسائل ست آنرا ندیده ام بنده مکتوبی را که از ان حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آسمان کرده هر دو دست بدعا بر داشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ المعظم

و می گفت که درین زمانه فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشائخ
وقت بر آئینه دل زنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صقلے
نمود الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و بسا صلحا و علماء نیک نهاد هر قریه
و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعه رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیده گردیدند و بعضے بدلالت آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضلے معمر مردم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان ما قدس الله سره
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته اوصاف علیه شنیده بود در تذکره
برنگاشته در احوال جمعی که مملکت وسیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور داشته
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالانشین مسند محبوبیت و صدر
آرای محفل وحدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبه قطبیت است انتهی کلامه
جزاه الله عنا خیر الجزاء دفتر اول مکتوبات ایشان را بعض مخلصان و بلیغ و ماوراء النهر
برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بدفترین آخرین پایه فرود دارد
اگرچه قیاس کلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست ؎ آسمان
نسبت بعرش آمد فرود ✤ ورنه بس عالی به پیش خاک بود ✤ علماء آن دیار سعادت
الاخیار از مطالعه آن کلام در و باز بان به ثنای و دعای قائل آن کشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیموده و گفته اند که سبحان الله و بحمده در کشور هندوستان
این چنین بزرگی قدوه حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
بناشد ع بتاریکی درون آب حیات ست ✤ یکی از صلحاء دران ایام از قبة الاسلام
بلخ صانها الله عزة اقبال ساکنها عن البلخ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرف مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشاده و دانای حکمت صوری

ومعنوی شیخ قدیم کبروے میر مومن بلخ رحمہما اللہ وچہ بر علما مثل مولانا ے
ربانی حسن قبادیانی واقضی القضات مولانا ے تولک سلمہ اللہ مصحوب آن
درویش امانات دعوات نیازمندانہ مریدانہ بحضرت ایشان مرسل داشتہ بود
در اجمیر آن درویش بشرف دستبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
ذوالبرکات را با وفور محبت وعقیدت ایشان رسانید بتخصیص از کمال اخلاص
مقتدائے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
گردانید تا بجای کہ گفتہ فرمودند اگر مارا کبر سن ومسافت بعیدہ مانع بودے
بملازمت شریف رسیدہ بقیہ عمر در خدمت مے بودیم واز انوار احوال بلند
مالاعین رأت ولا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع درمیان
التماس آن ست کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال
این محبان بظاہر مہجور بمعنے در خدمت حضوری بودہ باشند و آن درویش
گفت مرا فرمودہ اند کہ جانب ما مصافحہ نیز بایشان بکن وچنان کرد ووقت
رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اعزہ آنجا معارف بلند ایشانرا
شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصًا خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس نمائے
کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایۃ کرم ست چون
بندہ آنوقت را مقتضے تحریر معارف آنحضرت ایشان بلند النسبت از معارف سابقہ
مکتوبی چندبا آن درویش نوشتہ داد بحضرت ایشان معروض داشت فرمودند
خوب کردی کہ وقت ما مقتضے آن بود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس
نمود کہ دو کلمہ دعا وسلامی بید مبارک باکابر مذکورہ خصوصًا بحضرت میر
مذکور نویسند کہ اعزہ آنجا بار مغانی آن از بس ممنون گردند ومن ببرکت آن نزقوم
از آفات راہ مصئون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قلم مرحم

برداشته مکتوب بخدمت میر مومن رحمه الله نگاشتند وبدیگر اعزه مذکورین
دران رقیمه شمه دعا نوشتند وآن این ست الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علما ومشائخ ما وراء النهر شکر الله
تعالی سعیهم بر ذمه ما واپس ماندگان ودور افتادگان بلکه بر کافه اهل اسلام
هندوستان نه آنقدرست که در ضمن تقریر وحیز تحریر آید درستی اعتقاد بروفق
آرای صائبه اهل سنت وجماعت کثرهم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نموده ایم وصحت عمل بموجب مذهب علمای حنفیه
رضی الله تعالی عنهم از تدقیقات ایشان حاصل کرده ونیز سلوک طریقه
علیه صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعه شریفه
مستفاد ست وتحقیق مقام جذبه وسلوک وفنا وبقا وسیر الی الله وسیر فی
الله که بمرتبه ولایت خاصه مربوط است از فیوض اکابر آن عرصه متبرکه مفاض
بالجمله ظاهر وباطن اصلاح از انجا یافته است واگر باطن ست فلاح از انجا حاصل
نموده ~~ شکر فیض تو چمن چون کند اے ابر بهار ¤ که اگر خار وگر گل همه پروردهٔ
تست ¤ حرسها الله سبحانه واهالیها عن الآفات والبلیات بحرمة سید
السادات علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مع ذلک یارانی که
بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
البرکات آنجا علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد وهدایت پناه افادت
وافاضت دستگاه سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظهار می نمایند وعالیجناب
نجابت آیات ایشان را توجه حسن ظن کاین ست وبعض علوم ومعارف
تراکه تسوید نموده مطالعه فرموده اند وپسندیده این قسم بشارت از بزرگان
باعث از دیاد امید واری میگردد وبر تحریر بعض اذواق ومواجید دلیر میسازد

وچون درین ایام بتازگی شیخ ابو المکارم آمده اظهار الطاف ایشان
نموده و انواع مهربانی بیان فرموده ناچار اعتماد بر کرم ایشان نموده
بچند کلمه مصدع گشت و خود را فرا یاد ایشان داد و چون نقل بعض مسودات
این فقیر را اخوی خواجه محمد هاشم گشتی که از دوستان مستمند ست
مصحوب صوفی مشار الیه مرسل داشته است اکتفا بآن نمود و حرفی
از مقوله علوم و معارف این طائفه علیه درین رقیمه مندرج نساخت و از
عنایت و اشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه از دعای
خیر و فاتحه سلامت خاتمه منسی نخواهند فرمود ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ
لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانه این حقیر را بحضرات عالی درجات
هر کدام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ اهل الله سید میرک شاه
و جناب افادت دستگاه علامه الورے مولانا حسن و جناب ناصر
الشریعت حافظ الملة قاضی تولک ادام الله تعالی برکاتهم تبلیغ
فرمایند فقیر زادها نیز عرض دعا نموده التماس فاتحه می نمایند انتهی و اگر
قصهٔ اخلاص بعضی فضلا و صلحای بلاد قریبه و بعیده را در حق ایشان
و مضافات ایشان بیک بنگارد موجب تطویل گردد مخفی نماند که
اسرار عالیه که از مبدار فیاض بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان
وارد میشد سه قسم بود قسمی آن بود که هرگز از دل بر زبان نیاوردند
چه بمحرمان اسرار و چه بغیر ایشان از اخبار چنانکه در مکتوبی که بخدمت
خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رقم نموده اند در فقرهٔ چند تصریح
باین مدعا فرموده اند و آن فقرات این ست از الغامات حق
جل سلطانه چه نویسد و چه سان شکر آن نماید علوم و معارف

که افاضه می شود بتوفیق خداوند جل شانه اگر آن در شید کتابت می آید
وبسمع اهل ونا اهل میرسد اما اسرار ودقایقی که آن متمیز ست شمه ازان
بظهور نمی تواند آورد بلکه برمز واشارة نیز ازان مقوله سخن نمی تواند کرد
فرزندی اعزی که مجموعه معارف فقیر ست ونسخه مقامات سلوک ونیز رمزی
ازین اسرار دقیقه با او در میان نمی آرد وبه شیخ تمام در استتار آن میکوشد
باآنکه میداند که فرزندی از محرمان اسرار ست واز خطا وغلط محفوظ اما
چه کند که دقت معانی زبان را میگیرد ولطافت اسرار لبهارا می بندد
یضیق صدری ولاینطلق لسانی نقد وقت ست آن اسرار نه ازان
قبیل اند که در بیان بیایند بلکه در میان نمی آرند ❁ فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه
نیست ❁ هم قصه غریب وحدیث عجیب هست ❁ این دولت که ما در استیفای
آن میکوشیم مقتبس از مشکوة نبوت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
وملائکه ملاء اعلی علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات شریک این دولت اند
واز متابعان انبیا علیهم الصلوة والسلام هر کرا باین دولت مشرف سازند
ابوهریره رضی الله تعالی عنه گفت من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو
نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم وعلم دیگر
را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند وآن علم دیگر علم اسرار ست که فهم هر کس بآن

نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم انتهی
کلام المقدس قدس الله سره الاقدس لبعضی ازین اسرار که برمز وایما هم
ازان در میان نمی آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی ومتشابهات
آیت فرقانی بود چنانکه در فصل پنجم ایمای بر آن رفت قسم دوم آن بود
که بمحرمان خاص وهمنشینان زاویه اختصاص در خلوت در میان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که جز آن چند تن که لایق استماع دیده
طلب نموده اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
باب برابواب حاجبے تعین می نمودند بل دروازه خانه را که درو بیان
اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند که از درون زنجیر کنید روزی یکے
از طلبه علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال بیرون آن در مانده بود
خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
اقدس از ان اسرار مقدسه بشیوه که مذکور میشد برخاست لیکن چون برخموشی
نیز نبودند آن معرفت را بآئینے تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز وراء الوراء
شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
دوشینه بردید یانه معروض داشتند که معلوم ایشان ست فرمودند چون نامحرمی
در آمد لاجرم خلوت بیان راز باین شیوه برآمد باز آن اسرار را بشیوه که دست
ادراک سامعان بدامان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را ازان بهره
از خور بودند این گرامی اسرار را بهمین اقلام و زبان محرمان درمیان می آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
زادهاے عالیمقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس مے نمودند که چه باشد
که اسرار بتحریر رسد بحسب التماس آنان بعضے حواشے آنرا بشیوه که هر کس
ستفیے نه برد رقم مے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار ازان قبیل بودند
که غیر از حضرات مخدوم زادهاے عالیمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
محرم نبود و بغیر ایشان دیگری را واقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
مفاضه آن بود که بالتماس سائلان یا به نیت افاده طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف ست که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

در رسائل معادن الفتوحات متضمن الست و هر معرفتے ازان شفابخش دلهاے رنجوران و مقرب دوران و مهجوران نقل آنها نقل هر محفل و آوازه شان آویزهٔ گوش هر دل هر فقره ازان خاتم اسرار فقر را نگینه و هر فصلے ازان جواهر اسرار وصل را خزینه اقلام از مباشرت آن ارقام نیستان شکر صفحات از تضمین آن کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بحلاوت ایمان همدوش دلها از صفاے آن اسرار بانوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار یقین مظهر راز مخفیه کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی دقائق معارف تشبیه و تنزیه ترجمان غوامض کلمات متقدمین کبراء دستور احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا قدس الله سره قائلها این علو مقال که از زبان خامه عنبرین بظهور میرسید چون همین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند صورت دیگر میگرفت یا آنکه بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقلم زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و اعطاے نعمت یعنی در پردهٔ تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند که سامعان را سکر و حضوری فرو میگرفت که تحریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند چنان بودے که مستی از میخانه بیرون آید مخدوم زادها و دیگر محرمان همیشه آرزومند آن مے بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانند ؎ از دل نرود لذت حرف لب او ٭ در لست که از گوش برون نتوان کرد ٭ شیوهٔ آن نازنین آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا بماخذ و منشاء این علوم متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوه گری گشت بجرد قوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
که طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
تحققاً وحالاً معلوم ما گشته لیکن علم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
این بنده بضرورت روزے از معرفت خاتمه مکتوبے از دفتر ثانی که در اسرار
مصنفه نگارش فرموده اند حل مشکلے را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که
ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
ومعرفت بود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید وآئین ما نیست لیکن چون
الحاح بنده را دران مشاهده نمودند روزی که بر غلیش خود تکیه زده بودند دستار
مبارک را بر روکشیده مدتی فرو رفتند انگاه سر بر آورده تبسم نموده باین حقیر
فرمودند که چون نگرانی تراجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعذر از سر وا
نشدے لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بآن داشت
گشتم این بار چون نظر روشناے وحدت دیگر یافته بود آن معامله با نبساط
ووسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
صورت بندد ومجملاً انچه بحل آن شبهه تعلق داشت وموجب تشفی سایل میشد
فرمودند وتفصیل آن لب نکشودند روزے در بنده اجمیر شیخ نور الحق بن
شیخ عبد الحق دهلوی که از علماء کبار است اثنای نقال این طائفه علیه از حضرت
ایشان از سر گرفتارے حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا وعلیهما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بخموشی رفته
فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سر بیان وافی در میان
آریم وتفصیل بنگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران ومحبان سر ایمعنی را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون مکشوف نگردیده بود جز خاموشی جوابی نداشت
چنانکه شیوه ماست از روی مهارت علم و عرفان بحل آن پرداختن
لائق نه اکنون که این جوان برسید توجه بآن منصرف گشت دری از
کشف این سر بر روی بصیرت کشودند و بشیوه خاص جلوه ازان راز
وانمودند بدان ماند که کشف اینمعنی بتفصیل بظهور رسد دوات قلم و کاغذ
حاضر میداشته باش فردای آن روز دوات و قلم طلبیده فرمودند
که امشب بعد از ادای تهجد آن اجمال را تفصیل تمام دادند اینک بعنایت
الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ می آید پس به تحریر
پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظارگیان آن
هویداست چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یکی از مخلصان باین
حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علیه
حضرت ایشان برمز و ایما دران مندرج شده شیخ سائل بصحبت امرا و خوانین
آمد شدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن سقیم رساند
در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال الجماعه گردد بنده این مقوله را
بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشای
آن در هراس انداخته کدام ست که مرا بخاطر نیست که اینچنین رازی را
درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه لبقیة النخل ست
تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد
ازان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک راندند ؎ یارب
آن غنچه خندان که سپردی بمنش ٭ می سپارم بتو از چشم
حسود چمنش ٭ بالجمله بآن ماجرا توجه نمودند و تکیه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب دران عرد م دور انداز کارو دائر گردید از انچه یاران پرسیده بودند
بظهور نرسید و این از جمله خوارق آنحضرت ست و بسیار بودی که باعث
بر تحریر معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بودے
خصوصًا کلامے که ظاهرش باصول دین چندان موافقتے نداشت
و بهانه طلبان و نے ادبان آن کلام را دست آویز تکاهل و تساهل
ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرا می فرمودند و اگر تاویل
قوے اثر نبودے ما بعد از توجه حضرت ایشان مجمل کلام خلاف آن مقوله
که دران خلاف کمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر
میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سرزده یا در کشف آن بزرگ خطائی
رفته و آن چون خطاے اجتهادے مغفور ست اما دیگران را بران تمسک
جستن و بر خلاف فرموده مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیبا
ست و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شبهه
میدیدند ایشان نیز بخشونت رفته از راه جوش حمیت دین و کمال متابعت
سید المرسلین صلی علیه و آله وسلم برد و منع آن توجهے نمودم و
رقم مے فرمودند ازین جمله است انچه بتقریب سرے که وراے انفس
و آفاق معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
در بیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث
بقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود در اوقات دیگر
که از فرط جوش متابعت مشحون با فاقت آمدند از غایت محبت
که بقائلان این کلام داشتند با فتقار تمام بیان معذرت اقلی نمودند
و میفرمودند و فور شرع را نیز سکرے ست قوے که اقتضاے آن

خلاف آنرا برتابد ازہر کہ باشد نہ بینی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ
والسلام بامر حضرت حق سبحانہ مصاحبت خضر نمودند وخود نیز فرمودند
کہ ستجدنی ان شاء اللہ صابرا لیکن بمجرد مشاہدہ امرے کہ آن را
بظاہر شرع موافق نیافتند عنان مصابرت از دست دادہ
بران بپیچیدند تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی وبینک
ونیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہرچند سراپا غرق حقوق این بزرگوارانیم
واز خوشہ چینان خرمن دول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوندی
جل شانہ وعز سلطانہ فوق حقوق دیگران ست خصوصاً کہ سخن بذات
وصفات او سبحانہ متعلق باشد وبتقدیس وتنزیہ او مربوط بود والحمد
چون فلق صبح مکشوف ومشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگرانچہ موافق
تقدیس او سبحانہ ملہم وتلقین شدہ درمیان نیاید ملاحظہ دیگران نماید
خیانت وعدم دیانت باشد کہ ستر القاد انکشاف آن معرفت چنین
ست وازین باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از وراے سیر انفسی
وآفاقی کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ ومعاملہ از مسائل
ومعاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علماے قشر بظاہر شرع
موافقتے نبود حضرت ایشان را تاویلات قوے علماً وحالاً
دران عطا فرمودہ بودند مہما امکن در اثبات آن معاملہ ومسئلہ
مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ ونقلیہ وذوقیہ مے کوشیدند ودر مدحت
علو حال ومقال این خداوندان کمال واکمال تحریرات بلند
وتقریرات ارجمند درمیان مے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود کہ در
دفاتر مکتوبات شریفہ بجہ تحقیقات والا وتدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ اند

وآن را بر طبق شریعت غرا اثبات نموده ما تا کسے یکے از علماء ظاهر گفته باشد
که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد دوران
موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلاے حق
ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک ست
که باطل از سایه ایشان بگریزد کجا بگرد دامن ایشان آویزد اینجا همه
حق ست و براے حق ست علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه شناسند
و غیر از مخالفت صورے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند انتهے
و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با جناب
قدس قوے دارند و محبت ماسوے را فداے مطلوب حقیقی ساخته اند

ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت حبی بمطلوب حقیقی میرسند
و از تنگناے تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال ست وارسته باصل
الاصل مے پیوندند مقامے که آنجا علم علماے ظواهر میرسد این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب سرگشته خود ها میرسند و اتصال بیچونی پیدا میکنند
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمده هر که محب است و از غیر محبوب
گسسته است بمحبوب مے پیوندد و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت
میکند و اکتفا نمیکند بل جاے که آن بزرگان خود ها میرسند علم
ایشان هم آنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دهلیز مطلوب ست
و آنکه واصل بمطلوب سبب با مطلوب ست معیت هیچ دقیقه نمیگذارد
کر نصیب واصل نشود انتهی و ایضا بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

وفروع دین تابع مجتہدین اند نہ آنکہ درین امور بر خلاف ایشان روند
کما ظن بعض الناقصین و نیز الہام این طائفہ علیہ مفید بسیار اسرار
خفیہ ماذونات و مرضیات علیہ است اما نہ مثبت حل و حرمت شرعیہ
کما توہم بعض الجاہلین رقم فرمودہ اند کہ معتبر در اثبات احکام شرعیہ
کتاب سنت ست و قیاس مجتہدان و اجماع است نیز مثبت احکام
ست بعد این چہار ادلہ ہیچ دلیلے مثبت احکام شرعیہ نمیتواند شد الہام مثبت
حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نہ نماید و
ارباب ولایت خاصہ یا عامہ مومنان در تقلید مجتہدان برابر اند کشوف و الہامات
ایشان را قربت نمی بخشد و از ربقۂ تقلید نمی بر آرد و ذوالنون و بسطامی
و جنید و شبلی رحمہم اللہ با زید و عمرو و دیگر و خالد کہ از عوام مومنان اند در تقلید
مجتہدان در احکام اجتہادیہ متساوے اند آرے مزیت این بزرگواران
از راہ دیگر ست اصحاب کشوف و مشاہدات ایشانند و ارباب تجلیات
و ظہورات ہم ایشانند کہ بواسطہ استیلاے محبت محبوب حقیقی جل
سلطانہ از ماسوے او تعالی گسستہ اند و از دید و دانش غیر و غیریت
آزاد گشتہ اند اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در
عالم بیعالم اند و باخود بیخود اند و اگر میرسند برای او میرسند و بندیان ایشان
مطلوب را بواسطہ غلبہ محبت در مرات ہر ذرہ از ذرات عالم مشاہد مینمایند
و ہر ذرہ را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتہیان ایشان
چہ نشان دہد کہ نے نشان اند قدم اول شان نسیان ما سوے ست از قدم
ثانی ایشان چہ وانماید کہ برون آفاق و انفس ست الہام ایشان را ست
و کلام با ایشان ست اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

مے نمایند در رنگ مجتہد کہ تابع راے و اجتہاد خود ست ایشان نیز
در معارف و مواجید بالغ و الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا
قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضہ علوم لدنی روحانیت حضرت خضر
متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوات والسلام ظاہر این
سخن نسبت با بتدا و توسط خواہد بود معاملہ منتہی دیگر ست کما یشہد الکشف
الصریح و موید این تخصیص ست آنچہ از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سرہ منقول ست کہ روزے بر سر منبر بیان علوم و معارف می نمودند
درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلی بیا
کلام محمدی بشنو از عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از
محمدیان نیست از ملل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ماوراے احکام
شرعیہ کہ اہل اللہ بآن مخصوص اند چندان معارف ثمرات اوست
و نتایج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات اوست
و تا زمانے کہ درخت برپا ست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت بے عقلے باشد کہ درخت ببرد و ثمرات
را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد و ثمرہ
ثمرہ اگرچہ مقصود ست اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شریعت
را برین معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت ست
ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت بے نصیب ست
بالفرض آنچہ بزعم فاسد خود دارد اگرچہ ہیچ ندارد از قبیل
استدراج ست کہ جوگیہ و براہمہ را دران شرکت ست نہ کہ حقیقت

ردّته الشریعة فهو زندقة والحاد پس رواست که خواص اهل الله در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالی بعضے از اسرار ودقائق فهم کنند
که ظاهر شریعت از ان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن وعدم
اذن او تعالی دریابند ومرضے وغیر مرضے دانند بسا ست که در بعضے
اوقات اداے بعضے از عباداوت نافله را غیر مرضے یابند وبترک آن
ماذون گردند گاہے نوم را به از یقظه فهمند احکام شرعیه باوقات موقتند
واحکام الهامیه همه وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط به اذن ست ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل وهمان
فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاهی ادائی نوافل
همنمایند وگاہے مرتکب امور مباحه میگردند واین بزرگواران چون کار را
بامر واذن مولے جل سلطانه مے کنند همه از فرائض ادامی باید مستحب
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان ازین بزرگواران
باید دریافت علماے ظواهر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیهم الصلوات والتسلیمات ودیگران را دران
اخبار شرکت نمیدهند این معنے منافی وراثت ست ونفی ست
مربسیارے از علوم ومعارف صحیحه را که بدین شین تعلق دارند آرے
احکام شرعیه مربوطه به ادله اربعه است که الهام را دران گنجایش نیست
اما امور دینیه ماوراے احکام شرعیه بسیار ست که اصل خامس درانجا
الهام ست بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپا ست پس دیگران را باین بزرگواران

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند وآن
عبادت غیر مرضے باشد واین بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت
کنند وآن ترک مرضے بود پس نزد حق جل وعلا ترک ایشان بہ از
فعل دیگران شد وعوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میدانند واین را
بیکار می شمارند سوال چون دین بہ کتاب وسنت کامل گشت بعد از کمال
بالہام چه احتیاج بود وچه نقصان مانده که بالہام کامل گردد جواب
الہام مظہر کمالات خفیه دین ست نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
اجتہاد مظہر احکام ست الہام مظہر دقائق واسرارست که فہم اکثر مردم
ازان کوتاه است ہرچند در اجتہاد والہام فرق واضح ست که آن
مستند برائے ست واین مستند بخالق رائے جل سلطانه پس در الہام
یکی قسم اصالت پیدا شد که در اجتہاد نیست الہام شبیه اعلام نبی ست
که ماخذ سنت ست چنانچه بالا گذشت اگر الہام ظنے است وآن اعلام
قطعے ربنا اٰتنا من لدنك رحمة وهيّئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علے من اتبع الهدے انتہے کلامه فی حق اولیاء مطلب از ایراد این
فقرات رائقه واین مقدمات سابقه ولاحقه آنست حضرت ایشان بحر ایا
غرق محبت ومدحت اکابر اولیاء الله بودند رحمهم الله سبحانه واگر
بندرت در بعضے کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر نیتی وحکمتے وکشفے
ومشاہدتے بوده بالجمله اگر منصفے علو حال وکمال وکثرت معرفت
وعلم وعمل ورعایت اتباع سنت بآن حضرت را تامل نماید در یابد
که حضرت ایشان را میرسد که از روئے اجتہادات کشفیه والہامات
لدنیه در بعضے کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آن را اثبات

نمایند وازان هیچ نقصے قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این بیان
محل مشائخ بظهور پیوسته وهیچ از روے انکار هم نبوده از مشاجره که شیخ
ربانی علاء الدوله سمنانی در مسئله از مسائل شیخ اکبر محی الدین العربی
رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیامده نه بینی که هم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفته ودر مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده اینچنین ست
احوال مجتهدین میان همدیگر ونیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد او
متابعت راے خودست ومرضی استادش نیز دران ست وتلامذه باوجود
کمال ادب در حقیقت مسئله با اساتذه مباحثات ومناظرات نموده اند
وآن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظره
نموده ودر بسیار مسائل وے وامثال او بر خلاف راے استاد خود
فتوے داده اند کما لا یخفی کذلک مرتبه اکمال وارشاد وعرفان نیز
این صورت دارد واما هر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه نباشد
وبعضے فضلاے وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شرحی چنانکه
باید ندارد وامروز در علم ظاهر وباطن یگانه زمانه ایشانند چه بود که شرحے
بنگارند چون الحاح اعزه از حد شد بنده را بفقرات عوارف امر نموده
بدین تقریب شروع نمودند شرحے عربی در غایت بلاغت
معنی وفصاحت لفظ جزوے تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم که مبادا در محلے از محال اذکار بتقریب علو سخن وتدقیقات آن
ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
حال آنکه من کمترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن بزرگ
که مرد فاضل ست واز ارباب حال واز مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئله از مسائل صوفیه صافیه رحمهم الله پیچیده بود حضرت ایشان
بعتاب و رنجش تمام بوی نوشتند که این پیچیدن تو غایت بیجا و نابجا
واقع شده چنانکه در احوال مشار الیه این قصه بیاید ان شاء الله سبحانه و اگر
بعضی تصوف خوانان مقید بدعت و هوا یا بعضی از ارباب شوکت و غنا یا
بعضی علمای طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفه بسوالی لب
میکشودند حضرت ایشان راه خموشی بیهوده سیر بودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطور ست از انجا باید طلبید وگاه بدو کلمه در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزی یکی از خوانین بزرگ در مجلسی از ایشان سوال
کرد اینکه صوفیه موحده عالم را نمودی بود میگویند عجب سخنی ست که
باین مسئله دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او همه نمود
نمی بود خواهند شد که اینها نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اهل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئله ندیدند و ایضا بسکوت
مطلق آن سائل از سر وا نمی شد و نیز از فحوای سوال او رغبت او را
برفع قیود شرعیه دریافته بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویه که
فریفته حظوظ آن اید و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
هراسان و همچنین این عذابهای دنیوی که می بینید و از ان خود را بصد حیله
بکنار میکشید و کمترین المی که خلیدن خاری باشد چه مقدار آزار می یابید
همین لذات و حظوظ در بهشت و همان رنج و آزاری در دوزخ اشد و ابقی
خواهد بود چنین لذتی را که آنجا تمام تر است و ابدی طلب نمائید و بهمه جهد
موجب حصول آن گرد باتیان آن سعی فرمائید و از چنین عذاب الیم و
آزاری که آنجا سخت تر است و سرمدی بپرهیزند و از هر چه باعث حصول

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود یا نبود نے بود و کندنک مردمان از
دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن
مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
نمی پرداختند وگاه بودے که مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق می یافتند
جواب آن می نگاشتند یا اشارتے میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمه چند
بخامه مشکین شمامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره باوجود کثرت
خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتداے توجه شریف ایشان
بتحریر اسرار عالیشان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده و ایضا
امر ارواح طیبه عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات الله علیه و آله و اصحابه و احبابه اجمعین مشاهده فرمودند چنانکه در
عریضه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند
آنجاکه رقم فرموده اند چو در کشف هریک از مقدمه مذکوره بمقتضاے
وقت مسوده کرده شد بعضے تتمات و تکملات آن علوم مسطوره نیز
مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضه داشت راهی شد
انشاء الله تبارک و تعالے متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و الحال رساله دیگر
به بیاض رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی یاران میسر شدے
که التماس نمودند که نصائح به نویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن زندگانی
کرده شود والحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
که حضرت رسالت خاتمیت علیه السلام والصلوة والتحیة بلکه جمع کثیر از مشائخ امت
خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
آنرا بوسه میکنند و بمشائخ مینمایند که این نوع مستفادات می آمد اصل کرد

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بود زیر نور اسنی و ممتاز ند وعزیز الوجود روبروی
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند والقصه بطولها و درهمان مجلس
باشاعت این واقعه را امر مودند ع باکریمان کارها دشوار نیست انتهی
کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را ابو راثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی الله عنه از محدثیت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه
سابقاً اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از وست سبحانه
که بزبان این بنده برگزیده خود اظهار نمود ع زبانے زما بود و گوینده تو
شاهد این معنی ست قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نموده و مجملش این است که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت
انکسار و دید قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر
عاطر گذشته که آیا اینهمه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندا در رسیده که این علوم که در تحریر
و تقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا الهام گشتند که اینهمه
که نوشته بلکه هرچه در گفتگوے تو آمده است همه مقبول و مرضی ماست
بل این همه را ما گفته ایم و بیان ماست و دران وقت آن علوم و معارف را
یکیک در نظر ایشان داشته اند و همه را دران حکم داخل یافته اند آنگاه
به تحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضاً حضرت در خاتمه مکتوب
دو صد و سی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالیه رقم نموده اند
که این معارف که سوده یافته است امید ست که از الهامات رحمانی
باشند که اصلا شائبه وساوس شیطانی را در انجا مجال نبود دلیل برین معنی آنکه

چون در صدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام از نواحی آن مقام دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد و چون اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد ست باظهار نعم عظمی جرأت نموده آمد رجا که از مظنه عجب مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین ست و کمالات منسوب باو و ایضاً مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکی فرمودن سید الانام علیه الصلوٰة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن مرتضی کرم الله وجهه ایشان را که آمده ام که ترا علم سمٰوات بیاموزم و باعث دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آنرا از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان مبارک آنحضرت استماع نموده که روزے فرموده اند برما چنان ظاهر گردانیدند که مرقومات ما منظر اقدس انور حضرت مهدی آخر الزمان علیه الرحمة والتحیة والرضوان خواهد در آمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکثیر تحریر از انست ۵ بر نوحه شب و روز ازان مے پیچیم ؛ تا بو که یکے ناله بگوش تو رسد ؛ و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل نهم ذکر یافت نیز مے نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث نعمت و تشویق اهل طلب و ارادت و تخفیف بار غلبات حال و نسبت ست چنانکه در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق ست سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عز و جل برآنکس حرام ست که خود را

از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر دین ست ولے چون شه مرا بر داشت
از خاک ❊ بر سر دیگر بگذرانم سر ز افلاک ❊ اگر بر روید از تن صد زبانم ❊ چو سوسن
شکر لطفش کے توانم ❊ و نیز رقم فرموده اند که طائفه از ارباب توحید آنانند
که استهلاک و اضمحلال در شهود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند و همت ایشان
آنست که در مشهود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاهر نشود رجوع انا را بر خود کفر میدانند بعضے از ایشان -
میفرمایند که اشتهی عدماً لا اعود ابداً عدمی میخواهم که هرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان ایشان
متحقق ست همیشه در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
هروی میفرماید کسی را که مرا یک ساعت از حق سبحانه غافل سازد امید ست
که گناهان او را بخشند وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانه از
کمال کرم خویش هر یکے از ایشان را باندازه استعداد او بامورے
که مستلزم غفلات اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است
تا آن بار وجود فے الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعے را السماع و رقص الفت
داده اند و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساخته
و گروہے را به بعضے امور مباحه مشغول داشته عبد الرحیم اصطخری
همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سر آن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتهى کلامه العزیز پر خوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست که علوم ایشان را از علو و رفت و غموض
و دقت پایه دیگر ست و از نازکے سرمایه دیگر روزے این حقیر از

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهرے از منقول و معقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفه علیه خصوصا دقائق حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سره اطلاع فراوان نباشد قدر علوم معارف ما و نازکیهاے آنرا در نیابد بس ۵ درنیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام ⁂ از مرقومات متبرکات حضرت ایشان یکے فقرات عالیات مبدء و معاد ست و فقرات شریفه معارف لدنیه و رساله جذب و سلوک و رساله مکاشفات غیبیه و رساله شرح رباعیات حضرت خواجه باقی بالله طاب ثراه و رساله تهلیلیه و رساله رد شیعه و تعلقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثه مکتوبات قدسی آیات ست اما دفتر اول متضمن بیست ع لیفه و دو صد و نود و سه مکتوب ست که مجموع سے صد و سیزده گردد از خوارق حضرت ایشان که فقیر مطالعه نموده یکے انست که چون بنام هر یک از مخلصان مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوے این دولت بر دل گشت و نیز مخطور دل مکسور میشد که اگر بنا گاه بعنایت الله رقیمه نامزد این احقر گردد آن رقیمه خاتمه مکتوبات آن دفتر باشد که من فرود همه مخلصان این درگاهم چه دولتے باشد اتفاقا چون بتقریبے خواستند که نوازش نامه باین غلام مهجور مستر دوے برهان پور مرسل دارند چون بر نگاشته اند فرموده اند که باین مکتوب که بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را که بر طبق عدد رسل و اصحاب جبش بدر گشته ختم نمایند محصل مرادی بکر است چون بنده تاریخ اختتام این مجلد را در المعرفة یافته بود فرمودند که نامش نیز همین باشد اما جلد ثانے مشتمل ست بر نود و نه مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست بر صد و چهارده مکتوب بر طبق سوره
قرآنی بعد از تمامی جلد ثالث و مهجورت بنده از استان بعضی مکاتیب
دیگر که شروع دفتر چهارم بود بظهور آمده بود و هنوز بچهارده مکتوب نرسیده
که آن ماه چهارده آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیده

قدس الله سره الانور و نور مضجعه المعطر بحرمة سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام
و علی آله و اصحابه و احبائه الی یوم المحشر ناچار آن مکتوب را داخل جلد ثالث
نموده شد اکنون وقت آن رسید که بیان این مطلب هر نور را بدین
فقره متبرکه از حضرت ایشان ست ختم نمائیم انگاه زبان خامه را به بیان
چند معرفت مسموعه که داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازه
و جدید ست بکشائیم بعنایت الله سبحانه و کرمه فقره اولی در مکتوبی
بیکی از هم پیرهای متردد الاخلاص طالب خوارق نوشته اند علوم
و معارف الهامیه از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لهذا معجزه قرآن
از سائر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشایند که این همه علوم معارف
که در رنگ ابر نیسان می ریزد از کجاست علاوه با این همه کثرت همه
موافق علوم شرعیه و سر موی مخالفت سنت را در آن گنجای
نه این خصوصیت علامه صحت علوم ست حضرت خواجه ما قدس الله سره
الاقدس نوشته بودند که علوم شما همه صحیح ست الا چه فائده که سخن حضرت
خواجه بشما حجت نیست هر چند خود را پیر پرست نامیده آید فقره ثانیه در آخر
معارف عالیه مکتوب بیان طریق بر نگاشته اند که این ست بیان طریقی
که حضرت حق سبحانه تعالی این حقیر را باین طریق ممتاز ساخته است
از بدایت تا نهایت و بنیاد وی نسبت نقشبندیه است که متضمن اندراج

نهایت و ربدایت ست برین بنیاد عمارتها ساخته اند و کوشکها بنا فرموده
اگر این بنیاد دیگر بود معامله اینجا نے افزود تخم او از بخارا و سمرقند
آورده در زمین هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحاست کشته و بآب
فضل سالها آنرا سیراب داشته و به تربیت احسان مربے ساختند چون
آن کشت و کار بکمال رسید این علوم معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی
هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
فقرهٔ ثالثه در علوم معارف که ترجمان احوال و مواجید ند اگر تناقضے
و تدافعے مفهوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
چه در هر وقتے احوال و مواجید علیحده است و در هر مقامے علوم و
معارفے جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
احکام شرعیه است که بعد از نسخ و تبدیل احکام متناقضه مے نمایند
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظه نموده مے شود آن تناقض
و تدافع مرتفع میگردد لله سبحانه حکم و مصالح فی ذلک فلا تکن من الممترین
انتهی کلامه العزیز اما معارفے که این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
نموده اگرچه برائے تحریر آن نیز مرا علیحده کتابے باید پرداخت لیکن عشر
را از آن اینجا در ضمن هفت برکت مے نگارم و انتظار فرصت
تحریر بقیه آن در اوراق دیگر مے برم تا کے میسر آید ا فرخنده یشی
مکرر این دو بیت مولوے معنوے را قدس الله سره که ؎ عشق معشوقان
نهان ست و ستیر ٭ عشق عاشق بادو صد طبل و نفیر ٭ لیک عشق عاشقان
تن زه کند ٭ عشق معشوقان خوش و فربه کند ٭ بر زبان آورده اند فرمودند
عشق معشوقان را از علو مرتبه هیچ مناسبتے به عشق عاشقان نیست

زیرا که متعلق عشق معشوق همان ذات عاشق ست نه آنکه صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست مگر آنکه عاشق را
بمرور تصرف استیلاے عشق از صفات معشوق بذات معشوق برد تا
محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
چنانکه دراواخر از مجنون عامرے نقل کنند والا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشهٔ چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثالها اما در عشقے که معشوق را بعاشق ست هیچ یکے از ینها ملحوظ نیست
آنگاه فرمودند عشق صفات را نے آرامے و تلوین ناگزیر ست از اینست
که عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزارے عاشق و فربهے معشوق آثار آن و این ست و آنکه عشق
معشوقان نهان و ستیر ست نیز بمحبت ذاتیه مشیر ست لان الذات
اخفی من الصفات و اوق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقے
که معشوق را بعاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
ازین محبوب من ست که گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
مینماید و محبت معشوق نے کیف ظاهر میشود انتهی ما سمعت من لسانه الشریف
و این تعبیرے بود از ان حضرت بر مرے که تعلق بکریمه یحبهم و یحبونه
داشت فهم من فهم ۲ روزے یکے از درویشان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید که در کتابے دیده ام که غوث ربانی شیخ ابوالحسن
خرقانی فرموده قدس سره در هر چیز رحمت ست الا در محبت که بکشند
و از کشته دیت خواهند معنے این کلام چه باشد حضرت ایشان

برعرش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب از عرش فرود آمده وساعتے مراقب نشستند بعد ازان روے بحاضران کرده ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام از زوال عین واثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب بدین مقال کشوده باآنکه در حق او همگی از معشوق رحمت اند رحمت ظهور بینما ید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطشے که بیقا و تحقق معشوق دارد آنرا رحمت نمیداند زیراکه انادم که آن کشته محبت از معشوق دور بود شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب اورا رحمت بود اما وے رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت بود رحمت قربت را میدانست چون برحمت محبوب از دورے نزدیکے آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاہدت معشوق را میدانست چون برحمت محبوب بمشاہده رسیده بعطش او انرا نیز عدم رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را میدانست چون برحمت محبوب هم آغوش محبوب شد ازبس استسقاء آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت عین معشوق شدن را میدانست چون برحمت معشوق آن نیز شود چندان مرتبه دیگر درین تحقق وعینیت مندرج ست که تعطش او رحمت آنرا داند و انچه درست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از کشته دیت خواہند او بدانستگی خود خود را کشته محض یافته و موا خذه که بردار فناے بقا یاے آثار سیر دو دیت فهمیده تحیرانه می گوید انچه میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود رمقے باقی بود و بعد از قتل دوم که ازاله آن رمق بود درمعنی دقیق تر در نظر قاتل میبود

که بدفع آن بیکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
مقتول خود را همگی باو سپارد و تا سر سوے از و باد دست قاتل مواخذه
دیت در میان دارد و چه گوییم که بر وچہ رود و چہ بیند و چہ میدہد
ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ؛ و توجیه این کلام و توجیه نیز بدین وجه
فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنائے که زوال عین
و اثر لازمه آنست مقتول سازند و باآن از و تکالیف عبودیت خواهند
و وظائف شرعیه طلب دارند ب روزے در سفرے که هوا در
غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت خورمی و خضرت
و وقت حضرت ایشان با وجود استهرار وقت در کمال علو و رفعت
بمخدوم زاده عالی مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه الله
و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ ابو المکارم
علاء الدوله سمنانی قدس سره میفرماید رباعیه این وهم بود که زتو دوی
برخیزد؛ امکان و حدث بره روی برخیزد؛ گر لطف خدا در رسد از راه کرم
شاید که دوے از تو تو ئی برخیزد؛ این رباعیه شیخ اشاره بزوال عین نمایند
اگرچه قائل آن قدس سره آن زوال را جز الحصول نمی داند زیرا که ازالہ عین
جز به تجلی ذاتی تیسر نمیگردد و چون تجلی ذاتی نزد قائل نیست مگر
برتبع لاجرم اثر او که رفع توئی تست و آن اباست بازالہ عین
دوے و لحظه باشد و آنکه گفتم زوال عین جز به تجلی ذاتی صورت
نمیگیرد اگرچه بیان آن تفصیلی دارد اما مجملش آنست که چون
اسمے و صفتے ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف در میان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و آنگاه فرمودند بخصوص

قدس سره بزوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلے ذاتے راجز بصورت متجلی
له اثبات نمینماید آنجا که در فص شیثیه میفرماید التجلی من الذات
لایکون الا بصورت المتجلی له فالمتجلی له لاریے الا صورته فی مراة الحق
ونیز مے فرماید عین که معلوم ست از معلومات الهی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانه بجهل لازم آید و هذا محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
برین بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم مے شود که عین زائل شود اما اثر
ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه
کلام شیخ بلند سیر ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره العزیز مصرح این
مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
مشیر ست این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت متحقق
نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض
چگونه ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد از ان آن
رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
ما بزوال عین و اثر بشیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم
عاشق کیست نگوییم بل چون شیخ سمنانے گوییم تو بے برخیزد
اما دوئے برنخیزد ولیکن شیخ سمنانے آنرا دے گوید و ما مستمر
شناسیم که نزد ما تجلے ذاتے دائمے بودے و نیز فرمودند زوال
عین و اثر را لازم نبود برخاستن دوئے بل نشاید زیرا که هستے
ظل را نبود از اصل و دیعت بود که از خود می دهد چون باصل وے دهد تو

برخیز دچه توئی او همان ماهیت موده بود اما دوی هر جا باشد که ظل
اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق دقیق درمیان نهادند که حافظه بل
ادراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
علاء الدوله ازان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گوید
این همه غوغا ازان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میداند
و غیر خاص و عام قسمی ثالثی نمیگوید والحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامی این چنین ست اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلقی از قید
اطلاق نیز ورا گفته و این قسم ثالثی ست که مصطلح شیخ ست بدین تقریر
هیچ نزاعی نیست مگر لفظی ب ۴ روزی بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سره که فرموده ان شئت قلت انه ای العالم حق وان شئت
قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق من وجه وخلق من وجه وان
شئت قلت بالحیرة لعدم التمیز بینهما فرمودند تمیز نمودن میان موهوم و
موجود دیگرست و متمیز دگشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین میان نفی
و انتفا فرقی ست بس شگرف که نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
نهایت و هم بدین تقریب فرمودند در طریقه حضرت خواجگان ما قدس الله
اسرارهم هم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و هم نفی اثبات انچه ما را معلوم شده
آنست که هم ذات را بجذبه مناسبت بیشتر ست و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقه در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی ست
مبتدی این طریقه را اولی تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم نهد
لائق حال او نفی و اثبات ست ب ۵ روزی یکی از اصحاب صاحب دل
ایشان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود معروض داشت که معامله خود را عجیب یافتم

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می‌بینیم و در خلوات و تنهائی
کمتر آیا سر این معنی چیست فرمودند که یکی از اصحاب حضرت خواجه احرار
قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا روند و حضرت ایشان
بعد از ادای کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخطاب سرافراز
کرده فرمودند این جوابی هست از حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت طبیعت
آسا اما حل این دقیقه در میان نیامد بنده معروض داشت که حل آن چیست
فرمودند ظاهر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنایانه
و همنشینان باهم و هر یک از باطن و ظاهر سالک را بکاری که لائق اوست
داشته اند باطن سرگرم معاملات خود ست از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز
مشغول معاملات خود از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنابر اختلاط و الفت
این و آن ظاهر از غایت اشتغال بامور متوجه الیها از الفت و مصاحبت
این رفیق و آشنای خود که باطن ست زائل گردد و باطن او ناچار بی رنج
و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت او از ان
ست و چون سالک بخلوت رود ظاهرش از مشاغل پرداخته متوجه باطن
گردد و باطن بحکم الفت روی باختلاط مصاحب خویش آورد و در کلبه توجه
آنسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بنده بعرض
رسانید که بسا باشد که سالک این طریقه را در خلوات قیاس با انجمن آرام و حضور
نیز روی نماید وجه آن چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشته که بر ظاهر
او غلبه آمده او را نیز بکار خود آورده بل برنگ خود بر آورده و ازین اتفاق نسبت آرام
تزاید پذیرفته بعد وقت رخصت بنده را در خلوتی طلبیده از انچه دیده بود و دانسته پرسیدند

معروض داشت فقیری که در بیان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
در ادراک و مراقبات ما نمی آید صفات او تعالی نیز چنین بنماید که هرچه از صفات
واجب تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار ماست
آنست که بحکم اذکرونی اوقات خود را بیاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارد
تا او سبحانه بحکم اذکرکم ترا بکرم بیچگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و نه تخیل و
تکلیف تو از او سبحانه بر توجه ظاهر شود و ذکر بغرض حصول احوال و انکشافات
نگوئی و طلب و تخیل جا ندهی و نه غرضانه بل بجان منت داشته بذکر
و عبودیت پردازی اگر قبول کنند هرچه او سبحانه باین نوازد و آن بر طبق
معتقدات اهل حق رحمهم الله بود بر آن اعتقاد نمائی و شکر بجا آوری و هل من
مزید گوئی و الا امتیازی نیست بعد از آن فرمودند سبحان الله و بحمده ما را با وجود
حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز با او سبحانه در مراقبات صفات ثبوتیه
انتها خوف و حیرت می آید و بعضی مشائخ وقت را می شنویم که بیان مراقبه
ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنور بی رنگ بی چون که محیط همه عالم است تعبیر
مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را منبسط
و عریض در تخیل می آرند حق سبحانه از این تخیل ایشان منزه است بسیطی
حقیقی که آنجا انبساط را عرض و طول دهانند آن را و این تخیلات را راه نیست
شبی روزی در محفل شریف سکریات و شطحیات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
که خادمان و ناتمامان آنرا دست آویز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
حضرت ایشان فرمودند اگرچه از صوفیه صافیه فواید بسیار بدین محمدی و ملت
احمدی صلی الله علیه وسلم رسیده که بسیار فاجران این امت به بین انظار این طائفه
و صحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بسا ظلمات بدع مندفع شد و بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت بکشف ایشان بعرصه بیان آمد لیکن بسیار ضررها هم از
مستان این طائفه بدین سبب لاحق گشت و ناقصان بیباک را تکیه گاه آمد که کلمی
در سکر حال از ایشان سر زد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ماخود می گشت
اگرچه مقصد آنان از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیدهٔ ادراک این ناقصان را
نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی بر آیند نبود لاجرم روی نمود
آنچه نمود و حق سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و انبیا
رحمهم الله از تخلق با خلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیراکه در کلام
او سبحانه متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که مجسمه باطله از انجا بتجسیم رفته گمراه
شده باآنکه او تعالی عالم بوده بلغزش اقدام افهام آنها از آن عبارات مع ذلک
بنابر حکمتی فرستاده و همچنین در کلام نبوی چون ضحک الله وان الله خلق آدم علی صورته
و امثالها آمده باآنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوة والسلام در غایه صحو
و نهایه رعایت کلام حقیقت و عدالت بانتظام اند پس از طائفه اولیای که شل این
یا زیاده ازین سر زند عجیب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بدل
فائض شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کنیل مصر ماء للمحبوبین و دماء للمحجوبین این قسم
کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد از آن فرمودند
که ما که همگی خود را بشریعت در داده ایم و بخدمت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والتحیه همیشه برپا استاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آمده
که تا دوران چه در یابند انتهی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم راقم این
حروف عفی الله عنه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که درین صحیفه سمت
گذارش یافت رافع ست تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز بیفرمایند از جملهٔ آن تشکیکات یازده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بمکاشفات
عریضه یازدهم ست از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با میران بزرگ مرسل
داشته اند وحاصل آنیست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشائخ عبور وعروج
بمقامات اصحاب وخلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین دست داده است
تا آنکه سیر وعبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است ومردم ازین
کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند بصاحب آن مقام اما این
دریافت آنان را از قوت تدبر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هرکه
آشنای اصطلاح وکلمات مورث انفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
قدس الله سره خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات تصریح وکنایات رفع این
شبهات نموده اند که بر خوانندگان متصف بصفت عرفا متصف مخفی نخواهد بود
ازانجمله مکتوبی ست که بشیخ حمید بنگالی نوشته اند وآن مکتوب درین کتاب در
احوال مشار الیه خواهد آمد انشاء الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر انجا نقل
کرده ونیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیست بنام
سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه باسلوب احسن نموده اند من
اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که عجب تر ازین سخنان از
بزرگان کمل سر بر زده بایزید که سلطان العارفین ست فرموده لوائی ارفع من
لواء محمد اگرچه تاویل دارند وشیخ اکبر محی الدین العربی که خاتم النبوة را صلی الله
علیه وسلم خشت فضه گفته وخاتم الولایت را که خود باشد خشت ذهب خوانده
ونیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف وعلوم از خاتم الولایت مینماید در حل
آن چه میفرمایند وآنکه در مقامات قدوة المتاخرین خواجه بهاء الحق والدین
قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بتقریب هدایت وتوسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام منصور و ابویزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجائیکه بنا بر گاهی رسیدم که از آن معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه
محمدی ست علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابویزید کرده بود
من نکردم و همدران مقامات ست که حضرت خواجه فرموده اند سلطان العارفین
ابویزید بسطامی قدس سره فرموده اند درین مقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام
سیر میکردم به بارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم رو بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرموده اند که چون من بعنایت
الهی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانه احترام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانواده
مرقوم ست که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بر آن آستانه
نهادم بر من کرم فرمودند و مرا داخل آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این
او بزرگ دین چه میگویند هر تاویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی
رسید ناچار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشد پس اگر ازین کلام این طائفه
مساوات و تفوق اینها بر انبیا مراد میدارند عیاذا بالله سنه یکجا منتج خواهد شد
پس اکابر دین و روسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این
همان مراد ست که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان در ان مکاتیب
که تعیین نمودیم بوجه احسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید ست
که هیچ شبه نماید و حضرت خواجه منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله تربته
در یکی از مصنفات شریفه خود می آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای
انبیا را علیهم السلام والصلوة اماکن خاصه هست که مسافران و سایر زایران
بزیارت آن میرسند و استفاضها میکنند و گدای وسیله مینمایند کذلک در

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات هست که سالک طریقت جهت دریوزه
فتح کار و برای یوزه نعمت احوال بآن مقامات انبیاء عظام و اولیای علا
نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده مسألت گشایش مینماید بلکه
بسا است که گشایش در کار نه بیند تا بعتبه علیه مقام محمدی علی صاحبه السلام
الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر دیده اند که از کمل علمای عاملین است صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر بکرات این معنی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سر لائق است گو ما را و ترا معلوم و مکشوف
نباشد و حال آنکه از سلف مشکل تر از این کلمات شنوده ایم و هر یکی را از روی
عقیده تاویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن منکر خاموش گشت
هذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
مشهور تر بود و از اذهان ناتمامان دور تر شبهات دیگر را بر آن قیاس کنند
و خود را از سوء ظن باکابر دین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
الصلوات والتسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعض خوارق
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس هر چند بحکم کلام قدوة الاعلام
قطب وقته ابو الحسن نوری نور الله مرقده که فرموده اعز العلامات فی زماننا
عالم یعمل لعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود و نیز بحکم آنکه گفته اند اتباع الشرع
فراست و دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق عادت و نفیس
آن خصائص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت اسنی

بر علو کرامت آن قطب الطرایق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری ست که از خارقی که بعالم کون متعلق ست نیز می نگارند ما نیز از
جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در السنه محبان مذکورست کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
آنکلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس سره که در حق
ذو النون قدس سره فرموده نه ذو النون آزانست که ویرا بیارایند بکرامات کستایند
بمقامات که مقال وحال در دست او مسخره بود انتهی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی بتقریبی وقت
حضرت ایشان بغایت گرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آن قدرت وقوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه وهمت گمارم عالمی از و منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه ظهور
این امورست ونه مراد دل برین ظهورست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند واز مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم بهمین
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که در
وقت وجود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
از شوم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی که بعالم کون متعلق باشد
کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد بستگی وقبض
تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره
است به نیت عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افگنده

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لمحه سر مرا بر داشته فرمودند آری میر کرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات و صفات میخواسته باشد باین فقرا چندروز بگذراند راوی گفت درین عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از ان ذلت بکلی خلاصی بخشیدند پیش از تحریر آن خوارق معارفی چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان شنیده ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن بست فوائد جلیله را در ضمن برکات خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را باهتمام که درین باب رقم نموده اند بر نگاریم برکت بفرمودند کرامات همه معجزات پیغمبرست و چنانکه معجزات پیغمبر برای اثبات نبوت و تقویه دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمائی و اشتهار خود و امثالها نیست باوجود این نیت اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرموده اند

عقوبة الانبیاء حبس الوحی و عقوبة الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبة المؤمنین التقصیر

فی الطاعات و هرچند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون درین ضعف پیدا میکند و رواج آن فرومی نشیند چنانکه احادیث کثیره مخبر این معنی ست لاجرم ظهور خوارق که برای تقویت و ترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیا نامور باظهار آن نگردند لاسیما چون هزار سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی الله علیه وسلم بگذرد که بمضی آن مدت را در تغیر امور دین و ضعف ملت مدخلی تمام ست اولیاء عصرت نیز چون اولیاء عزلت از اظهار خوارق غالباً ممنوع گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی ست که بارشاد و هدایت متعلق ست و آخر زمان مقتضی ظهور اسم المضل ست که به بدعت و ضلالت متعلق است البته کما جاء فی الحدیث

ان بین یدی الساعة فیما کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مومنا ویمسی کافرا ویمسی مومنا ویصبح کافرا الحدیث

والله اعلم بالصواب ۲ ونیز فرموده‌اند کرامتی که ارباب ارشاد را ضروری ست آنست که مریدان رشید از خلقی بخلقی برند واز حالی بحالی گذرانند ومرید سعادتمند هر روز از مرشد خود کرامات مطالعه مینماید وخود آثار تصرفات پیر می بیند واولیاء الله را هیچ لازم نیست برای نمودن دیگران اظهار خوارق درکار نیست که معامله ولایت باستتار الیق ست اولیای تحت قبابی لایعرفهم غیری برین مدعا گواه صادق ست وتحریر نموده‌اند که خوارق نه از ارکان ولایت ست ونه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوتست لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع است تخلف کم کنند اما کثرت ظهور خوارق نیز دلالت افضلیت وتفاضل انجا باعتبار درجات قرب الهی ست جل شانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق قلیل باشد واز ابعد اکثر خوارق که از بعض اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضی الله عنهم عشر عشر ان بنیامده تا آنکه افضل اولیاء بمرتبه ادنای صحابی نرسد نظر بظهور خوارق از کوته نظری ست ودلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیض نبوت وولایة جماعه‌اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بعلم نگشت ولهذا اسبق سابقان این امت آمد وابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد باوجود ظهور چندین آیات باهره ومعجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد ۳

ونیز میفرمودند وهم برنگاشته‌اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات وخوارق مشائخ فرموده کل هذه مواهب الله سبحانه وقد یکاشف بها قوم ویعطی وقد یکون فوق هولاء من لایکون له شیء من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین ومن منح صرف الیقین لاحاجة له الی شیء من هذا وکل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الذکر فی القلب ووجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوعست اول علوم ومعارف

الهی ست جل سلطانه که بذات و صفات و افعال واجبی جل و علا تعلق دارد و ورای طور
عقل ست و خلاف متعارف و معتاد ست که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته
است و نوع ثانی کشف صور مخلوقات ست و اخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد و نوع اول
مخصوص باهل حق و ارباب معرفت ست و نوع ثانی شامل محق و مبطل ست زیرا که اهل
استدراج را نیز نوع ثانی حاصل ست نوع اول نزد خدای عز و جل شرافت و اعتبار دارد
که باولیاء خود مخصوص ساخته است و اعدای او را در آن شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
خلائق معتبر ست و در انظار ایشان معزز و محترم یعنی اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک سفله
که از نادانی او را پرستش نمایند و به رطب و یابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع و منقاد
او گردند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نمی شمرند خوارق نزد
ایشان منحصر در نوع ثانی ست و کرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
و اخبار از مغیبات ایشان نه‌ای بیخبران علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
کدام شرافت و کرامت در وی حاصل ست بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدل
گردد تا نسیان از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی ست تعالی و تقدس
که بشرافت و کرامت سزاوار ست و باعزاز و احترام شایان ست پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست و قریب و ماذکرنا ما قال شیخ الاسلام
الهروی الامام الانصاری فی کتابه منازل السائرین و شارحیه رحمة الله علیهم اجمعین
و ایضا مسفور بود که از اکثر متقدمین اولیاء رحمهم الله در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق
نقل نکرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
چنین خبر داده است حیث قال عز و جل و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات و از مشایخ اینوقت
اگر کسی معلوم شد که ایشان این خوارق ظهور یافته آید بلکه اولیای الله چه متقدم و چه متأخر

در هر ساعت ظهور خوارق ست مدعی آزاد اند یا نداند مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست اکثر خوارق مشائخ را مریدان خاص و جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بمرور ایام به تقریر السنه و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد ب ۵ ایضاً تحریر نموده اند که معنی تخلقوا باخلاق الله که در ولایت ماخوذ ست آنست که حاصل شود اولیاء الله را صفاتی که مناسب باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم صفات در خواص معانی که آن محال ست و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک ست و معنی ملک متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند داشت و تصرف او در دلها انفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع ست و معنی سمیع شنوا است چون رونده سخن حق را از هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر ست و معنی بصیر بینا ست چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیر نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی ست و معنی محی زنده کننده بود چون رونده راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت ست و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته اند وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلقوا را رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای جسدی در کارست و اشیای غیبی می باید که اکثر برو منکشف شود و امثال اینها کما تری من الظنون الفاسدة ان بعض الظن اثم اما آن مکتوب اینست که بجناب خواجه حسام الدین احمد سلمه الله نوشته اند الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر

میرسد که چون درمیان احیا بعد صوری حائل گشته است وملاقات ظاهری عنقائی
مغرب شده اگر احیاناً بعضی از علوم ومعارف بایشان نوشته شود مناسب می نماید
بنائً علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی می نویسد امید است که بملال نکشد مخدوما چون
مبحث ولایت درمیان ست ونظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
می سازد واستماع خواهند فرمود ولایت عبارة از فنا وبقاست که خوارق وکشوف
از لوازم آنست قلّت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تم واکمل
باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود وولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز ست در وقت عروج بلند تر رفتن ودر وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید وجود اشیا را مربوط باسباب
می یابد وفعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند وآنکه نزول نکرده است
یا نزول کرده وباسباب نرسیده ونظرش بر فعل مسبب الاسباب ست وبس زیرا که
اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه وتعالی بمقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید وکار اسباب بین را باسباب می اندازد
وآنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد وحدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی مشاهد این معنی ست تا مدتها بخاطر می خلید که وجه چیست که اولیای
کمل این امت بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
سرّ این معما را ظاهر ساخت ومعلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است ودر جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر ست
مناسب این مقام حکایة خواجه حسن بصری وحبیب عجمی ست قدس سرهما منقول است

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی می برد
که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی
میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی ست شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میفرمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او
زندگانی میکردند اما افضل حسن ست رضی الله عنه که صاحب علم ست و علم الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس
پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر ست یقینی بفاعل
حقیقی دارد ولی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که بتوسط
اسباب بحسب واقع کاین ست اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق
زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
و مسترشد در کار ست که منوط به نزول ست و بدانید که اغلب آنست که هر چند از همه
بالاتر رفت از همه پایان تر فروتر آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر رفته بود و وقت نزول از همه پایان تر
فرود آمد ازینجاست دعوة او اتم گشت و بکافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت
نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و بسا ست که از متوسطان
این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که
شیخ الاسلام هروی قدس سره گفت اگر خرقانی و محمد قصاب بجائی بودندی من شما را
بسوی قصاب فرستادمی نه بخرقانی که وی شما را سودمندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر رجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق او
غیر واقع ست زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم منتهی تر بود از همه عالم و حال
آنکه افاده او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده کمتر آن بر رجوع و هبوط آمد
نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفس ولایت
مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسا ست که مردم از وی خوارق نقل کنند
و او را از آن خوارق اصلا اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جائز ست
که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشار الیه ایشان را در امکنه
متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعید کارهای عجیبه و غریبه از آن صور بظهور
آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته
اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجائب کار و بار
ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ایم در
موسم حج حاضر بوده آید باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده
بودیم و اظهار اشیائی مینمایند و من هرگز از خانه خود نه برآمده ام و هرگز این قسم مردم
را ندیده ام چه تهمتی ست که بر من میکنند والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
زیاده برین اطناب ست اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساخت زود تر
بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی انتهی مکتوبه العالی چون این فوائد معلوم
شد اکنون انجاز وعده نموده درین فصل سی و یک خارق از خوارق
از حضرت ایشان که این عدد اشارت بنصف عمر مینماید مذکور میگردد و بعضی
خوارق عظیمه ایشان در فصل آینده که متضمن احوال وفات ست نیز خواهد
و برخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد انشاء الله
سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

آن حضرت را ضعفی روی نمود دران ضعف ده یازده دانه مویز طلبیدند تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد در مراقبه رفتند بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب بظهور رسید چون این مویزها پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه مناجات در آمدند و از حضرت حق سبحانه صحت و شفای آکل خود داشتند و معلوم گردید که حق سبحانه سوال ایشان را اجابت فرمود و صحت آکل آنها را در اکل آنها ودیعت نهاد خود چند مویز ازان تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او نیز مریض بود و معامله بیاس رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذلک دو سه تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را موجب صحت شدی منها سیدی صاحبدلی رحمه الله نام که از مریدان حضرت ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجه باقی بالله طاب ثراه حضرت ایشان بلاهور تشریف برده بودند گاه گاه بملازمت ایشان میرسیده و حسن عقیده بخادمان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای ملک دکن من با دو سه درویشی دیگر بصحرای هیر فلتیم بتخانه دیدیم چون روزی از حضرت شیخ توشنوده بودم هر مقدار که از توهین اصنام و عیده آن از دست مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل الله می یابد نکته برین نصیحت ایشان کرده بیاران گفتم که درین صحرا کسی حامی این بتخانه نمی نماید بیائید هر مقدار که توانیم ازین بتخانه ویران کنیم بی شکستم و کمر در هدم بعضی دیوارها بستیم درین میان یکی از مزارعان هنود از دور دران صحرا این تخریب مارا دیده دویده باهل قریه که عابدان بتخانه بوده اند خبر کرده ناگاه دیدیم که قریب بهزار کس بعضی سنگ و بعضی چوب و بعضی حربه بر دست بخشم تمام متوجه ما شدند ما را و یاران را حیرت و دهشت

فروگرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفره و فجره رهائی ده درین تضرع و نیاز
آوازے بگوشم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده ع تو بودی من آواز
رامی شناسم * که میگفت خاطر جمع دار که اینک برائے حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستیم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش
از حضرت شیخ این آواز رسید لشکرے خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفره مرتاب بما نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سوارے چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که بسرعت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند بالجماعه رسیده بعضے را ازین کفره تازیانه زده و بعضے را ستم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که بتقریبے بیکے از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار بسرعت رفته بآن دیه که این
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رهانیدند
و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس الله سره العزیز منها
سید جمال که از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صدق مقال و از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت دریکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از وحشت تنهائی و هیبت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
و از آن بیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم و عجز و
تضرع و توجه بجانب آنحضرت و در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هرچه تمامتر عصای مبارک بر دهان آن شیر دلیر فرو کوفتند
چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه ازان شیر در آن خیمه
نشان یافتم منها خدمت شیخ بدیع الدّین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بجاید حکایت کردند که روزی بالحاح یکی از
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنابر حسد و بعضی سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در موافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم با نفور با
در نظرم آمد که شیر غرّانی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
بدهشت تمام می نگریستم و دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر هویدا
گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود بر خاستم و استغفار
نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بروی
غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحاً از هم کاسگی او تنزه نمود خواجه
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و التجا بسدهٔ سنیه آورد و دریوزهٔ
توجه و عنایت نموده بحضرت ایشان رسید از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیماری اثری
نمانده بود و از مشاهده آن اگرچه مخلصان را خلاص و عقیدت درجه دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض
بحضرت ایشان منتقل گشت همه بی آرام و غمگین شدند چون جمیع فرزندان و یاران را

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند باز ملتجی و متضرع شدند که از ایشان [illegible]
مرتفع گردد بعنایت الله سبحانه مرتفع گشت مژده آن بفرزندان و یاران رسانیدند
و آن احضار انمودند که اثری ازان مرض در آنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این
خارقی بود ازان حضرت ایشان بس شگرف ع قدس الله سره مطهره ؛ منها هم
از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و دشت
انجد بود متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده در عنان
سیر فتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل از هم
پیرهای ایشان بود خطاب نموده فرمودند بهانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یاران را
آزا میده مولانا سعر و صداشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان ست چه حاجت
بعرض مخلصان ست حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان
کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افگند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بو جل بال نجابد
متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
نبود یاران را بمشاهده این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منها زبانی
از سادات که از طلبه علم بود و آشنائی راقم روزی بدیده گریان آمده باین حقیر واقعه
عجیبی میان نهاد که خارقی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا بجاریان
حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصاً بمعاویه لقاری بود و بسور عقیدتی شی مطالعه مکتوبات
حضرت شیخ بزرگوار توفیق نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم
بید النست و همان حد که شاتم آنها میفرمودند شاتم معاویه میفرمودن ازین نقل ابر اشفتم و بغضم

این چه نقل عجیبی کرده است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتم و مکتوبات را بر زمین انداخته
بر بالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش
مرا به دو دست مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم نوشته ما اعتراض میکنی و قبیله ما را بر زمین
افگنی اگر از من آن سخن که ازو آشفته گشته باور نمیکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
او دانسته برادران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بباغی بردند و در کنار آن باغ مرا بار داشته خود
تنها شده بجانب ایوانی که در آن باغ بنمود رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
نشسته بود بتواضع تمام با آن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن عزیز به بشاشت و تبسم
تمام با ایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش آن
بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
و اشاره نها میکردند یقین دانستم که جانب من حرفی میگذرد و بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه
المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهرفشان فرمودند که زنهار با اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران بزبان نیاری
که ما دانیم و برادران ما که بچه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نه پیچی راوی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی آنجماعه یافتم ایشان
را آن معلوم شده در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
و اشارت کردند بضرب سیلی حضرت شیخ تو بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم
عداوت آنها را برای محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودم چون تا این حد ایشان از این نقار
و عداوت از تو ناخوشنود می شده اند و برفع آن راضی اینچنین باشد چون نظر کردم این دم دل خود را

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه اکنون از آن کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب بی خطاب همگی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
و گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منها یکی از ارباب سپاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آنجا حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیدند
بوی درآویختند چنانکه بر گنهگاری درآویزند و جریمه اعتراض دوشینه را مذکور ساخته
کارد برکشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تضرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار درمیان آورد تا دست از و باز داشتند از آن پس هرگز بهیچ کار ایشان اگرچه
بظاهر خاطرنشین او نگردد اعتراض ننمود منها جناب حاجی عبدالحق که متورع و فاضل
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را ذکر شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان درآمد من با آن
عالم گفتم که حقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و بسیار عرفا و اولیا را دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دوگانه ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را بکشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید اثر آن نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز و هر دو دوگانه ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بردست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نادم شد و من

شنکر گفتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقه رفت صاحب مال برنای را از اقربای آنحضرت
بدزدی متهم گردانید آن جوان از بیم اهانت و آزار فرار نمود عمس سرهند چون آنرا شنود
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میدانستند که تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارها هر سو گسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاده نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به کینت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاهر بدخشی رسید و بآن عمس بشورید و گفت ای چنین و چنان میدانی
که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولا را ازان گفتگو باز داشتند آن عمس را وداع
نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفته بود که میان آن عمس و کروری آن
دیار منازعت عظیم برپا شد و بمحاربه انجامید آن عمس با قریب بیست تن از
از فرزندان و خویشان ببالاخانه برآمده آن بالاخانه خانه بود پر از نفط که نفط اندازان
برای مصالح حرب اماده کرده بودند ناگاه دران نفط از جائی آتش افتاد آن
عمس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد که از میت آنها هم
اثری ندیدند سزای بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق
زد پنهان یکی از امراء ادبار را سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبید
که از و تقصیرات بوقوع آمده بود از مشاهده کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیده آن بود که بمجرد رسیدن او را زیر پای فیل افگندی نیز
ایمعنی را دریافته سخت هراسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غائبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که انشاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکروهی نرسد بل سلطان التفات و مهربانیها خواهد نمود

وی از غایت اضطراب معروض داشت که در انچه در حق این کمترین مخلصان بر زبان
مبارک رفت آثرا بر زبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام
حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
خوف غضب سلطان که نمونه غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته
ازین مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
شخص را سلطان آزار ها داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح در آمده که وی همگی از سلطان شفقت
و عنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
همین که بنظر سلطان در آمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمه چند با و در میان
آورد انگاه بالتفات تمام خلعتش داد و رخصت فرمود منها یکی از سلاطین زادها
را پادشاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سوی
دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود دران اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره لشکر ایف
آوردند آن محبوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که اشنای قدیم
او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان دریوزه توجه خاص الخاص برای رهائی
و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
ایشان آنشب متوجه شده فردا ش فرمودند که باو مژده رسان که از قتل خلاص شدی
و از حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانید اما وی را از غلبه اضطراب
کم داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو جه
او نیز نمود آن مجذوب را بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشبندیه آمده
ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید
این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده شنود و وی را ممنون احسان الشان دید

و از مخلصان ایشان یافت عزیزی که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی
حضرت ایشان ببشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
نفرمایند خاطرها راجع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق
فرموده فردای آن روز خلاص یافت منها دولتمندی را از پرورده های این سلسله
شریفه که از سوی ما و از اخفا و ملوک نیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزها کشید و لیسان
اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز ازین سخت متاذی و متالم و حیران
بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو پس از ان میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که بنوعی بعرض پیر
دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسله یا اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند
بنده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب
خلوتی یافته حقیقت را بروجهی که مهربان شوند معروضداشت فرمودند که انشاالله تقصیر
نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض با مداد را ادا کردند بی واسطه بنده را طلبیده سر
گوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیه آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم
بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را باین نوید برسان بنده
حسب الامر بمنزل او رفت بمجردی که مرا دید از جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد پیش
از انکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلحظه بحاضران
میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بتهجد برخاسته اند
دعا و توجهی در رفع آن نموده اند تا خانه رسیده عنقریب ست که این مژده ایشان خواهد
رسید فقیر گفتم که حقیقت تمامها همین ست که دریافته آید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن
مژده این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

محتاج بنامه و پیام نموده آید بعد از مشاهده این خارق نقد این عزیز با وجود علو جاه و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جملهٔ مخلصان و نیازمندان گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسید و شکرانهٔ وجود شریف درین دیار روزگار می نمود منها درویشی که وی و اهلیهٔ وی از مخلصان این آستانه بودند و آن درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف داشتند آن درویش آمده بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر بتوسط این حقیر بعرض رسانید که اهلیهٔ من که از مخلصان حضرت ست چندین سال ست که بانواع امراض مختلفه گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادعیه آنچه مردمان درمیان آوردند سود مند نیامد اکنون از همه امید گسسته و بتوجه خاص حضرت ایشان سررشتهٔ رجا بسته امید که توجهی خاص فرمایند چون بنده معروض داشت فرمودند که فاتحهٔ شفا بخوانم و خواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیهٔ من مرا تاکید تمام نموده که آنقدر بخدمت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که او را در ضمن خود گرفتم و امراض او را برداشتم خاطر جمع دار آنگاه دست از دامان خادمان درگاه خواهی کشید این فقیر مسألت او را بالعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف ما لا یطاق ست از ما فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هرچه او کند سبحانه فقیر گستاخی نموده معروض داشت که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبهٔ حضرت ایشان ما لا یطاق نمیداند بلکه بسیار بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرأت نموده بعرض رسانید که آن بیچاره بس امیدوار ست رجا که محروم نماند ساعتی خاموش گشته تبسم نموده فرمودند خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی نیاز براقدام ایشان نهاده مرخص شد و بنده منتظر رسیدن خبر شفای اهلیهٔ وی بود تا آنکه بعد از چند روز نوشتهٔ او در رسید که چون اینجا رسیدم اهلیهٔ خود را صحیح و تندرست یافتم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یکیک امراض او رخت لبسته
بوده اند بنده بعرض ایشان رسانید تبسم نموده کلمهٔ تحمید بر زبان آوردند منهاد ربیاض
حضرت مخدوم زادها خواجه محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوبادهٔ بوستان ارشاد دیدم که مرقوم
بود در ایام غلبه طاعون درباره عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیده بعرض حضرت
ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیده بختم حصن حصین امر فرمودند وی
ختم نموده آمد معروضداشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه فرمودند که در
اثنای قرائت فاتحه گرد اگرد تو قلعه دیدم برپا شده اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست ناتمام
میشود غالباً در قرائت آن نسخه تقصیری رفته باشد آن شخص رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
این حصن در نظر قریب می در آید بعد از ان فرمودند عجب معامله ایست آن حصن اول را می بینم
که از تو منتقل شد پنداشتم که گرد من آمد دیدم که متوجه برادرزاده تو شد و او را احاطه درست نمود
و در مرض صعب گرفتار بود که اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادرزاده صحت
یافت و عم او نیز لعافیت ماند منهما مولانا محمد امین نام عزیزی که از مریدان
خواجه دیوانه سورتی رحمه الله بود بیماری صعب وی را پیش آمده بود و مدتها
مانده نه از دعای فقرا و نه از تداوی اطبا تخفیفی یافته چون آوازه بزرگی
حضرت ایشان بگوش طالعش رسید به نیازمندی تمام عریضه مرسل داشت
والتماس توجهی که شفابخش باشد با عنایت پیرگی نمود حضرت ایشان بر وی ترحم
فرموده این عنایت نامه را با پیراهن متبرک فرستادهو مخدوما تا چند بر خود
چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جمادی چند بی حس و حرکت باید پنداشت انک میت
وانهم میتون نص قاطع ست فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر بدگر که شیر از ایام
مهام ست و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیاد رب جلیل از اعاظم

مقاصد دلی که گرفتار غیرست از وے چه توقع خیرست روحی که مائل بکثرت ست
نفس امّاره ازو بهترست آنجا همه سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح میجویند و ما
کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان
کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از ممر ضعف خاطر اندیشه نکنند انشاء الله
تعالی بصحت و عافیت تبدل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین رهگذر جمع ست جامه
فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند و مترصد نتائج و ثمرات آن باشند
که کثیر البرکت ست ؎ هر کس افسانه بخواند افسانه است ٭ و آنکه دیدش نقد خود مردانه
است ٭ والسّلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
من الصّلوات اکملها و ی آن پیراهن را در پوشید و از آن مرض چندین ساله
رسید و آمده از مریدان گشت منها فاضلی از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
آن حدود ست باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن باشد که مرخوشی
بود که محبت باو تمام داشتم او را بیماری صعب روی داد جهت ادویه و ادعیه باطبا و فقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد تا که ذکر خیر ایشان کردند بخدمت رسیدم والتماس توجه
نمودم فاتحه خواندند و متوجه بحجرهٔ خاص شدند بعد از لمحه برآمده مرا یاد کردند که فلان
طالب العلم که برای مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحه
مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بمسکن خود که از سرهند چند فرسخ بود باز گشتم
و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صریح ست بفوت و اگر اینچنین
خواهد بود پس خارق عظیم ست من آمده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدم از دفن
او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که همانوقت که وے فوت کرده بود حضرت
ایشان را معلوم شده مرا طلبیده فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منها
از عزیزی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنودم

که گفت جهت امر ضرور از لاهور متوجه برهانپور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان رسیدم مرا ضعف عظیمی دست داد که در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان
فرمودند که امر ضرور در پیش دارید بهرحال متوجه شوید ان شاء الله خیریت است بالامر در راه
در آمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد و شبی بغایت استیلا
نمود و در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که بخیر است و عجب که
اینصورت گرفت بعد این خطره در عین اضطراب و تب و تاب حضرت ایشان در نظرم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا برداشتم دور راه در آری چون صبح شد هیچ
اثری از ضعف در خود ندیدم چون بدهلی رسیدم اتفاقاً وقتی تناول معجونی از معجونات
حاره مرا دلالت نمود بمجرد خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود و در بالین
افتاده بودم و زبان التماس بدرگاه حضرت ایشان کشاده و روز دیگر برین
نگذشته بود که یکی از دوستان قدیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بناگاه از در درآمد گفتم خیر است گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یار خود برسان که ضعفها او را روی میدهد باید که مثل تو مهربانی کاردانی با او همراه
باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضر است من گفتم این نبات دارویی هست که حضرت ایشان برای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشم اطبا مانع آمدند که در غلبات
تب شیرینی و سردی خوردن مضر است من گفتم نامعقول مگویید آن طبیب
الهی برای من فرستاده و ناچار شربت ساختند بمجرد نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را باز شربت کرده نوشیدم بکلی آن ضعف
و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منها این حقیر راقم عفی الله عنه روزی در اثنای تلاوة سوره

بنی اسرائیل چون بر کریمه و تهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
رسید بخاطر شان خطور کرد که مراد از ادای نماز تهجد را در نصیب از برکات مقام محمود
که مقام شفاعت است دخلی نیست از حضرت ایشان باید رسید باین نیت بملازمت
آمدم که ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور فرمودند که تهجد را لازم داری
معروض داشتم که اکثر ادا می یابد فرمودند هر که میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت
است بهره تمام گیرد گو نماز تهجد را التزام باشد و آن آیت مذکوره را تلاوه نمودند
بنده سر در قدم همایون نهاده معروض داشت که به نیت استفسار همین
سر بملازمت رسیده بودم الحمد لله که بکرامت ایشان بی آنکه عرض نمایم
بظهور آمد سیما هم این حقیر غفر الله ذنوبه میگوید که دران ایام که حضرت ایشان
این کمترین را بطریق رابطه مشغول ساخته بودند و بنده را راه عشقبازیها
بحضرت ایشان کشوده بود روزی رباعی بنظم آورده بسمع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود ای آنکه ملائک مگس قند تواند؛ دل سوختگان
عشق اسپند تواند؛ کان نمک از لعل تو آواره بکوه؛ عالم همه در شور شکرخند
تواند؛ ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند که مدح کسی چنان نباید
کرد که قدح بزرگ دیگری لازم آید ملائکه بس بزرگ اند و جمهور اهل سنت
بر انند که عوام ایشان از عوام بشر که اولیاء من دونهم باشند افضل اند مگس
قند گفتن نالایم است بنده را برای استشهاد آن این بیت مولوی که از زبان
شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نحوی
معارضه دانسته خموش بودم درین اثنا فرمودند که مبادا آن بیت مولوی رومی
قدس سره که سوی عنایات حق و خاصان حق؛ گر ملک باشد سیاهش شد
ورق؛ تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهند بود

یا از بس مبالغہ بغرض محال فرمودہ باشند یا در سکر حال از مولانا سر زدہ بود منہا ثقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفرے حضرت ایشان بر باطے فرود آمدہ بودند ناگاہ بیاران فرمودند کہ مرئی گردید کہ درین سرا امروز بلیہ روے خواہد داد و در عامہ اہل سرا سرایت خواہد نمود یاران ما یکدیگر را خبر کنند کہ ہر یک دعاے ماثورہ بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیئ فی الارض ولا فی السماء گویند اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند کہ ہر کہ این دعا را بخواند بعنایت اللہ سبحانہ وے و اسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو ساعت نرفتہ بود کہ در بعضے خانہاے آن رباط آتش درافتاد و بشدتی ہر چہ تمامتر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفاے آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت و بسا امتعہ چہ بحرقت و چہ بسرقہ رفت مولانا عبد المومن لاہوری کہ فاضلے بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند کہ مگر شما را بخواندن دعاے ماثورہ مذکورہ خبر نکردند گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار مولانا عتاب فرمودند و ہر یارے کہ آن دعا خواندہ بود وے و اشیاء وے بسلامت رہائی یافت منہا فقیرے کہ در حدود دکن سکونت داشت و بشرف قدمبوس حضرت ایشان نرسیدہ بود اما غائبانہ از آرزومندان و مشتاقان آن درگاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل استمداد ایام محرومی و فراق بخادمان آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضہ او با و نوشتند کہ در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما دران نواحے بسیار بنظر درآمد و امیدوار ساخت اللہ سبحانہ الحمد والمنۃ علی ذلک انتہی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چندگاہ در آستان

گذرانده تو از شما دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک وز
ما صدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده
از هزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند و جم غفیر صاحب ذوق
و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و ایمعنی را حضرت ایشان در
حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرموده‌اند ع ولها اسیر آن نظر
دوربین او پنهان منها هم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدوة خوانین بود و از
محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بنا گاه از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت درحق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رساند حضرت سیدی مرشدی میر محمد
نعمان سلمه الله که آشنائے آن خان محب الفقرا بودند قضیه او را بحضرت ایشان
عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعه عریضه سیدی بسیدی
نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما آن خان در نظر بس عالیشان نمود خاطر
شریف از معامله او جمع دارند چون این رقیمه شمیمه بحضرت سیدی رسید بهمان
را بخصوص بهابان خان فرستادند وے شکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
صعب مینماید گشایش معامله من که سلطان درحق من بغایت بدگمان شده
و حاسدان از در و دیوار فتنه‌ها بر جریمه من نوشته اند آرے بتوجه بزرگان
علو شان من عجب نباشد از این نوشته شریفه ده دوازده روز نرفته بود که
خاطر سلطان بحال وے بشفقت تمام متصرف شد و باز آن ایالت و صوبه داری
را باو مسلم داشت و بیش از بیش بوے الطاف و اعطاف بظهور آورد و منها شیخ
سجاده نشین از روے طلب دنیا از راه دور بمحبت تمام بآستان ان قدوه

انام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوهٔ نازنین ایشان با آیندگان خصوصا بمشائخ وصلحا کمال بشاشت وتواضع ومهربانی بود درحق آن عزیز آثار عنایت ونزہت چندانے بظہور نیامد بعضے مخلصان بعرض رسانیدند که این مردانه مشاهیر مشائخ نست وباخلاص تمام ازراه دور باین عتبه علیه رسیده حضرت ایشان درحق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آرے چنین گمان می بردیم اما در پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینیم چه باید کرد یاران در تعجب رفتند مدتی بسر برد تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظہور پیوست اتقوا فراسته المومن فانه ینظر بنور الله منہا فقیرے گفت که ہنوز بخدمت حضرت ایشان رسیده بودم عرضه داشت بآنحضرت فرستادم که صحابه پیغمبر صلے الله علیه وسلم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل شدند سر ش چه باشد مگر درہمان صحبت ایشان را حالتے روے میداد که بر جمیع احوال اولیا شرف ومزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که حل این سوال منوط بصحبت ست وموقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد ازان بخدمت وصحبت ایشان مشرف گشتم درصحبت اول حالتے برمن روے داد که به بیان وشرح نگنجد آخر ہمان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز ورق ترا گردانیدم واحوال تو صورت دیگر گرفته فہمیده باشی باز سر در قدم ایشان نہادم بر خاک پاے آن سرو بوستان اقتباس انوار وراشتا از جویبار دیدهٔ دل وروان برکشادم منہا عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سیدے صاحبدلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که آن سید را ذکر دل بر نہجی غلبه کرده بود که ہرکه در پہلوی او نشستی آواز ذکر دل از و استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفعت

گرفتی از بعضی مشایخ وقت رخصت واجازه و کلاه و خرقه یافته بود از حضرت نیز
تقرب همیعنی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
شد فرمودند مردی مستعد ظاهر میشود اما ازین استیلای ذکر دل که بجهر کشیده
وازان اجازتهای بیحاصل که دیده وی را پنداری بر سر و دیده و سد راه ترقی او
گردیده معالجه او سلب این حالت ست از دل او و در روزی نرفته بود که آن فرکرچنان
چنان از و مسلوب گردید که هرچند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیداد
حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید و مضمون این مصرع بزبان حال
میسرائید ع هرچه اندر خانه بود آن طره طرار برد چون روزی چند حضرت ایشان
در تاب انتظارش گداختند و بنای پندارش را از بیخ بر انداختند بتفقد تمام اورا
طلبیده باحوالات مخفیه نواختند و فرمودند که معامله باطن مبطن یا بده نقشبندیه
عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را منها شیخ محمد مسعود
که برادر خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت
خواجه عالیشان قدس الله سره جهته کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقندهار
رفته بود دران ایام سحری حضرت ایشان بنجاد می که حاضر وقت بود فرمودند
که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هرچند بدیده مکاشفه
جستجو نمودم وی را هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیک متوجه شدم
صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
فرموده ایشان بچند روز رفیقانش رسید خبر وفات او رسانیدند منها و از آیاتیکه حضرت
ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان در میان برشکال رسید حضرت ایشان
بعادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بسبب یاران در مسجدی که بغایت
تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن یا بیشانی درویشان آزار رسید بعد از ادای نماز حضرت ایشان

بر زبان مبارک راندند با تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی باران شبها فرصت میداد
که بردن مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتی بود این حقیر یکی از یاران گفت شنیدی
که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه همچنان
شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد
بعد از ادای این ختمات از شب بست و هشتم باران نخستین گرفت و کان هذا من کرامته الشریفة
منها همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سست بنیاد شده بود و بیک جانب
میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشی او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند مترقب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
طیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد و بقول اکابر که فرموده اند هزلنا جد ع هزل من هزل نیست تعلیم ست
همچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبی ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بیفتاد و منها در ایامیکه بلاهور
تشریف داشتند نماز خفتن را ادا نموده بنزدیک یکی از دیوار های آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزد این دالان نباشد و نخسپد و حال آنکه
جماعتی از یاران و امثال آن در میان نبود و شخصی هم طیبت و از بفقیر گفت که
خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را با فتادن امشب
نسبت میدهند و حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی در آن
دالان خوابیده بود در ته آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بآن بود بپای او کلوخی رسید
حضرت ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
چون آن کنیزک را از آنجا بر آوردند اصلا آسیبی باو نرسیده بود و منها یکی از احکام

آن حدود خواسته که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یکے از مشائخ آن نواحی استخارهٔ مذکور ساخته آن عزیز وے را بشارت بفتح واده ترغیب بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارهٔ آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش ازانکه وے باعدا ملحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که ازشما خطا در کشف رفته معامله نزد ما بر عکس ست لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسے این فرموده حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود که خبر رسید که آن امیر ازان سرکشان هزیمت یافت و به پریشانی تمام هراجعت نمود و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منها فرزند ثالث سلطان وقت را که سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاعے درمیان آمد از یکسو پدر با لشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاه شگرف با هم مقابل شدند و کار بمقابله کشید و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشت و دیگران نیز درین اندیشه بودند ازانجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و علما بود و حامی ملت بیضا بعضے از اعاظم مشائخ وقت نامه بآنحضرت نوشت که درویشان و بزرگان دیار دهلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین معرکه معامله برخلاف آن مکشوف میگردد اما آخر کار معامله شاهزاده عالیمقدار بسیار خوب در نظر می درآید همچنان روے داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها کشید انگاه حق سبحانه از سائر اخوان ایشان را گزید و نائب مناب پدر گردانید و چه نائب به از سوسه و چه خلف به از سلف و بادشاهی جمیع مملکت هندوستان را بآن قدوه

سلاطین زمان سلمہ اللہ بالعدل والاحسان عطا فرمود مملکت ازین بادشاہ
انتظام دیگر یافت وعرفا وعلما حرمت دیگر دیدند وشریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
راہ این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاہ براورنگ شوکت وجاہ بدیہہ زینت شرع
ازدل بزبان آمد حضرت پروردگار سالہای بسیار باعلو منزلت ورفعت مرتبت و
فتح ونصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد بحق اہل الرشاد

فصل نہم دربیان انتقال حضرت ایشان ازین جہان بفرادیس الجنان در

سال ہزار وبست وچہار از ہجرت سید الابرار صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آفتاب
عمر گرامی ایشان در برج پنجاہ وسہ سالگی بود برطبق شمار احمد روزی تخلص اصحاب
خود فرمودند کہ چنان وانمودند وملہم گردانیدند کہ قضاے مبرم در عمر زندگانی ما
بشصت وسہ سالگی ست وازین معنی شادمی بودند کہ از غایۃ اتباع سید المرسلین
صلے اللہ علیہ وآلہ اجمعین در سن عمر مطابقتے نیز بظہور میرسید کذلک
موافقتی باعمار صدیق وفاروق ومرتضے رضی اللہ تعالے عنہم میسر میکرد ودر
سال ہزار وسی ودوم در بلدۂ اجمیر فرمودند کہ آثار قربت انتقال ظاہر میشود و
بحضرت مخدوم زادہاے گرامی سلمہم اللہ کہ آنوقت در سرہند بودند نوشتہ
فرستادند کہ ایام انقراض عمر نزدیک وفرزندان دور بعد از رسیدن این رقیمہ
عظیمہ آن نور دیدہاے ولایت متوجہ ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبہ علیا
بروزے چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشتہ فرمودند کہ
مرا اکنون بہیچ گونہ نظرے وبہیچ وجہ بستگی باین جہان نماندہ می باید بآن
جہان شد وآثار رفتن بامر مشہود میگردد وچون مخدوم زادہا سلمہم اللہ
ازان خلوت بیرون آمدند آثار دلتنگی وحزن تمام از ایشان در نظر این
احقر در روبشان آمد وہریک را گریہ در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار سرکار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از استماع این خبر میدانستند و بهمین وجه حضرت
ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بنده را طلب
نموده اند فلاجرم از اظهار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را از ان واقعه دیده اند و ایضاً
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده
اند که چندگاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور و مبتهج گردیده این زمان قضیه مذکوره را با این خادم درمیان
نهادند مع ذلک رخنۂ جویبار دیدۂ بنده را کشادند اما ازین مژده چندگاه که بر
زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زادهای کبار و هم این عاشق دلفگار
امیدوار سالهای بسیار گردیده و از اتفاقات غریبه آنکه دران ایام بزیارت
روضه شریفه خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتے محاذی صدر
آن صدر الاولیا مراقب نشستند چون بر آمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
واشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان و
اسرار درمیان آمد یکی ازان مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
عسکر سعی نکنند و برضای او تعالے واگذارید درین میان خادمان آنجا از فایض الانوار
آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبرپوش متبرکه حضرت خواجه را
قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردانند و آن قدیمه را بیکی از کبار مشایخ
میفرستاده اند یا بادشاه وقت میداده یا تبرکا چون لآلی و جواهر در صندوق
می نهاده آن روز آن قبرپوش فرود را بر آورده نزد ایشان آورده معروض داشتند
که به ازشما سزاوار این که باشد حضرت ایشان بادب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده

آه سرد از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت خواجه نبود لاجرم آنرا بما لطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باشی و هم دران ایام شبے وقت تہجد این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب بآستان سر بزانوی فکرت کشیده بود ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوش هوشم رسید گوش بر سوراخ دروازهٔ شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام با رقت تمام بیتی را میخواندند و اشک نیاز از دیدهٔ حق بین میراندند و آن بیت اینست ؎ بادور زندگی جانی نشد سیر از غمت ۞ وه چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتی ۞ چون ازین سفر سعادت اثر بسرهند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقوله العود احمد گشودند نزدیک بمنازل شریفه خویش دورتر از فرزندان زاویهٔ اختیار اختیار نموده انزوا گزیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه بمسجد برون نمی آمدند و دران خلوت ینابیع الانوار والاسرار غیر از مخدوم زادهای کبار و این همیقدار دو سه تن از درویشان خدمتگار دیگری را رسیدن کمتر میسر میشد روزے در بدایت اختیار آن خلوت نفسے سرد از دل حقیقت برور بر آورده این کلام شیخ الاسلام را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان راندند الحق در اواخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحاب ایشان بطفلان نو در آمده این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام بعضی دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استعفادیچلے کلمه درج می نمودند و در بعضے کتابت تصریح میکردند که اواخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد که اطفال را گرفته بجنت اقدام همایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

ملجا حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنم که در آخرت
باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک
فشان و انشاد اشعار حسرت نشان که ازان اشعارست این دو رباعیه که اشعاری
باین مدعا مینماید ۵ مسکین نکسی حلقه هر در میزد ٭ هر سو طبل سراغ شکر میزد ٭ چون
یافت دکان قند بادش بربود ٭ میرفت و زیاس دست بر سر میزد ٭ ۵ حرفی
ناشفته از دبستان رفتیم ٭ صبحی نشگفته از گلستان رفتیم ٭ آوخ که چو آد سرد اصحاب
خمار ٭ ناخورده شراب از دل مستان رفتیم ٭ و اواخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
ماه باشد شیخ بدر الدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرات
مخدوم زادهای عالی شان سلمهم الله سوانح این شهور سبعه را رقم نموده ازانجا
قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
بعضی فوائد دیگر که زبان آن قیمه ازان ساکت ست منتصف شعبان سنه مذکوره
که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین صفت آن شب متبرک است
حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه دران نصف شب
بان خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند تشریف قدوم ارزانی فرموده‌اند
آنشب ناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنی والده مخدوم زادها سلمهم الله رفته که
امشب که شب تقدیر آجال و آمال ست خدا داند که نام کرا از ورق هستی محو کرده
باشند و نام کرا ثابت داشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن
شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردد می گوئید چه باشد حال آنکس
که معائنه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساختند این راز

زہوش بر انداز را فرموده آنچه از دل اسرار منزل کشیده اند ایضاً بعضی محرمان خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار انزوا و انقطاع جرأت نموده پرسیدند که وجه این تبتل و عزلت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها چیست فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم چون اینچنین باشد بیکبارگی خو به تنهائی و انزوا و بهمگی انس با استغفار و استعفا ضروری است و تمامی اوقات و انفاس درینوقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه داشتن لازمی و اینمعنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نه پس شمایان امن و دست بدارید و مرا با او سبحانه واگذارید و ایضاً درین ایام روزی که در دهلیز حرم سرا اضطجاع نموده بودند ناگاه فرمودند درین سرا که بعد از دو ماه می آید ما درین خانه نخواهیم غنود حاضران معروض داشتند که مگر در خلوت خانه خاص خواهند گذرانید فرمودند آنجا هم نه و ازین خانها جای دیگر نیز نه عرض کردند پس کجا فرمودند ببینیم که چه خواهد شد و در اواسط ذی حجه که اوائل بیماران بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا نمود و درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس والجن سید عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلانهایات نمودند و زبان مبارک خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ما که ؎ افلت شموس الاولین و شمسنا ۔ ابداً علی افق العلی لاتغرب ۔ و آن قول ما که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حیران اند شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت ست و لیکن حضرت ایشان را از انجا که درین بیماری شوق لقاء او سبحانه استیلا نموده بود از کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای ماثوره اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض تو علاج پذیر نیست و یرا شکر الله نفقر ابلغها بدهیم لاجرم از وفور این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الآفاق نیامد اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی اللہ عنہما رفته بود درین میان چند روزے
صحت گونه روی نموده و ریش دل خستگان را بچه مرهمی شود درین چند روزه
صحت شد اید ایام آلام ضعف و سقام را بالشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
حرارت ضعف حلاوتی و نعمتی می یافتم که درین چند روزه صحت معلوم نمیکردد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بظهور میرسید یحیی از ارباب اخلاص
آن وفور شوق ایشان را بوصال رفیق اعلے مشاهده کرده بود و یاس ها ایشانرا
از زندگانی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چیست و این چه مصراع را از اشعار
هندی بر زبان شریف راندند و سرشک مسرت از دیده برافشاندند ع هندی
آج ملاوا کنت سون سکهی سبهه جگ دیون وار ❊ یعنی امروز روز وصال دوست است
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دوازدهم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که درمیان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان
بآن جهان باید شد و قبر مرا هم نشان دادند مستمعان در اندوه و حسرت رفتند و ریش
جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه اللہ و حضرت مخدوم
زاده خواجه محمد سعید سلمه اللہ درهمان ایام روزے آنحضرت را در گریه دیده است از آن
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
سبحانه تعالے خواص بندگان خود را درین دار به اختیار ایشان میگذارد و چون
آرزوی خود ایشان باین مثابه است الله ایشانرا می برد چون ازین حروف مخدوم
زاده تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از صمیم دل بدرود کانون جان اندوه پرورد و بعرض رسانیدند

که قبله گاها باینهمه بی شفقتے و کم رفقی در حق ما یاران چیست فرمودند که حضرت حق عز
وجل از شما احسب فیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده زیاده از ایام
حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علایق بشری و بعضی اوقات ما چار مانع اعانة و توجه
است و بعد الموت فراغ و تجرد است و ازان روز که حضرت ایشان آن معائنه مذکوره در
ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر درجمع
اصحاب خسته جگر فرمودند امروز از ان میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزه صحت که
درمیان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات
افضلها مرا اعطا فرمود مخدوم زادها عالیشان ازین کلام حضرت ایشان ﷺ طرح پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بعد
از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم ع رشک راف
تو بوی شب فراق آمد ؛ روز پنجشنبه بست و سوم صفر بدر ویشان بدست مبارک
جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد و تپ رجعت
نمود و باز صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلواة والتحیة از
بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما یستفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
ندادند و پیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک راندند که واعظے در دل من گفت که فرصت آنقدر انگشت

سوختن بیست بار فرمودند که همان مقدار بیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاوردند ایشان
ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را باطفال فرستادند
و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود و درین ضعف
افاضه علوم عالیه بیش از بیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزی از انجا
که گرم بیان دقایق حقایق بودند تکلم فراوان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان از انهم
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند که ای فرزند وقت کجاست و فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دانم که یارای
انقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعة ادا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم و ادعیه و اوراد ماثوره لازمه
و ذکر و مراقبه دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت
را فرو نگذاشتند شبی که ثلث آخر شب برخاسته وضو کردند و تهجد را ایستاده
گذاردند و فرمودند که این آخرین تهجد ماست و آنچنان شد که بعد ازان تهجد میسر نشد
که معامله باخر رسید تهجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرورفتگی گاهی
میداد مخدوم زاده بزرگترین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فرورفتگی بواسطه
ضعف ست یا از استغراق ست که بعضی معاملات عظیمه درمیان ست توجه دارم
تا کماهی مکشوف و مشهود گردد و باتمام و اکمال رسند و مجملی ازان غوامض اسرار
بگوش فرزندان گاه گاه رسانیده اند و چون ازین فرو رفتگیها بافاقت می آمدند وصایای
درد انگیز و داع اثر بدرویشان خسته جگر درمیان می نهاده اند بیشتر آن وصایا بتحریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بوده میفرمودند
که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمت داشته اند زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین نصائح بظهور می آورده اند منها مارے الترمذی وابو داؤد وعن عرباض بن ساریه رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلے الله علیه وسلم موعظة وجلت منها القلوب وارقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانها موعظة مودع فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یامر علیکم عبد وانه من یعش منکم فلیسری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنتة خلفاء الراشدین المهتدین عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة و درین وصایا فرموده اند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از دقائق نصح بحکم الدین هی النصیحة فرو نگذاشته از کتب معتبره دینی طریق متابعت کامله بگیرید وبران کار کنید ونیز فرموده اند در تجهیز وتکفین من مراعات اتباع سنت نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام نمائید وقبل ازین بوالده ماجده اطفال فرموده بودند که چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ مهر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بوده که فرموده اند قبر مرا در جای گمنام خواهند مقرر داشت مخدوم زادها معروض داشته اند که پیش ازین شرافت وبرکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشاره حضرت آنجا مدفون شده اند بیان فرموده اند که مرقد من دران زمین خواهد شد وتعین موضع دفن نیز در آنجا کرده اند واکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما الحال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ تربت من مقرر دارید وقبر مرا خام گذارید تا اندک زمانی ازان نشانی نماند راقم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره مینماید بهم

بفنای اتم وهم برآنکه آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند مؤید
اینمعنی ست آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
که آنحضرت قدس سره ازینجهان انتقال نموده اند ومن نالان وگریان هرسوی
می پویم وگاه این احمد وگاه این الله میگویم درین میان یکی مرا گفت اینک
مسجدی ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون بآن مسجد درآمدم
بجز خطی که از وصورت قبری طولا وعرضا ظاهر شود نبود وسگفتند قبر ایشان
اینست که جز اینقدر نشانی ندارد ومرا آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
است از نسبتهای فنائیه وبقائیه این طایفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت
ایشان نیز در مکتوبی که کریمه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا
مذکورا عنوان آن مکتوب ست از تحقیق باین حال تصریح نموده اند وآن خطرا
همان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
بظهور رسید توانده بود که تعبیرش هم آن وهم این چون فقیر به برهانپور رفت
در اواسط ماه صفری که دران انتقال حضرت ایشان خواهد بود درویشی از
مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینیم که شجره عظیمه در کمال
سبزی وخرمی ورفعت چنانکه گویا نزدیک بآسمان رسیده واز کثرت اغصان
چنانکه هزار کس در سایه او آرمیده بیکبار ازتندبادی برزمین آمد غریو و
افسوس گریه از مردم برخاست ہ شور برخاست مگر دامن محفل شکست
گریه زد جوش مگر آبله دل شکست ، این فقیر دلریش از واقعه آن درویش
هراسان بود تا بعد از سه ماه اندر وازین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
به بنده رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بحکم کریمه کشجرة
اصلها ثابت وفرعها فی السماء الآیه اشاره می نماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت

عزا بودند باز گردیم بحرف وصایای آن غوث البرایا قدس اللہ سرہ الاقدس
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دوستہ جا کہ برای
قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگرانی بل حیرانی دیدند بہ تبسم آمدہ فرمودند
شما مختارید ہر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سہ شنبہ بست و نہم
صفر کہ روزش روز وصال خواہد بود بخادمانی کہ شبہا بیمار داری میکردند
فرمودند بسیار محنت کشیدید ہمین محنت امشبہ است و بس و در آخر شب
فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند کہ بجہت بول طشت ایک
ندارد احتمال جستن قطرا تست و رعایت دقیقہ در آن وقت نازک نمودہ ترک
بول نمودند و فرمودند کہ این ظرف را بردارید بیچے گفت قارورہ را بحکیم باید
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض وضوئی نمایم و استنجائی کنم
ہمرا بر فرش من بخوابانید چنان کردند آری چون معلوم ایشان گردید کہ بعد از
ساعتے انتقال خواہم فرمود فرصت وضو نخواہد شد نقض وضو نفرمودند
و بطہارت ازین جہان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیہ دادند ایشان
بر طریقہ مسنونہ دست راست زیر خد راست نہادہ بذکر پرداختند مخدوم
زادہ بزرگ سرعت نفس در ایشان دیدہ معروض داشت کہ حال شریف
چون ست فرمودند خوبیم فنیز فرمودند آن دو رکعت نماز کہ کردہ ایم کافیست
و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحہ جان بجانان تسلیم نمودند
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسعۃ ابدیۃ بثبوت پیوستہ کہ آخرین کلام اکثر
انبیای عظام حرف از نماز بودہ درین باب نیز بتعیت انبیا و سرور ایشان
علیہم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعہ عظمی در چاشت روز سہ شنبہ
قریب بیکپاس روز بست و ہشتم شہر صفر و بحساب شمسی نصف مبدی گویند

بست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه و آله وسلم
بوقوع پیوسته و آن ماه بست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول که
ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف و تپ
ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز است یعنی موافق مضمون
حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتخته
غسل آورد و جامهارا از تن مبارک برکشید همه حاضران معائنه دیدند که آنحضرت
بر شیوهٔ نماز دست بسته بودند و ابهام و خنصر راست بر گرد رسغ دست چپ حلقه
داده و حال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند و مدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید ع یاد داری که وقت آمدنت ❊ همه
خندان بدند و تو گریان ❊ همچنان زی که وقت رفتن تو ❊ همه گریان شوند و تو
خندان ❊ دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر یسار مضطجع
گردانیده غسال جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز
غسل داده بار دیگر حاضران دیدند که دستهای شریف بحرکت ضعیف که آن
از قوت ولایت کامله نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و خنصر
یمین بر رسغ یسار حلقه گشت و حال آنکه چون اضطجاع بر یمین بود بایستی که دست
راست بر چپ نمی ایستاد با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل ملائم تر بود لیکن بقوتی منقبض شده بود که افتادن و جدا شدن امکان
نداشت و وقتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود و همچنین
پیش از آنکه آنحضرت را بر تخته غسل فرود آورند قبض بدین برنهج مسطور واقع
گردید و چون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

باهم جمع شدند و همبرین منوال دو سه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا
سری ست مبطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند که
حضرت خواجه محمد سعید سلمه الله فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان اسکنه الله
بحبوحة الجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم کما
تعیشون تموتون ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مشاهده این
خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را موجب وصیت آنحضرت و بصواب
دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهای وقت اند و دیگر فضلای حاضر سه جامه سفید
کفن کردند لفافه و قمیص و ازار و چاک قمیص را بروایه مفتی به از دو جانب منکبین نمودند
و عمامه ندادند که اتفاق فقها و محدثین ست که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق
را رضی الله تعالی عنه عمامه نداده بودند در قهستانی مرقوم ست که اصح آنست که عمامه
در کفن مکروه است و علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامه
در تکفین تاکید فرموده و حدیث ان الله وتر یحب الوتر نیز مقتضی انیست و حضرت مخدوم زاده
بزرگ خواجه محمد سعید دامت برکاته امامت نماز جنازه پیر و پدر بزرگوار خود رضی الله عنه
نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و در کتب
فقهیه معتبره مرقوم ست که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکروه است هر چند که عمل
بعضی امام درین ایام چنین ست و روضه منوره ایشان پهلوی مسجد متبرک آنحضرت
جانب شمال در جوار مساکن شرف مواطن ایشان واقع ست و در همان قبه علیه قبل
ازین حضرت مخدوم زاده بندگی خواجه محمد صادق را قدس سره نگاهداشته بودند نورانیت
و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع
را چنین تحریر نموده اند بعنایت الله سبحانه و تصدق حبیبه علیه و علی آله الصلوات والسلام

والتحیه والبرکته بلده سرہند گویا زمین اجبای جنت که بر آن چاه عمیق تاریک را پر کرده صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری دران زمین ودیعت گشته است که مقتبس از نوری صفتی و بی کیفی ست در رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت الله ساطع ولامع ست پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچندماه این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را نشان داده نوری نمودند ساطع که گردوی از صفت و شان بوی راه نیافته بود واز کیفیات منزه و مبرا بود آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود امیتنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم وازان نور و ازان آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع هنیا لارباب النعیم نعیمها۔ از شرافت این بلده معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای الله ست درآنجا آسوده است وبعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لمعه ایست از انوار قلبیه این فقیر که از اینجا اقتباس نموده دران زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروزند

قل کل من عند الله الله نور السموات والارض انتهی مرقومه الشریف و راقم این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاده جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزلت وانزوا نمودم که بگوشه از گوشها رفته منزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که طریق محبوب و مرضی ما همین ست که الحال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش کرده دران وقت در نظرم بلده سرهند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمق راه بر آمد ندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
با حوالی آن که در آن وقت داخل محاوطه بودند روضه از ریاض جنت دیدم
سر آنکه مخدوم زاده ها را آخر در مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان
نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدر و جی دو جای
دیگر را که فرموده بودند از غلبهٔ دید فنا و خمول عینی نشانها سر زده بود کمالات تخفی مخفی
نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی درویشان و اخلاص
کیشان دیده اند بعضی ازان مرقوم میگردد یکی ازان خوارق که بسیار مریدان
آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده
بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده
اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و کنج وجود حضرت
ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد
بخاک سپرده بودید الحال زایران متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان
که قبر مخدوم زاده تخمینا یک ذراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال وفات ایشان مولانا بدر الدین
سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایة الغایة سرخ شده
بود و آن سرخی آسمان را اکابر گریه بر موت کمل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی

شرح الصدور بلغنی ان السموات والارض یبکیان علی المؤمن و بکاء السماء حمرة اطرافها
و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده های عالیشان و بعضی درویشان
در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش ازانست که به تحریر در آید ازانجمله است آنکه
حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن
بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور

آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباهات میکنند عرض کردم که قبله
گاها از مقام شکر هیچ کس را نصیبی عطا کرده اند فرمودند بلی مرا نیز از جمله شاکران
گردانیده اند معروض داشتم که در قرآن مجید وقلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمّل صحابه
پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آری چنین ست اما مرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالے فرمودند که ایشان را در واقعه دیده
پرسیدم که سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست
بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
که الٰهی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بندهٔ مسکین
نیایند ایزد متعال نهایت رحمت و رافت خود را شامل من داشته ایشان را
پیش من نفرستاد پرسیدم که ضغطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل
قلیل و گویا مولانا محمد هاشم وخادم که از مخلصان قدیم ست حاضرست و بخدمت
پیرما ایستاده میگوید ایشان اقل قلیل را هم بر سبیل تواضع میگویند والا انهم نشده
مخدوم زاده کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود و معا
دیدم که حضرت ایشان از در درآمدند و بر سر عریش من نشستند و مرا در برگرفتند
هیبتی بر من مستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غائب
شدند و فاضلی دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ میر محمد نام گفت در نماز فرض
ظهر که مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعته فرجه بود دست مرا گرفته
بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را دیدم و فرخی شامل

فستقی پوشیده بودند وگوشهٔ پیچ بر سر دستار پیچیده ومسحی در پای ایشان
بود ومن زمان زمان متحیر میشدم وتعمق میکردم که مبادا از وهم باشد ابابی ریب
وشک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشانرا
ندیدم مضمون ع آمدی وآتشم بر جان زدی ٭ رفتی وبر آتشم دامان زدی ٭
باخود میخواندم واشک اندوه مهاجرت می راندم یکی از مخلصان ایشان که در
قریهٔ برک بوده وهنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود فرزند آن درویش
مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکرده باش
وران احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اند که
بابا ما بخدا رسیدیم وبهشت اعلی در آمدیم اول پای راست در بهشت نهادیم
بعد ازان سر در آوردیم بعد ازان پای چپ را وبلقای او تعالی مشرف گشتیم
والی معروض داشته که مرا نیز به بهشت وبلقای حق تعالی برسانید فرمودند
که هنوز وقت تو وفرزندان من نرسیده چون آن مریض ازان واقعه برآمده
صحتش روی داده وبعد از ده دوازده روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیده مولانا
بدر الدین مذکور در آن رسالهٔ مذبوره نوشته که بعد از انتقال آنحضرت من هم در واقعه
ایشان را دیدم که بخواجه حسام الدین احمد کتابتی نوشته اند وعنوان آن مکتوب این
عبارتست که ما خود بخود نگاهبان این جهانیم ما ازین جهان گذشتیم ودر آنجهان نشستیم
انا لله وانا الیه راجعون این حقیر جامع این کتابت عفی الله عنه گوید چون خبر انتقال آنحضرت
باین هجوری زاویهٔ غربت ومسکنت رسید از غایت دلبستگی واضطراب با جگر کباب وچشم پر آب
ودل آواره وگریبان پاره از شهر روی به بیابان نهاد وزبان حال را بانشاد این رباعیه
خود بگشاد ع بی روی تو روی دل بصحرا کنمی ٭ چون کوه زبار غم در وجا کنمی ٭ از هر
غاری نشان آن گل پرسم ٭ وز هر مرغی سراغ عنقا کنمی ٭ الغافا چون شب رسید در کنار

شهر در ویرانه مسجدی بیاد آن گنج سر بجیب اندوه برده بودم و با سوز و حرقت تمام
آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
چشم تر داریم ما ٭ از رسول عشق اعجاز دگر داریم ما ٭ هر رگی شد رشته سر موسوزن
اصلاحی نیافت ٭ چاکهای کز تو بر جیب جگر داریم ما ٭ پیچ هر مو بر تن ما شمع زبان ماتم
حلقه ایست ٭ در دل ما هر حلقه چندین نوحه گر داریم ما ٭ در بیان این گریه و سوز
حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد و با هزار پریشانی و حیرانی گفتم ای
قبله دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
در آتش راه شکیبائی گرفت با وجود این گرامی پند دیوانگی این عاشق مستمند
افزود و در زبانم این رباعی خود بود ع دیوانه دلم ز پند مجنون تر شد ٭ ور زخم کسان
ناله ام افزون تر شد ٭ هر شیشه که بشکست ز می گشت تهی ٭ هر چند دلم شکست
پرخون تر شد ٭ باز خواستم که سر بصحرا نهم چون پای بزینه آن ویرانه مسجد نهادم بزیر
درافتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
بزاویه خود برد و متعلقان مرا خبر کرد و تا مرا بگنج اعزان من بردند دانستم که آن از
عدم رضای ایشان بود با آن آوارگی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی نوا تا روز
جز بهوای آن گنج بصد رنج در روز بان خود این ابیات حسرت نشان خود
وارد لمؤلفه اشک ریزان نشستم بسر هر رهگذری ٭ هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبری ٭ گاه برخیزم و گاهی بنشینم چو غبار ٭ ناتوانان ترا نیست ازین
به سفری ٭ بکف آرم طلبم بوسه کبابی جگری ٭ کاسه دیده نهم بر کف و دریوزه
کنم ٭ ز اشک رخسار گدایان ورق سیم و زری ٭ فغانه از نی کنم و نغمه نی
گیرم پیش ٭ تا مگر یابم ازین راه ز یوسف اثری ٭ همچو آن تشنه که از دشت
بدریا آمد ٭ سر نهم در ره آن کش نگرم چشم تری ٭ اهل این قافله سرگشته بیع

اند و شرابۂ دل گرد ساختہ باشم بخیالے نظرے ، ناچار خود را بفکر نظم و نثر مزیہا و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت و سہ فقرہ برطبق عمر گرامی ایشان در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت بود و کذلک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تعمیہ و امثالہما و ران باب از دل کباب سر زدہ کہ مخلصان آنحضرت جمع نمودہ اند و فقیر زادہ و دیگر ہمنشینان ہر یک را یکجا جمع نمودہ اند بیک تاریخ ملشور کہ آن کریمہ الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم است باکتفا میرود و باین منظومہ غریبہ نیز لمؤلفہ یا ایہا الانام لقد سافر الامام ، من کان ذیل رافتہ عروۃ القبول ، قطب الذی اتقوص رب السماء لہ ، حال التی تحیر فی شانہا العقول ، ما الموت کان بدر کمال قد انطلق ، من مشرق الظہور الی مغرب الافول ، لما اصاب ارث رسول بجعفر ، الکتب لعام رحلتہ وارث الرسول ، و دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیہا و تاریخہا نثرا و نظما در بیان آوردہ اند عزیزے از ہم پیرہای ایشان مولانا محمد صادق نام حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بزیادتی ہو میان موت و جسر تاریخ یافتہ یعنی الموت ہو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیہ انتقال را ہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم و دیدہ دل را براہ انتظار فیوضات و برکات حضرت و زبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار و خلفای کبار آنحضرت بکشائیم بتوفیق اللہ سبحانہ و کرمہ **فصل** دوم در ذکر احوال حضرات مخدوم زادہای کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ الخشتین فرزند برومند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برومند بوستان ولایت در سال ہزار روی نمودہ از بدایت صبی و آغاز نشو

دنماسیمای صفاوآثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد ایشان
علیه الرحمته آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت ۵ خواجه فانی ز خود
باقی بحق قدس الله تعالے سرہٗ رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر
عالیمقدار و پدر بزرگوار قدس سرهما دران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز بنهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که دران
ایام از وفور مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بباد دادندی روزے در اثنای باران با جمعے از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از انجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکند وقتے
یکے از درویشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس سرہٗ آمده احوالات بلند خود را
بعرض رسانید و مرادش آن بود که ما را باینچنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
همینهاست مصدع نباشم و اگر فوق آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه
مخدوم زاده مرا طلب نموده فرمودند بابا احوال خود را بگوی که درویشان مهمان
بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که بخصوصه احوالات آن درویش

بوده بامزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
که دو سه ماه هست قدم درین راه نهاده از حال پنجاه ساله او دم میزند پندارد دید
آن احوال از سر نهاده غلبیت و استهلاک مخدوم زاده قدس سره بانجای رسیده
که در غلبات و استیلای آنحضرت خواجه جهته تخفیف مغلوبے وی را طعام بازاء
می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبے تصریح باینمعنی نموده
اند و نیز از مکتوبے که حضرت خواجه روح الله روحه بجناب مخدوم زاده نگارش
فرموده اند این مضمون هویدا است از ان مکتوبست این چند فقره قرة العین
محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
محمدست بر همان حضور خود باشد از غلبیت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله
العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب و از زمان
صغر سن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتقاد تام نموده هموا ره
آن مخدوم زاده را طلبداشته از امر کونیه غیبیه می پرسیدند و ایشان علی الفور از
هر کدام بمقتضاے کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر برده از احوال
هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد و چون حضرت خواجه
هم دران زمان حیات خویش بعضے طالبان را حواله بحضرت ایشان ما کردند مخدوم
زاده نیز از ان جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ابد ساس
والد بزرگوار خود زد تا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که بحضرت خواجه خود مرسل داشته
اند بانجام قوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتوانند کرد و اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار میکنند در سیر دامن کوه همراه بود ترقی بسیار نموده در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد و منتهی و آثار
فنا و تجرید دل از ماسوا چنان از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضی از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند مقرر نموده اند که همینکه
این جوان را می بینیم دنیا بر دل ما سرد میگردد و دیگری از درویشان تقویت تسلیم
و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملازمت بعضی همسایها بخدمت
مخدوم زاده اظهار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی ایشان را تهدید و تنبیه
نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل پر درد بر کشیدند و گفت ای فلان اگر در خصومت
رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
مبارکش رفت که من از آن عرض خجل شدم و کینه ملامت گران از دلم بکلی رخت
بست و وقوف مدرکه ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علماء شیراز که بهند آمده بود و در معقولات منظری بود رسیده حرفی چند با او از دقائق
علوم هیئت و حکمت که زاده طبعش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیرازی
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه هندوستان کسی قوه ادراک
مسائل دقیقه علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبه انکسار و وفور تفرید و همت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد
بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش
نموده اند بر خوانندگان هویدا است بالفقره چند از آن کلمات ارجمند التقاط نمایم
در مکتوب دو صد و هشتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اعزی مجموعه معارف
فقیر است و نسخه مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی
که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دو صد و چهل و چهارم

ازین دفترست که این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر هر قوم ست که استفاده که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است و استفاده فرزندی اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسوی مستفادست شبیه ولایت رجل مومن ست که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمه شبیه بولایت سحرهٔ فرعون که ایمان آورده وبعد حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر ارجمند او یکی از دوستان نیز نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرخ و محمد عیسے سفر آخرت اختیار نمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولا باقی ماندگان را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفت سه مئن از تو روی نه پیچم گرم بیازاری ٭ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ٭ فرزند مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن بست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود حتی که تلامید ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تام درس داده اند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است ازانکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال شده بودند که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را بالطعامهای بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که محبتی که مرا بمحمد صادق ست بهیچ کس نیست و همچنین محبتی که او را باست بهیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود و عجائب و غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و ملتجی و متضرع و متذلل و متکسر بوده و میفرموده که
هر یکی از اولیا را از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع
خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه خوان و
بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که
در سن طفولیت دنیای دینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
مرض موت یارانی که بیمارداری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نموده
اند کرامات و خوارق که از محمد عیسی تا هشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد
بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند للّه سبحانه الحمد و المنه که امانات را باهل
آن بی کره و بی اکراه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم بحرمة سید المرسلین
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قند هار مخدوم زاده بمشایعت
ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبد الاحد قدس سره که در سواد قصبه سهرند
واقع است برفتند و لمحه بر مزار منور مراقب نشستند بعد از ان سر برداشته
گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده دران ایام
در صغر سن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشار الیه با بضاعت
تجارت دران سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم
زاده بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز دوشنبه نهم
ربیع الاول ۱۰۲۵ھ تاریخ سال وصال ایشان نیز بر می آید گویند چون وبا در آن
بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
لقمه چرب میخواهد تا ما نرویم تسکین نیابد ایشان را تپ گرفت و برفتند بعد
از ان وبا در قبیله ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

تپ طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلبات آن تپ دیده بودند که مخدوم زاده
آمده آنهارا از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
این بار ابر داشتیم شمارا بر مردمان چسپیدن روا نباشد و یکی در خواب دید که هر که نام
مخدوم زاده نوشته با خود دارد از آن بلیه برهد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
نوشته می بردند و اثرها می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بر آن بودند
که در مقبره جد خود قدس سره مدفون کنند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان است مامور شدند چنانکه
قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
بزیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صباح شنبه
مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعای
آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانه و عنایات که بظهور می آمد
مکشوف می ساختند و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز بتوجه
او بودم و دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
و اسرار غریبه که برحمت الهی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدس
سره بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل
داشته اند که از انجا پی باحوال گرامی ایشان توان برد مهنا قبله گاها آرزوی
جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رضای او تعالی نگذرد و آن میسر نه مگر توجه خادمان
آن درگاه مددی فرماید و دستگیری نماید مصرع با کریمان کارها دشوار نیست
الحمد لله والمنة که بهمین توجه شریف بطریقی که امر فرموده اند استقامت
دارد و دوران کم فتور راه می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تزاید است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشینند و از حافظ قرآن می شنوند و بعض اوقات مقبوض
است و بعض دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن
دارد و ازان تجاوز نمی نماید لطایف ستة نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
توجه آنها مثل علم حضوری ست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل
ظلال میدانند و از ظلل تجاوز نمی یابد لطائف او ببدن مختلط بودند و در نظر بصیرت
غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور موفور السرور عرض کرده بود الحال
از بدن در نظر ممتاز می درآیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد ازین بقا باز
یک نوعی از فنا به لطایف رو نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رو
دید تمامی کار میسر نیست الحال مقبوض ظاهر میشود فنا تا حال توجه بعالم نیامده است
چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود بـ منهاعر صفه دا انتشت
کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
مهموم می بود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسط عظیم
روی نمود و دران بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقاً یاد و توجه مثلاً از جانب این
کس می بود الحال هرچه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و درخود پیش از قابلیت
قبول نمی یافت کالمراة التی تطلع علیه الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمة و کدورة
من البدن و اللطائف و جعل فیهما کل نور و برکة ینبغی فانشرح الصدر و اتسع القلب و صار البدن
کله نوراً مضیئاً الطف من السر و الروح الذین کانا قبل ذلک و وجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الی القلب
ظهر ان فی ذلک قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الی قلب القلب ظهر ان فی ذلک قلب
آخر و التجلی علیه و هکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه و لکن یتوهم الان
انه انتهی الی القلب البسیط و لیس متیقن و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها

کانت کلها تخلفات صرفة دکان تخطیر اسم هذا المقام فما کتبها بسوء الادب قبله گاها این همه
کمترین اثریست از آثار توجه اطهر ع گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از
هزار نتوانم کرد چه آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد حق
سبحانه باحسن وجوه این دولت عظمی میسر گرداناد بحرمة النبی الامی و آله علیه و علیهم من الصلوات
اتمها وافضلها حضرت سلامت و جماعة اعدا هر چند خیانتها میکنند و منصوبها می انگیزند
آخر الامر بتوجه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بندهای اینجای
همه عرض بندگی مینمایند و بجد و ذوق حاضر میشوند ب منهیا حضرت سلامت
شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا
مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقة
محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام مرکز و اجمال این مقام ست گویا دریای
عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی ست
انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دارند
و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم نصیبی مفهوم نشد و این حقیر
نیز بهره یافت حق سبحانه بتوجه علیه نصیب کامل روزی گرداناد و هنوز این مقام
خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذران ست درین ماه معظم خیلی برکات
مفهوم میشود اخوی محمد سعید اوضاع هموار دارد و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند
یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند والعبودیة انتهی حضرت ایشان را قدس الله
سره العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیه است که اعظم آنها مکتوبی ست
در بیان طریق و آن مکتوب دوصد و شصتم است از دفتر اول مکتوبات چون بغایة
تطویل و تفصیل بود و معارف دران باهم در یافته نقل آن یا فقره از ان دشوار
نمود خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اند بجمیع مکارم

اخلاق بل وفور احوال وکثرت فضائل وبشاشت وجه ونرمی گفتار وصفای کردار آراسته اند ولادت شریف ایشان درهدودوسال هزار وپنج هجری شهر شعبان بوده وحضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار وپنج ساله بود که ویرا رنجوری پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیده شد که چه میخواهی بی اختیار گفت حضرت خواجه را میخواهم من این حرف او را بحضرت خواجه خود قدس سره عرض کردم فرمودند محمد سعید شمارندی وحریفی نمود وغائبانه از ما نسبت در ربود ونیز حضرت خواجه قدس سره در بعضی مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این مخدوم زاده را نیز بشفقت ورحمت تمام یاد فرموده دعا کرده اند در مکتوبی که بیکی از مخلصان در مدحت حضرت ایشان ما قدس سره برنگاشته اند آنجا نوشته اند فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الٰهی اند استعدادهای عجب دارند بالجمله شجره طیبه اند انبته الله نباتا حسنا واین کلام عزیز حضرت خواجه قدس سره اشارت است عظیم بعلو استعداد وفطرت همه مخدوم زادها ووصول ایشان بدرجات علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن به سن تمیز بتحصیل علوم صوری پرداخته حصه از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی الله عنه وبرخی را در ملازمت برادر بزرگ خود قدس سره وبعضی را در صحبت شیخ طاهر لاهوری سلمه الله تا آخر رسانیدند تا در انواع علوم عقلی ونقلی مهارت تمام حاصل کردند واز حفظ تصرف وعین توجه والد بزرگوار در عین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و این مجموع کمالات صوری وترقیات معنوی باتمام وانجام رسانیدند در سن هفتدهم وهیزده سالگی بار دیده شد گویا در ایشان بلوغ طبع ببلاغت معنوی توام گردید از ان وقت تا حال کتب علوم دقیقه را از معقول ومنقول بمهارت تمام درس میفرمایند وبر بعض کتب معتبره تعلیقات وحواشی زیبا رقم فرموده اند از انجمله است تعلیقات

مشکوة المصابیح که دران تحقیق صحت و قوت آن احادیث که ماخذ ائمه حنفیه است
غایة سعی مبذول داشته اند بعضے علما که مطالعه نموده اند بغایت پسندیده زبان بثنا
و دعای ایشان کشوده اند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئله مشکله که
بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایت تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سر بگوش راقم آورده گفت هیچ دانسته که مخدوم زاده تو در مهارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلده لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کرده بود
و علما و مشائخ آن بلده را و نیز اکابر تریل آنرا دعوت نموده بود دران محفل بتقریب
سجده تحیت و سجده عبادت دقایق علوم درمیان افتاد حضرت مخدوم زاده با برادر عزیز
خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از هر علم بتقریبا بدرجات
عالیه رسانیدند طلبه علم از قوت علمیه این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بنظاره
درآمدند و هر کسے که به خصوص مشار الیهما را نمی شناختند می پرسیدند که این دو عزیز
کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آرے
از آن صدف ولایت این قسم در هدایت چرا بظهور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه الله
بتقریب عدم رفع سبابه در تشهد بمذهب مختار حنفیه رساله بنگاشته بودند و فرمودند
مقصد آنست که اولویت عدم رفع بثبوت رسد علمای که مثبت رفع سبابه بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزے حضرت ایشان قدس الله تعالے سره بتقریب
جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمة فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواهم یافت حق تعالے بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علی الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله
اخذ طریقت و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده به نسبتهای جبل

رسیدند چنانکه ابتدای سلوک و ظهور جوش و خروش ایام عریضه ذاتی که از سرهند علی
بحضرت ایشان نوشته بودند انجام قوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود و چون سایر
مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذکر رفتگیها و دل مفهوم میشود و در قضیه شاه آمد و
مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بوده دیدم که شیخ را ظهور شد و آن
نسبت غلبه کرد و چندان غلبه میکردند آن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
و بیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمة نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
اصیل است هیچ یکی از یاران را باین خصوصیت روی نداد انشاء الله که تمیز او الابیت
خاصه مشرف کرد و بعد از ان چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه و خواجه
محمد معصوم مد ظلهما می بود و به نسبتهای بلند و احوال ارجمند می نواختند و محرم اسرار
غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
دیگران بوساطت ایشان مستفیدی گشتند و در یکی از اسفار که این دو
مخدوم زاده عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سرهند
ماند و بنده که در خدمت حضور بود مشاهده نمود که چون واردات عظیم و معرفت
شگرف بحضرت ایشان روی میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل است
بمشار الیهما رقم فرمودند الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله فرزندان

گرامی هرچند مشتاق وخواهان صحبت ما اند و ما هم آرزومند حضور وملاقات

ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست مصرع تجری الریاح بما لا تشتهی

السفن ؛ درین عسکر بے اختیار رغبت ماندن را بسیار مغتنم میدانند و یکساعت
این عریضه را به از ساعات کثیره امکنه کثیره می نمایند اینجا آن میسر است که در جاهای
دیگر معلوم نیست که بمثال آن میسر شود و علوم و معارف آن موطن جداست و احوال
و مقامات این مجموعه علیحده معنی که از جانب سلطان ست آنرا ذریعه کمال رأفت
و رضامندی مولای خود میدانند جل شانه و سعادت خود را درین جنس می انگارد
علے الخصوص درین ایام مشاجرات عجائب کار و بار ست و درین اوقات تفرقه
غرائب غنج و دلال لیکن هر دولت و نعمت تازه و بوالعجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند واز دوری و نایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد
انگارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب ست و مقرر ست که آنقدر که پدر
خواهان پسر ست پسر خواهان پدر نیست هرچند قضیه اصالة و فرعیه مقتضی عکس
اینمعنی ست چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده واشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع در خانه بکد خدای ماند
همه چیز ؛ دار السلام و در دفاتر مکتوبات قدسی آیات معارف خاصه بیشتر نامزد
این دو نخل برومند بوستان ولایت میگروند کما لا یخفی علی ناظرها و در سفر اجمیر
که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هرچند روز ایشان
این مخدوم زاده بفیض خاص و نسبت مخصوص سرافراز میساختند روزی فرمودند
گویا این سفر اجمیر برای محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در حق وے
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی نمی بینم رفتن قریب مینماید میخواهم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسند نشست فقیر فحوای آنرا بسمع این مخدوم زاده رسانید

به لینت و رقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین و چنان خود را
بهیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هر جا تشریف برند برادرم محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید بفرمایند من بر مزار جد بزرگوار قدس سره که برون شهر
واقع است زاویه اختیار کنم و مسند داری خواجه قرة العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله معروض داشتم ایشان
نیز بگریستند و فرمودند همانا اعزی مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله مرا لائق خدمت
خود نمیدانند من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاطهای شرعیه و اخلاق
ملکیه و قوت علمیه و غیرها خود را کمترین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب در چشم مبارک آورده باین فقیر
فرمودند مے بینی انکسار و ایثار و وداد این دو برادر خجسته سیر را و دعا
در حق ایشان کردند باجابت قرین باد عریضه از بعضے عرائض این مخدوم زاده
که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
می آید ما بعد از آن چه حالات و مقامات دیده باشند بپ(؟) هو عرضداشت
احقر بعید محمد سعید بموقف عرض اشراف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که متر صد هلاکت و مرض شدید
میگردد و از خرابی احوال چه معروض دارد با وجود تعلقات شتی که دامنگیر شده تمنای
آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزلتے اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بینند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفے را خالی سازند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی

که کیفیت آنرا نمیدانند که چگونه بعرض رسانند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود هست که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن اینست که بجای عدم که حقیقت
این تشخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر ست و ثبوت
مجید دهم منظور گونیا شئی خالی را پرکرده اند و گرانباری آن واضح ست فردای آن روز
دیدم که آئینه دران می نماید که روی من داغهای مختفی دارد که در نظر مردم نمی درآید دیدم
که آئینه در کمال صفا نیست دانستم که زنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد ازان
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال راستی و صفا اول پاره از رو دران مصفا ظاهر شد ثانی الحال
تمام داغدار دیدم دران وقت تعبیر نمودند که مرات شئی مغائر شئی ست پس اول
چون معامله درمیان عدم و وجود مختلط بود آئینه بر متابه آن بود وقتیکه معامله بعدم
صرف گشت آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی رسند
ظاهر شد که نهایت اطلاق انا تا بقایای عدم ست که تلبیس انا باطل است چون
عدم باصل خود پیوندد انا منقطع میشود و اینجا حقیقت بی اطلاق انا به ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضرست بصدقه
آنحضرت امیدوارست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد نهی حضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در صحن خانه خود دروازه را از درون بسته
خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام دست زد حیران
شدم که کسی باشد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدر دروازه خانه آمدم که بکشایم او
در را جانب خود می کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بچهره رسیدن آواز ایشان آینده
ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش ازانکه من قصهٔ
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانهٔ تو میخواست در آید مزاحم شود
من مطلع شدم و بانگ بروی زدم و براندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب حضرت
ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبی بخانهٔ
خواب خود را ازکشیده بودم و لغای آمده بود که ناگاه جنی خواست به من تصرف
کند من کلمه لاحول ولا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
برآمد دیدم که ملائکه با دوربا شها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
را از نواحی با جلا وطن نمودند بغلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکی را
ازان منزل آوردند که امشب جن باین آسیب رسانیده امعنی نیز مصدق
فرموده ایشان گشت بب والیض حضرت ایشان خود در رسالهٔ مبدء و معاد نوشته
اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
از ترس موکل خود سر نمیتواند بر داشت و به یمین و یسار خود نظر نمیتواند انداخت
در رنگ مقیدان و محبوسان می گشتند و صلا مجال مخالفت نداشتند الا
ان یشاء ربی شیأ و دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
موکلی گرزی ست آهنی که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
کار او کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
ایشان اند ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت یازدهم
شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند قدوم
میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مار ابس مبارک و همایون آمد که بعد از

تولد او بچند ماه بملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم و وقت دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشربان است و نیز آنحضرت مکتوبی برنگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والتحیة و نیز بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب گشوده میگفت من آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق است

چون زلیخا کز سپند آن تا بعود بد نام جمله چیز یوسف کرده بود

آنگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض متساوی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنا بر مشاهده بلندی استعداد و آثار رشد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده مینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در همگی استعداد مودع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم مبدء عالی است از تحصیل آن چاره نبود ازینجهت بتحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده میفرمودند بابا زود از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بتوجه شریف آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگرچه در ضمن تحصیل قال در تحصیل حال و تنویر مآل سرگرم می بود اما بعد از فراغ ازان بهمگی خود متوجه این گردید تا بعنایت الله سبحانه از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره فراوان گرفت بل مخلصان امید وارند که بحکم واقعه که این مخدوم زاده دیده اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن

اشارتی بمرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند وآن واقعه اینست که بعرض
اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم ازان نور
منور هست وآن نور در هر ذره از ذرات ساری ست چون آفتاب اگر آن فرورود
عالم ظلمانیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
میشوی واین سخن را از من یاد دار الحمد لله حمدا کثیرا این فقیر راقم گوید روزی از
زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره العزیز شنودم که فرمودند اقتباس
محمد معصوم نسبتهای ما را یوما فیوما بصاحب شرح وقایه می ماند در حفظ و تعلیم وقایه از جد
بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفها اے جدی الوقایه سبقا سبقا
وکنت اخرے فی میدان حفظها طلقا طلقا حتی الحق اتمام ما یقرء مع تمام حفظه راقم گوید
در مدحت علو حال و مرتبه این نوباوه بوستان کمال همین سخن بسنده است
و نیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ
ایشان خواجه محمد سعید سلمهما الله سبحانه رقم فرموده اند که از انجا آشنایان ذوی الاخلاص
بحصول علو حال و کمال و اکمال ایشایان پی برند وآن اینست خاطر همیشه متوجه
احوال شماست و خواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سکوت داشتم ظاهر
شد خلعتے که داشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای
آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسے خواهند داد یا نه و
آرزوی آن شد که آن را بفرزندار جمند محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزندی
مرحمت فرمودند وآن خلعت او را تمام پوشانید وآن خلعت زائله کنایه از
معامله قیومیت بوده هست که بتربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین
عرصه مجمعه او بوده واین خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد و مستحق خلع
کرده میدوارست که از کمال کرم آن را بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این

فقیر بتضرع مسألت این معنی نماید و اثر اجابت می فهمد و فرزندی را مستحق
این دولت می یابد بلی با کریمان کارها دشوار نیست ؛ اگر استعداد نیست
هم داد او ست تعالی بیاوردم از خانه چیزی نخویش ؛ تو دادی همه
چیز من چیز تست ؛ و بدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر دلالت نموده
نوشته اند قال الله تبارک و تعالی اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور
میدانند که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوی
الظاهر والباطن الی ما خلق الله و اعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه
الموفق انتهی بعد ازین بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زادها بشرف ملازمت
رسیدند خلعت ثانیه موعوده مذکوره را فرمودند که بفرزندی محمد سعید عطا
کردند حمد الله سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثانیه کنایت از خلافت است
و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان
ذو البرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راه هموار جاری دارد
و ازان دو سرچشمه زلال کمال بکام متعطشان این راه رشحه برساناد و هم از
عنایات الهی در حق این مخدوم زاده ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل از
افاده طلبه علم و افاضه طالبان حق و التزام اوراد و وظیفات در اندک فرصتی حفظ قرآن
مجید نموده ماشاء الله من اعطاف الله سبحانه و لطائفه مخفی نماند که این
مخدوم زاده را غایت اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چه آن
معارف که داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات
از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی را از انها در بیاضه خاصه
خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم میدانستند
بالتمام انها اطلاع بخشیده بودند و به نقل بعضی اجازه فرموده و بعض ازان در

احوال حضرت ایشان همت تحریر یافت و برخی از آنها چنان ست که اقتصار بر
نمی تابد از بعض آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکا بمنصه تحریر می آید
ب ۱ مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضة من ریاض الجنة
آنست که حجب و مسافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
حجابی و مانعی میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا بقای بجنت پیدا میکند
فافهم و هذا معنی قوله صلی الله علیه وسلم ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة
این قسم روضه اخص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگرچه پرتوی از
جنت و آن بقعه تابد می شاید ب ۲ حیاتی که منشاء دنیوی تعلق دارد دو چیز
می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس ست بی آنکه
بادی حرکتی بود حق سبحانه حکیم مطلق ست و موافق هر محل حیاتی داده است
و در برزخ از حس چاره نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت هیچ در کار نیست
ب ۳ علم که عبارت از انکشاف ست دو قسم ست که یا انکشاف احاطه بود و قسم
دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که ممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی که بواجب
متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
آنست که کیفیت در درک نه در آید و رویه اخروی مماثل قسم ثانی ست که آنجا محض
انکشاف ست بی آنکه کیفیتی معلوم شود و چگونه معلوم شود که در ان حضرت کیفیتی
نیست تعالی شانه ب ۴ هم در مقام رضا که فوق مقام حب ست دو اعتبارست
اعتبار اول رضای حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانه
اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست چه اول رضای حق ست بعد از ان رضای
عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون را خواندند فرمودند علمای کرام ازین آیت استنساخ استنسا

ملک مراد میدارند و اسناد را مجازی میگویند امام رازی و حین تکرار این آیه بر
دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقی خواهد بود
متوجه شد مشهود گشت که دران مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست
مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
یا عام است فرمودند مخصوص بخصوصان است که میان او تعالی و ایشان امور میگذرد
که نمیخواهد که ملک را بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سر
آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد مینماید که همین باشد
کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها
مع ان المتوفی ملک الموت کما دل علیه الآیة الاخری قل یتوفکم ملک الموت الذی
وکل بکم الآیة او یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار
من توسط الملک لبعض الخوص فیمکن حملها علی هذا المعنی بادنی تاویل و توجیه حضرت
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
خود را بزبان عرضه داشت نموده اند بنقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو
احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمائیم ب عریضه اولی عرضه داشت
بنده کمترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عتبه علیه میرساند
سرفراز نامهای گرامی پی درپی رسیده معامله را از حضیض باوج بردند
بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فنا و
بقای بما نسبت میسر گردید و تا مدتی دران استغراق داشت اگرچه در وقت تحریر
عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گاها از عنایات او تعالی بوسیله توجهات
حضرت ایشان چه نویسد و از احسانهای او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان میبرند
هرچند نداند که از کجا می برند و به کجا رسانند اما کیفیات حالات درین میان میدهند که ذوقی

است نه بیانی ؎ من نه باختیار خود میروم از قفای او ٭ آن دو کمند عنبرین میکشدم کشان کشان ٭ حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید رب زدنی علما عجب معامله ایست که باوجود ورود این احوالات بعضے از اوقات از وفور قبض آن قدر منجمد میشود که گویا هیچ حرارتی ندارد بعد از چند روز بار از سر نو معاملات خاصه تازه میگردد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود و جه آن چه خواهد بود اینقدر میداند که ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و ازین معامله مناسبت خود را براه انابت بیش از راه اجتبا می بیند و اجتبا را طفلے میداند بل حسرت می آید و خود را بآن تسلی می دهد که بنده را چخواست چه کار هرچه عنایت فرمایند بآن راضی باید بود حضرت حق سبحانه و تعالی شمه از محبوبیه ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عنایت فرماید العبودیة عریضه ثانیه عرضه داشت کمترین بندها محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان آستانه علیا میرساند سرفراز نامه عالی که دران این عاصی مهجور ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساخته بودند شرف از ورود آن یافت ؎ من که باشم که بران خاطر عاطر گذرم ٭ لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم ٭ قبله گاها از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات شکر او سبحانه توان بجا آورد مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق آنرا بجانه آورده باشد چه هر عبادتے که باین طرف منسوب بوده باشد البته قاصرست و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احصے ثناء علیک انت کما اثنیت علے نفسک مکتوبات و معارف شریفه جدیده را اخوی خواجه محمد هاشم از آگره فرستادند علو درجه آن نه بآن مثابه است که فراخور فهم هزلی سر انجام باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم همگی ظلال اسماء و صفات واجبی جل عزشانه پس همه اعراض بودند که جوهرے درمیان اینها کائن نباشد

تاقیام اینها آن جوہر بود پس از ذات ایشان را خبر حرمان نصیب نبود و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبی در نماز تراویح در مراقبہ و مطالعہ این معنے افتاد دید کہ اعراضی کہ ذات اینکس بوند باصل خود عود کردند و ہیچ نامی و نشانی ازان نماند و تمام مضمحل و محو و متلاشی در اصل خود گشت ہر چند عروج مینماید دولہ انست کہ از ذات مجرد بہرہ یابد میسر نمیشود و ہر چند میرود ہمہ در اصول خود میرود و در وصول اصول الی ماشاء اللہ تعالیٰ مشہود گشت کہ تا ہر جا سیر و ہمہ در وجوہ و اعتبارات سیر دی اصل الاصول اند و ازین اصول و وصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول ہمہ انقطاع می پذیرند و ذات عز شانہ ماوراء وراست چہ اطلاق اصل دران حضرت جل سلطانہ ساقط است آخر الامر معاملہ بیاس رسید و بیقین لیقین معلوم گشت کہ ہرگاہ اصل توصفات و اعتبارات باشد نہایت سعی آن خواہد بود کہ خود را در وصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد از اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد امرے دیگر باید کہ نصیبے از حضرت ذات فراگیرد جل سلطانہ دران وقت بخاطر رسید کہ حضرت شیخ محی الدین بن العربے قدس سرہ خوش میفرمایدکہ و مابعد ہذا الا العدم المحض یعنے نیست کہ بعد از فنا و اضمحلال در وصول مگر عدم محض چہ وصول را دران حضرت راہی نیست غیر از انقطاع و ذات مجرد وراء الوراست تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالیٰ رسیدن محال ست و آنچہ حضرت ایشان نوشتہ اند کہ این قسم بزرگ در یک عصر متعدد نمیشود علاوہ یاس کہ مذکور شد آنقدر غم و غصہ روی داد کہ چہ نویسد در ایام یاس گاہے بخاطر رسید کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست پس عدم تعدد بکدام اعتبار خواہد بود یا فرق اصالۃ و تبعیۃ باشد۔ اما این قسم خواطر مسکن آن اضطراب نمیشد محرمے نبود کہ بادی درد دل توان درمیان آورد

بحکم حتی اذا استیاس الرسل وظنوا انہم قد کذبوا جاءہم نصرنا فنجی من نشاء بر آخر مکتوبے کہ نامزد خواجہ محمد ہاشم گردیدہ اطلاع دادند ہر چند مگر زبران مکتوب گذشتہ بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین حرف میگذشتم الحال بتوجہ شریف امید وارست کہ ازین معمّا دری بکشاید چون در حین نوشتن برین امر اطلاع یافت تفصیل در خود مطالعہ نتوانست نمود ان شاء اللہ تعالے کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گردد والعبودیۃ انتہی

مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زادہ والا مقام التفات نامہ نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ ببعضے امور کہ فقیر را بصدقہ حضرت ایشان محرم آن سید انستند نمودہ تبرکا آن را نیز می آرد کہ از انجا بعلو حال وانکسار ایشان پے توان برد ہذا ہو الصواب والحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علے سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امید واریم کہ آن برادر گرامی از صنوف دوال وارستہ بدلول حقیقی پیوستہ باشند و از جزئے بکلے واز انجا بما فوق ملحق گشتہ واز قوسین باو ادنی رسیدہ و خالص را از مخلوط جدا ساختہ واز دائرہ صباحت گذشتہ چنگے بدامان نقطہ ملاحت زدہ بل بمقتضای المرء مع من احب در بطون مرکز نقطہ مذکور نفوذ کردہ باشند واز علم بنادانی واز گفت بخموشے آمدہ و معاملہ نفی را پس پشت دادہ بکلیت نگران اثبات گشتہ بل از انجا نصیب مجہول الکیفیۃ ولو فی الجملہ فرا گرفتہ باشند واز خلیل بحبیب رو آوردہ بودند علیہما الصلوات والتسلیمات وعلی محبیہما مصرعہ با کریمان کارہا دشوار نیست خ از علو فطرت و محبتہا و دیوانگیہاے شما این امور قریب ست بلکہ توان گفت ثابت اما مثل من ناقابلے پست استعدادے را کہ تمام قابلیت خود را بنزلات

ومعاصی صرف نموده چه یارا که این مطالب ارجمند را توان حظور نمودین
سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع ست آری اینقدر
میابد که باوجود این همه ناقابلی وعصیان سری ونشاءٔ در نهاد او ودیعت
نهاده اند که مستودع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه داده اند همواره
واله نشاءٔ خود هست وهمه وقت عاشقیها باوی درمیان دارد بلکه آن سر
نزد مودع آن اکرام نیز محبوب ست امید از الطاف بی غایات واهب
العطیات آنکه آن معنی کماهو ظهور آید واز سر بعلانه کشد واز قوة بفعل آید
وما ذلک علی الله بعزیز پروردگارا این محبوس زندان دنیا را از حبس خلاصی
بخش واین مرغ شکسته بال را از قفص وارهان تا بی مزاحمت اغیار
مستهلک آن نشاء بل نشاءٔ آن باشد انه قریب مجیب انتهی
مکتوبة اللطیف مخفی نماند که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه
فرزند که ذکر شریف شان سبق ذکر یافت فرزندان دیگر بودند وهستند
یکی شیخ محمد فرخ بود ودوم شیخ محمد عیسی رحمهما الله که در زمان حضرت ایشان
بار فاقت برادر اعظم قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
واستعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور ست وباعث تسمیه آن
مخدوم زاده بمحمد عیسی آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
عیسی علیه السلام بحضرت ایشان ظاهر شده وفرموده اند که در خانه شما
پسری متولد خواهد شد مسمی بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف که در حین
شیرخوارگی که نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاه محمد یحیی
است طول الله عمرهٔ اصغر اولاد حضرت ایشان ست این مخدوم زاده

راشاه ازان لقب است که خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله
که سابقاً ذکر حال او مذکور گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
صاحبزاده برخوردار داشت و بشیوهٔ القاب اجداد امجاد خود این قرة العین
را شاه خوانده بود و وجه تسمیه ایشان بیحیی آن بود که پیش از ولادت آن
مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شدند که در خانه تو پسری
آید یحیی اسمک یعنی نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بان بمناسبت بشارت
بان نام مسمی گردید و همواره از سمو فطرت و علو استعداد آن قرهٔ باصره
ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده بیمن تربیت حضرت ایشان در سن
هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دران سن کودکی از وی تحصیل علم
رغبتی و محبتی دیده می شد و با و استادش رابطه مشاهده می گشت که از هیچ
طفل کس ندیده و نشنیده وقتی که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
نمودند بعض خادمان این مخدوم زاده دو سه منزل باستقبال آوردند چون
ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنابر سببی آنحضرت بعد از سه چهار
روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
فرمودند با این همه تعجیل برفتن چیست مگر مارا یاد کرده بعرض رسانید که درین
چند روز در سبق من تعطیل میرود و فلان شریک من از من میگذرد و نیز
او استاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
آری چرا همچنین نبود که از طبقهٔ علماست و از خاندان حفاظ و صلحا رخصتش
فرمودند در بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
بود روزی فرمودند بخاطر آمد که محمد یحیی نیز چون برادران خود ازین نسبت
بهره ور گردد اما چه باید کرد که او طفل و معامله اجل ما بس نزدیک این بگفتند

وازبس شفقت آب درچشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان و پس از تمامی حفظ قرآن بہمین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چہ معقول و چہ منقول بآخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله و نشر علوم بر منصہ افادہ و افاضہ اقامت دارند و بر طریقہ انقطاع و تبتیل و آزادی و بے تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنتہ سنیہ و رعایت این طریقہ علیہ بوجہ اوفر مستقیم و مستدیم اند چنانکہ آثار نجابت و وراثت نسبت معنویہ بر جبین مبین شان شاہد عدل است و حلیہ ایشان از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباہت تمام دارد و از دلائل قبول آن مخدوم زادہ آنست کہ نبیرہ حضرت خواجہ باقی باللہ دختر خواجہ کلان خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ والبقاہ درحبالہ نکاح آن گوہر صدف ولایت منسلک گردیدہ است و باوجود نسبت معنوی بہ نسبت صوری نیز شرف امتیاز یافتند امروز کہ سال عمر آن برخوردار بہ پانزدہ رسیدہ مطول میخوانداامید کہ در عالم ظاہر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را سہ صبیہ بود یکے در حالی حیات آنحضرت در ایام رضاع درگذشتہ دوم کہ بسن پانزدہ رسیدہ بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و صاحب احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیہ سوم در حیات واز صالحات والسلام والاکرام فصل پانزدہم در بیان احوال خلفاے حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل آن قدوہ صفا کیشان میر محمد نعمان سلمہ اللہ تعالی والد آنجناب خدمت شمس الدین یحیے معروف بزرگ اند کہ در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاہیر ماوراء النہر بودند و در بعض علوم نادرہ چون جفر و تکسیر و امثالہا وحید الدہر

ومولد ومسکن ومدفن ایشان بلده کشم ست از بلاد بدخشان و والد ماجد میر بزرگ امیر جلال الدین وجد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرهیزگار بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و دیار یکی از قدمای آبای ایشان عزیزی است که ایشان را امیر بلبل میگفته اند از انکه چون تلاوة قرآن مجید میکرده اند از اثر حلاوت آن تلاوة عندلیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه دوز بوده که آنجناب در سلسلهٔ عشقیه صاحب حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان مختفی زوایای سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند و خود ببازار برده آنرا میفروخته اند خدمت میر از ان پیر روشن ضمیر حکایت میکرده اند که روزی در جامع سمرقند ایشان را وجدی در رسید که دران وجد با وجود کبر سن از زمین سوی منبر بدان سوی برجستند و هیچ المی بجسم شریف آنجناب نرسیده و حال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرمینی قدس سره رسیده اند و رساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را دران رساله به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما نام فقرا را عزیز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شما را معزز و معظم گرداند خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق العلما والفقرا محمد حکیم میرزا کتابتی در غایت نیازمندی بمیر نوشته آنجناب را بکابل طلب فرموده بعد از رسیدن باحترام تمام تلقی نمود بعد از انتقال سلطان مذکور چون حاکم آن دیار یکی از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین دیار

ظلال علیه شدند و باجابت رسید فی سنه اربع و سبعین و تسع مائه خدمت
مرشدی میفرمودند که مرا بوالد خود همین اعتقاد علم و عمل بود ایشان را از عرفا و اولیا
نمیدانستم روزی یکی از درویشان صاحبدل این گفت والد شما را در واقعه دیده‌ام فرمودند
که بمحمد نعمان گو که چرا با این همه سست اعتقادی ولادت مرشدی میر محمد نعمان
سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه سبع و سبعین و تسع مائه پیش از ولادت
ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه بخواب
دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد او را بسمی باسم ما
گردان مرشدی میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکر تنها و چیز تنها مرا فرو میگرفت بعد
از آنکه در خدمت فقرا در آمدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
که فکر تنها و چیز تنها نیز شبیه با بوده اند از این راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
عارف آگاه امیر عبد الله بلخی عشقی رحمة الله علیه رسیده باشارهٔ آن بزرگ
انابت نموده اند چون بهندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند
از بعضی درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
باستان حضرت خواجه فانی از خود باقی بحق قدس الله تعالی سره
رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذکر و مراقبه طریقه شریفه نقشبندیه
مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر و
فاقه تمام بسر می بردند و از آن خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
خانقاه شریف بفقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روزه
هر یک مستعد گردم حضرت خواجه چند تن از فقرا و اصحاب خود را تجویز نموده اند
درین اثنا یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال است

حضرت خواجه رضا نداده اند و فرموده اند اینها جز ربدن نا اند یعنے با حر بدن
خود را باین امور قرین نگردانیم مرشدے فرمودند که باوجود که دران ایام چه
نوع فاقها بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر فقها رفتیم و امیدها بستیم و در زیر
مسجد فیروزی خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت ننموده بوده اند و از
سراقین ابابیل وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بامر حضرت خواجه قدس سره
سیدی با متعلقان آنجا می بوده اند و از اثر سکونت آنجا همشیرهٔ ایشان که از
صالحات خداوند حالات وجذبات بوده رنجور شده والده ماجده حضرت خواجه
بعیادت او آمده اند از رایحه کریه آن خانه ساعتے نشستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجه وانموده گفته اند اے خواجه من و نور دیدهٔ من این جماعت
که مرید شده اند کشتنی نشده اند آنحضرت فرموده اند اے والده اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و هم سیدی فرمودند
که روزے چند بعضی احوالات سکریه که نه بر وفق شرع اند بر من مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجه خود
قدس سره معروض دارم چون بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من
این کرانه صف بودم و آنحضرت آن کرانه صف خواستم نظرے به آن قبلهٔ حقیقی
کرده احرام بندم بمجردے که نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد
و از من این نظران حال که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجه بزرگوار خدمتگارے رسید اے سیدی امشب
بمن رسید آن شب نظرے بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
که هر کارے که از من وقوع می یافت درین اندیشه میرفتم که آیا رضاء او تعالی
دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجاے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون باز می گشتم سر درین اندیشه گم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و
رضای ایشان بوده و رشحه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده
از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سرهٗ در حال حیات چون حضرت
ایشان را رخصت ارشاد فرموده ند و جمهور اصحاب را بایشان سپردند و هر کدام جدا
جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را
متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در
خدمت ایشان تعظیم ما مکنید بلکه توجه خود را جانب ما نمائید و ران اثنا باین فقیر
محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن
باش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم
که قبله توجه من درگاه شماست هرچند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه
از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستارگان
در ضمن ایشان گم ست و از کمل اولیا متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته
باشند بعده باعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و اظهار عجز
و نیاز انکسار نموده دریوزه عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مایی الحال چند
گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت
ایشان ما قدس سرهٗ به دهلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل بر شکسته دلیها
و غریبیها و بے نصیبیها و بے استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند و معروض
داشته که مرا وسیله بمرحمت ایشان جز آن نیست که نسبتی باولاد سید المرسلین
صلی اللہ علیہ وسلم دارم بصدقہ آنحضرت برمن ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعه این
عریضه رقت رو داده فرموده اند میر بیدلی نکنید که حضرت خواجه ما رضی اللہ عنہ حاضر اند
انشاء اللہ خوب خواهد شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ما قدس سرهٗ میر را

با ما مناسبت دیگرست بالجمله سیدی را در سلک اهل ارادت داخل ساخته در کنف
تربیت گرفته بسرهند برده اند و مرشدی سالها در آستان آن قدوهٔ حق پرستان
گذرانده و دیده اند انچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سره
ضعفی روی داده بتصور آنکه آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید
فرصت سپردن امانت خواجگان رضی الله عنهم باهل آن میسر نشود بران آمده اند که به
بعضی خلص اصحاب این نسبت شریفه را القا فرمایند شایان تحمل آن بار خز مخدوم زاده
بزرگ خود شیخ محمد صادق علیه الرحمته و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه الله ندیده اند و بعضی
احوالات که مناسب استعداد این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد از ان
حضرت ایشان را صحت کامل روی داده فرموده اند سر آنکه این بیتها درین ضعیف بشما یان
تلقی گشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر بما موعود بوده که ورود آن موقوف
باعطای ایشان بوده بعد از چند گاه مرشدی را بهدایت طلبه برهانپور مرخص گردانیده اند
و این اجازت نامه رقم زده هو الله لا اله الا هو نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام و بعد
فان الاخ الصالح السالک طریقه اهل الله العارف بالله السید الکامل محمد نعمان وفقه الله
سبحانه و ایانا لمرضاته لما دخل بتوسط هذا الفقیر فی سلک ارادة المشایخ النقشبندیه و سلک طریقتهم
العالیه قدس الله تعالی اسرارهم و ظهر منه الانتفاع للطلبه اجزته بتعلیم طریقه هولاء الاکابر للطلاب
و شرط الاجازة الاستقامة علی الشریعه و الثبات علی الطریقه و الحقیقه و السلام علی من اتبع
الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات دو بار سید مرشدی بان
بلده معظمه رفته اند چون دران شهر مذکور مشایخ معظم از طریق دیگر صاحب علوم قال و حال و
خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل الله و شیخ علیسی روح الله روحهما این طریقه
از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نموده حقیقت را معروض
داشتند حضرت ایشان مرتبه ثالثه بمشیخت آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه بمرتبه‌های

سابق نماند انشاالله تعالے سبحانه چون سید درین مرتبه بشهر برهانپور صانها الله
وجمیع المسلمین عن البلیات والشرور در آمدند بحسب اشارات عنایات مجموعی مجلس
ایشان آنجا در گرفت که بتحریر نگنجد دیده میشد که جماعه که از دور نظاره آن مجالس میکردند
ناگاه جذب وحالتی ایشان را روی میداد که از غایت سکر و بی آرامی جامها پاره میکردند
وچون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاه مشاهده میشد که سی چهل تن بر هم افتاده بودند
ومصدوقه این مصراع سید قاسم تبریزی رحمته الله که ع در میان شهر و در هر گوشه
غوغای اوست * بظهور پیوسته بود تا بجائے که بعضے مریدان مشائخ عظام
آن شهر نیز ناچار آمده داخل مستفیضان شدند و بسا مفسدان بصلاح رسیدند
وبسیار هشیاران باده بیخودی وجذبه چشیدند و درین اثنا عنایت نامه از حضرت
ایشان قدس سره بسیدی رسید اینکه فقره از انست روزی بعد از نماز
بامداد در حلقه یاران نشسته بود بخواست یا بی خواست توجهی بجانب شما پیدا شد
و در رفع بقایاے آثار که بنظر می آمد گشت واهتمام در رفع ظلمات وکدورات که
محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت وانچه در آفتاب
هدایت ودیعت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد حتے که در جانب کمال
هیچ متوقعی ومنتظرے نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک ویاخذ بقدر وسعته شیئاً
فشیئاً وتا زمان طویل صورت مثالیه این معنی را در نظر داشت تا یقینے که مصداقست
حاصل آمد الحمد لله سبحانه والمنه علے ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه ست که
شما دیده بودید حصول آنرا بمبالغه وتاکید مسالت مینمودید لله سبحانه الحمد والمنه دام شما
بتمام ادا یافت وموعود منجز شد ومعهود موفی گشت امیدوارست که تکمیل باندازه
این کمال حاصل آید ودشت وصحراے آن حدود بوجود شریف شما منور گردد نهی
از سرایت حضور صحبت شریف بر هر قوی وضعیف چه گوید واندازستیها وبے

تکلیفها آن عنصر لطیف چه دربیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این بیچاره دل آواره گشته چه بنگارد و این فرده ناچیز تجدید توبه و انابت بخدمت این عزیز نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریقه علیه از ایشان اخذ کرده بهمین صحبت ایشان از وضع سپاه بشیوهٔ اهل خانقاه در آمده و بدلالت و سفارت ایشان بآستان بوسی حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس مشرف گردیده و بنظرات و عنایات آنحضرت بقدر قابلیت خویش رسیده جزاه الله عنا خیر الجزاء و سلمه الله علی روس الاحبار و امید وارست که بحکم واقعهٔ صادقه که هم ایشان دیده اند قبول این بزرگان موجب قبول او سبحانه و تعالی و حبیبه صلی الله علیه وسلم گردد و آن واقعه اینست که سید فرمودند آن سرور را علیه الصلواة والسلام در مسجد جامع برهانپور با خلفاء کبار رضی الله تعالی عنهم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد و بحضرت صدیق اکبر خطاب نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمد ست مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکه مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست و مردود حق جل و علا مرشدی گفتند چون این کلام از ان حضرت شنودم شکرها در دلم آمد که از مقبولان حضرت ایشانم پس مقبول حضرت حق سبحانه و حبیبه المطلق باشم آنحضرت علیه الصلواة والتحیه بر ما فی الضمیر من مشرف شده فرمودند و قبول تو نیز اینچنین ست روزی باین حقیر بتقریب آنکه آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند شبی از صفحه مسجد جامع برهانپور که مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکه یکدست من خسته و شکسته شد اما افتادن همان بود و ظهور معامله و مقامی که آرزو میکردم همان و چنان مسرور شدم که شکرانه آن حلوا پختم و اعتقادم چنان بود که هر که ازان حلوا تناول نماید به بهشت رود و نیز روزی باین حقیر بتقریب بزرگیهای حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند در ان ایام که در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقه مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته وهمه خلائق زیر آن بارگاه ومتصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه درتحت آن ودرمرکز آن بارگاه روزنی ست وآنحضرت از راه آن نگاهی دارند وهرکه در زیر آن خیمه است توجه ونظر بران روزن دارد وایشان باین خلائق اشاره میفرمایند وبآن یک اشاره هرکه متصدی کاریست معامله خود را ازان یک اشاره فهم میکند وبدان عمل مینماید وهمچنین هرکه در زیر آن بارگاه ست بهمان یک اشاره معاملات مختلفه وکارهای متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند وبجزئیات وکلیات کار ومعامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سید افاده نمودند که چندین را فقیر میداند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند راقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن مرشدی بمنزل یکی از مریدان ایشان مهمان شدیم جناب سید میزبان را تاکید فرمودند که در طعام کمال احتیاط حلقه بجا آورد چنان کرد وبعد از ساعتی شور برخاست که بزی را درین میان بحجره که ذبح کردند کرم بسیار دروی افتادند بنوعی که در ساعتی آن گوشت به استخوان رسیده وعجب تر آنکه هیچ کرمی به گوشتهای دیگر ذبائح باآنکه نزدیک بود رغبت ننمود سید فرمودند که این ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی از آشنایان آن بلد که از عاملان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود وبخانه این یار خود فرستاده ووی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا ذبح نموده اگرچه تحصیل علوم ظاهر سید را کمتر ست اما آنجناب را دراک حقایق این طائفه خصوصاً علوم حضرت ایشان قدس سرہٗ حدت بصر ست وحضرت ایشان نیز مکرر سیدی را بحدت بصر ستوده اند ودر مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسوله ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند کما لا
یخفی از آن مکاتیب بعض مراتب ضروریه راه را در ضمن دوازده برکته
نقل مینماید خوانندگان را مفید آید ب ۱ از تکثر طلاب وترقیات آنها
نوشته بودند در تکثر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدواریهاست
وکریمه سنشد عضدک باخیک نیز موید این معنی ست لیکن باید که منظور
نظر احوال واعمال خود باشد وملحوظ سکون وحرکته خود بود مبادا که ترقیات
مریدان باعث توقفات پیران گردد وحرارت مسترشدان در کارخانهٔ مرشدان
برودت انداز و ازین معنی ترسان ولرزان باید بود احوال ومقامات مریدان
را در رنگ شیر وببر باید دانست چه جای آنکه بآنها مفاخرت ومباهات باید
کرد که مبادا ازین راه دروازهٔ عُجب کشاده گردد بلکه باز که بحکم الحیا شعبة من
الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی وخجالت باشد وحرارات طلب
طالبان موجب غیرت وعبرت بود باید که قصور اعمال ومتهم داشتن نیات
ملازم وقت بود ولسان حال وقال بکلمه هل من مزید مرطوب باشد ب ۲
ای برادر مکرر بشما گفته که مدار این طریق بر دو اصل ست استقامة بر
شریعت بجدی که بر ترک ادنی اولی از ادب راضی نباید شد ورسوخ
وثبات ست بر محبت واخلاص شیخ طریقت بنهجی که بر وی مجال اعتراض
نماند بلکه جمیع حرکات وسکنات او زیبا ومحبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت
الله سبحانه این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا وآخرت نقد وقت
ست ب ۳ پرسیده بودند که اسمائی که مبادی تعینات انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات اند همان اسماء مبادی تعینات اولیاست
یا نه واگر هست فرق چیست ای عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات

کلیات اسماست و مبادی تعینات اولیا جزئیات آن اسماست که در تحت آن کلیات مندرج ست و مراد از جزئیات آن اسما همان اسما است که بتقیدے از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة المقیدة بشئ و چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات ترقی واقع میشود و دفع آن قید نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود ب۴ عمل آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بر دو نوع ست بر سبیل عبادتست یا بر طریق عرف و عادت عملے که بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتها منکر میدانیم و در منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین ست و آن مردود است و عملے که بنابر عرف و عادت است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم و در منع آن مبالغه نمی نمائیم که در دین تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است نه بر دین و ملت چه عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر ست و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع ست مع ذلک رعایت سنت نبوی نیز مثمر نتائج ست و منتج سعادات ب۵ از فرق میان حصول و وصول سوال کرده بودند اے برادر حصول باوجود بعد متصور است و وصول متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت که عنقا در مدرکه ما حصل ست اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور شئ ست در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شئ نیست اما وصول شئ ظلیت را بر نیاید فافترقا ب۶ شکر این نعمت عظمے بکدام زبان بجا آورد که حضرت حق سبحانه وتعالے ما فقرا را بعد از تصحیح عقائد موجب اداے اهل سنت و جماعت شکر الله تعالے سعیهم بسلوک طریقه علیه نقشبندیه

مشرف ساخت و از مریدان و منتسبان این خاندان بزرگ گردانید نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگرست راهی که بکمالات نبوة بطریق تبعیة و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز امیدواراند المرء مع من احب بشارتیست و وراقتادگان را خائب و خاسر درین طریق کسیست که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه درین طریق اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقائع خود یا بخلاف این طریق اقدام کند درینصورت گناه طریق چیست سبب پرسیده بودند که ذکر نفی و اثبات بهترست بالتلاوة یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات در رنگ وضوست که شرط نمازست تا طهارت درست نشود شروع در نماز ممنوع ست همچنین تا معامله نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن هرچه کنند از عبادات نافله داخل وبال ست اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط بذکر نفی و اثبات است بعد ازان بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذا است صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند فاسد و مفسد است ع هرچه گیرد علتی علت شود سبب حقائق ممکنات بعلم این فقیر عبارت از عدمات است که منشاء هر شر و نقص ست با عکوس صور علمیه اسما و صفات الهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند فماهیة ما في الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند وآن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال گشته است تشخص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاهرست و قیام آن عکوس بآن عدمات متمیزه و این چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که بہیولی گفته اند از دو تخصیص ہیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعةً فساعةً از ماسوای اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات واجبی جل سلطانه در ہر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات ست آمیزد و تسلط می یابد الا آن حزب الله ہم الغالبون معامله بآنجا میرسد که عدمات که ہمچون اصل و ہیولی بوده است مر عکوس را رو باستتار می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و اصول الاصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرآیا اصول خودند نیز از نظر مختفی میگردد چه مرایا را از اختفا چاره نبود و این مقام مقام فنای بلند است ب چون انسان کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط بسیر فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالة بی شائبه ظلیت و بی توہم حالیه و محلیت دروی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او تعالی لا انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود و این مقام اعلای مقامات قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت ہیچ نخواهد در ینوقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت تمام از نظر او میخیزد جز ذات ہیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند ہر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی ماند ہر چند صفات نبودند در یخال سر او ادنی بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند ف بدانند که ہر شئی بماہیت خود آن شئی ست و از برای ثبوت ماہیت مر آن شئی را ہیچ جعل جاعل در کار نیست که ثبوت شئی مر نفس خود را ضروریست از انجا گفته اند که جعل در نفس ماہیات ثابت نیست و ماہیات مجعول نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماہیات بوجود

در کارست فعل صباغ در اتصاف ثوب ست ملون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
لون را گرداند که آن محال ست که تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شی نشد
بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بماهیت خود شی ست و همچنین
در نظر کشفی در ظل فئ و عکس مفقود ست که عکس و ظل شی بماهیة ظلی و هم عکسے خود
ظل و عکسے نیست بلکه بماهیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد
همان ماهیت اصلست که بظل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
نفس خود چه ظل ظل باصل ظل ست نه به نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی
جل سلطانه است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین
چون افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
اند تعالے و حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات
تعالے بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت و لقا
که در حین تحریر و بیان آمد ب۱۱ پرسیده بودند که چون اشیا ظلی بماهیت خود
اشیا نباشد بلکه ماهیت اصل برپا بود باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو و انت و انا همان
اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بآن اصل نا لائم اند بر ضمائر چون صادق آید و در
انا اکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقة هر چند باصل خود برپاست اما ثبوت ظلیت
خود اگرچه در مرتبه حس و حال بود همیشه برجاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست
و خلقهم للابد آنرا گواست و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظه اعتبار ظلیت رواست
و هر مرتبه از وجود را حکم جداست و هرچه در خدا کم ست به خداست جل و علا ب۱۲
بدانند که در مراتب عروج تا زمانے که از یکدیگر ممتیز اند و از اصلے باصلے دیگر رفته
میشود آن کمالات داخل دائرهٔ ولایات است و چون این تمیز برطرف شود و

واین تفصیل گم گردد و معامله به اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات مرتبه نبوت بود دران مرتبه نیز هرچند وسعت ست ان الله واسع علیم اما آن وسعت وسعت دیگرست واگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد وکه دریابد ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیی لنا من امرنا رشدا شیخ طاهر لاهوری سلمه الله تعالی از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده و خداوند کرامات ظاهره و خوارق باهره و احوال عالیه و مناقب فاخره و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول و فروع و اصول چون شوق سلوک این راه گریبان همت آنجناب بگرفت خود را باستان حضرت ایشان رسانید زیرا که وی از غایة تشرع جویای مرشدی می بود که در علم و عمل و کمال متابعت آن سرور صلی الله علیه وسلم یگانه زمان خود باشد و بر همه هویدا بود بل اشهر من البیضا که درین امور سرآمد اولیای وقت خود حضرت ایشان بودند قدس الله سره الاقدس پس خدمت شیخ سالها بانکسار و ذلت و افتقار تمام در عتبه علیه گذرانید چنانکه دران خانقاه از سالکان این راه در ظاهر بخاکساری و بیمقداری شیخ طاهر دیگری نمی نمود و بسیار بودی که از در ویشان التماس آن مینمودی که کناس را منع کنند و تطهیر خلاها را باو واگذارند و ایضا خدمتش در تعلیم و تفهیم صاحبزادها کبار سلمهم الله سبحانه جهد بلیغ و سعی تمام مبذول داشت چنانکه از زبان مبارک مخدوم زادها مکرر شنودم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر بر ما بان نه آنقدرست که از عهده شکر آن توانیم برون آمد جزاه الله عنا خیر الجزاء روزی حضرت ایشان قدس سره نیز فرمودند که محمد یحیی را هم میخواهیم بشیخ طاهر بسپاریم که چون برادرانش از میمنت انفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاهر را آن دماغ کی مانده باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و هیبت آنحضرت آنقدر

بر شیخ مستولی بود که بتحریر نگنجد چنانکه روزی حضرت ایشان آنجناب را امر
بامامت کردند رنگش بگشت ولرزه بر اعضای او افتاد از غایت خشیت
باوجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان قرأة در گلویش گره می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدمت بل همین نظر اکسیر خاصیت
آنحضرت قدس سره کارش بجائی که رسید اما در اثنای راه سلوک گرمی
کار بتقدیر و حکمت ملک الجبار او را بلیه عظیمی روی داده بود مجمل آن قضیه آنکه
روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر برخاستند و فرمودند که درین
حلقه دیدم که بر جبین یار الفظ شقی مرقوم ست ازین سخن بر همه یاران هیبت عظیم
مستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام برخود لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر
بود مقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند دعا و توجه علیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا
آنکه حضرت حق سبحانه بمحض کرم خود مسالت ایشان را باجابت رسانید گویا
حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایما نموده اند و ایضا در
مکتوبی بتقریب بیان قضای معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده برنگاشته
اند که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ رفع آن را معلق بامری
ندیدم مبرم دانستم حیرتی روی داد چه آثار و اخبار و اجماع امت معلوم
داشتم که بر قضای مبرم تغییر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره العالی بیادم آمد که فرموده هیچکس
را در قضای مبرم تصرفی نیست مگر مرا گفتم الهی چون یکی از اولیای ترا
این دولت میسر بود من نیز امیدوارم و الحاح نمودم باجابت رسید و
معرفت این سر نیز عطا فرموده دانانیدند که قضای معلق دو قسم ست معلق

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلقے ست کہ تعلیقش در علم
ماست این قضیہ و آنکہ شیخ عبد القادر را دران تصرف عطا کردہ ایم داخل
قسم ثانی ست لیکن چون بصورت مبرم نماست او مبرم انتہے ما حصل این
کلام الشریف فیز روزے شیخ طاہر را در ایام گرما کارا و از غلبہ حال بر زبان رفت
کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند میسر نشود کہ من فانی
شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لا یرد این شطح او را ایکی بسمع
حضرت ایشان قدس سرہ رسانید در جلالیت رفتہ سلب احوال او نمودند
شیخ بیچارہ بصد اضطراب چون ماہی بے آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را
وسیلہ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمہ او کشیدند
و باز بہ نسبتش رسانیدند بالجملہ بعد التیا والتی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلہ شریفہ
نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشاد طلبہ بلدہ لاہور رخصت فرمودند انگاہ از
طریقہ قادریہ نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدہ مذکور رفتہ بارشاد و تربیت طالبان
پرداخت و جمعے را از برکات و افاضات خود بہرہ ور ساخت این فقرات کہ
از عرائض او منقول میگردد مبین علو حالات و فور برکات اوست ب منہا
بعرض اقدس میرساند چون از ان آستانہ علیا متوجہ اینجانب شدم در ہر قدمے
با خود میگفتم اے نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میروے اما از غیب
کسے میگفت راہی شو بالجملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشہ مسجدے
حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد با عتاب
گفت کہ در پے کارے کہ فرمودہ اند باید شد امتثالا للامر و ام کم چندی را مشغول
ساختم درین میان جوانے بلند استعدادے رسیدہ بجبر د شغل دادن

در تمام بدنش دفعةً نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاه شد و دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور را بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را که پیر دستگیر در بیان
مقامات خصوصًا مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نموده اند در میان
آورده بعضے چیزهاے دیگر بآن از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا محامد
آن مکتوب را پیش علامة الانام مولانا عبد السلام بردند مولانا بعد از مطالعه گفتند
هیچ شبهه وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان بسته شد
ب سنما حضرت سلامت سگان آن درگاه را از نسبت مریدی ما نا
قابلان هزار عارست فکیف که خود را در زمره بندگان آن آستان شماریم
که هرچه از انجاست همه خیر محض ست و هرچه ازینجاست شر محض لیس
نایان را بآن عتبه علیه چه نسبت لیکن چون از خاک مذلت بر داشته اند
و بعرض حال امر فرموده گستاخی میرود قبله گاها نسبتهای طرق ثلاثه جلوه
گر اند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصًا
حضرت خواجه بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اللہ
تعالٰے اسرارهم و نیز در حلقه ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت بچندین هزار صحابه
و مشائخ علیه و علیهم السلام و التحیة آمده مدتے می نشستند و نوازشهای نمودند
در عشره اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا
علے ابیها و علیها الصلوٰة و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نوا خاتند
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیره خود را در خدمت روضهٔ منوره حضرت رسالت صلے اللہ علیه
و سلم یافتم بعد ازان روضهٔ مبارک را در منزل خود دیدم بعد ازان
بنورے که ازان روضهٔ مقدسه ساطع شد متحقق گشت و بحقیقة آن

نیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد ازان ظاهر شد که محبت بتمامه ازروی کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکار اگشت مکالمه و محادثه نیز وقوع یافت بعد ازان جهل و نکرت صرف روی نمود و حالانه وصل ست و نه فقد و نه طلب و نه غیر طلب بهیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه نفیاً سبحانها از کثرت تقصیرات خود چه عرض نماید که پایان ندارد و با این همه از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد ست قبل ازین هر یک از نسبت ثلاثه یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت بنوبت روی میدادند احیاناً باهم خلط می شدند گاه غالب و مغلوب نیز می بودند الحال هر سه نسبت یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غلبه میکند و سیر در نسبت نسبت مشائخ کم شده است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر بطریق عنف و لطف بوده آثار نیز همچنین مترتب میشود انتهی و در اثنای این ایام ارشاد و هدایت خدمت شیخ از وفور بی تعینی و تفرید دل شیوه میش گرفت که آیندگان کمتر بخدمتش بار یابند بعد از استماع اینمعنی و وصول عریضه او حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوی مرسل داشتند الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت گشت از حلاوة و التذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه و تعالی شما را این منصب کرامت فرموده است شکر این نعمت را بر وجه اتم ادا نمایند و محافظت کنند که امری صادر نشود که باعث نفرة خلق گردد که آن مناسب حال ملامتیه ست که بشیخی و دعوة کار ندارد بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را خلط نمائید و در عین شیخی آرزوی ملامت کنید که ظلم ست و در نظر مریدان

خود را متحمل دارید و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط نه نمائید که باعث استخفاف ست که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمائید مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنید که هم منافی این طریقه علیه است و هم مناقض دعوائے متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده ست که ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً اعمال عارفان اسباب تقلید ست و طالبان را در ایتان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص ست بلکه بهتر از اخلاص که برائے نفع خود باشد از ینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برائے تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در ایتان اعمال بسائر طالبان برابرند و از ایتان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایته مافی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ ست و بآن اعتبار آنرا ریامی نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلائق درین آوان هنگامه طلب اند کارے بوقوع نیاید که منافی آن مقام باشد و جهال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالےٰ استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشائخ نوشته بودند وجه آن اگر بشما بالمشافه گفته شده است ماورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست زیاده چه نویسد والسلام چون این تربیت نامه رحمت شمامه بآنجناب رسید عریضه بآن حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبله هر دو جهانے سلامت چنانچه بچه عصفور دهان واکرده بفریاد و فغان منتظر دانه میباشد

حال این حقیر نسبت بآن درگاه همین ست بی امداد آنحضرت جای فقیر خریاوة
خسارت وضلالت نیست هر حالےکه درمعرض عرض می آرد شمه ایست از آثار
قبولیت آن درگاه وگرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمے چه مناسبت
اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلے اللہ علیہ وسلم ہیچ نیست مع
قطع النظر عن المشیخۃ والملامۃ ہمہ را امر زاید بر اتباع میدانند و در خود سر انجام
این کار یعنے مشیخت نمی بینند غریب ومسکین افتاده بعذبنی ہذا و یعیشنی آخر
حقیقت حال فقر ست انتہی با لجملہ شیخ در بلده لاہور تا امروز بافاده طلبه علوم
دینی وافاضه سالکان براه یقین مشتغل ست و در تشرع واتباع وتبتل وانقطاع
وفقر وقناعت وانکسار ومسکنت وحید زمان ہیچ یکے از اہل دنیا آشنائی نمی
نماید فتوح اہل دنیا قبول نمی فرماید واز کسب حلال خود کفاف میسازد دیگر از
اہل توفیق وصلاح اگر جزوے چیزی می آورد میگرفت از ہمہ رسیده است و پای
ہمت در دامن عزلت کشیده در ہر سال چندین بار پیاده با جمعے از درویشان
خرقه پوش زکوة وعصا بر کف ورداء بر دوش از لاہور بقصد زیارت حضرت
ایشان آمده چندروز در خدمت شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت
ایشان قدس سرہ در لاہور تشریف داشتند روزے سواره از پیش زاویه شیخ مرور
نمودند وراقم نیز در عنان بود شیخ مشار الیه خبر یافت ہمچنان با طاقیه وازار در عنان
آن شاہسوار شتافت حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بزاویه شیخ اشاره نموده
این مصرع خواندند ع آنجا که نسیم رسد یا صبا وزد ∴ وشیخ را رخصت فرموده در
غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایه افادت وافاضت او بر مفارق
تلامیذ ومریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه اللہ تعالی از بزرگ زادہاے
ہندوستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس اللہ سره العزیز

توضیح و تلویح میخواند اما بدرویشان اعتقادے نداشت بل باقامتہ صلوٰۃ مفروضہ نیز نمی پرداخت از زبان شیخ مشارٌالیہ شنودم کہ گفت ہمدران سال کہ در خدمت حضرت ایشان بتحصیل علوم مشتغل بودم مرا بیکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود و میان درس و سبق دلم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعہ ورق روے او رسم دراثنائے روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ در حصول علم ظاہر نیز شئوم بے برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے نمایند کہ بوسیلۂ آن در زمرۂ صلحا در آیم شاید و الا نہ از نصیحت کارے نکشاید ایشان لحظۂ خاموش گشتہ فرمودند فردا این نیت پیش ما بیا تا چہ رو دہد اتفاقاً فردائے موعود آن برنا کہ مرا بوے دلبستگے بود بخانہ من آمد مرا دل نداد کہ از صحبت او بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردے کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدۂ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند چنانکہ از مستی و بیخودی بر خاک افتادم و ہمچنان مرا برداشتہ بخانۂ من بردند بعد از یک روز بافاقت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا سرد شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و ہمین نظر کیمیا اثر ہر روز خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی بالجملہ مشارٌالیہ سالہا دران آستان گذرانید دید انچہ دید تا آنکہ حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارشاد ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چندگاہ بہ بلدۂ اگرہ کہ آن بلدہ از خلفائے این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام مستقامت بلیغ

نمائی و چون امرما از انخانه برای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره
بسگان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد و رینولا البلیس و تلبیس بعضے
عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
اصلاح بعضے امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستسعد گشت و دریافت
که خاطر عاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر کرانست بعرض رسانید که باز متوجه
دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند
که وقت همان بود حالا اگر بروے تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه
دار الخلافت شد باسید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
دار الامارة بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از اخلاص و ادب ازان گروه
جمعے که بخدمتش رسیدند بآنها نصائح خشونت آمیز درمیان نهاد و از احوالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضے وقائع و کشوف که اظهار آنها ایقاظ فتنه مینمود
بگوش منکران رسانید تا بجاے رسید که دران شهر بودن نتوانست بلکه آن
شور و شر به پیر بزرگوار او قدس الله سره العزیز سریان نمود و سلطان آنوقت
که باین طایفه بی مناسبتے تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
نمود و حبس فرمود اگرچه بعد ازان سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد و عذرها
خواست اما ویرا این سوء ادب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
شد و بر بعضے دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
خودش بضعفها مهلک مبتلا گشته تا بهمان رفت بعد ازان قضیه مذکوره
شیخ بدیع الدین بوطن خود سهارنپور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشه

گزیده وبذکر ومراقبت وانس والفت آرمیده باوجود که سال عمرش به پنجاه
رسیده بود حفظ قرآن مجید نمود وبافادة وافاضه طالبان علوم دینی ویقینی مشتغل
است دران ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضه داشت او رسیده
ودران مسطور بود که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بشارتهای خاص می یابد
وعنایتها مینمایند ونصائح میفرمایند روزی فرمودند انت سراج الهند دباز ویاد طاعت
امر نمودند انتهی حضرت ایشان درجواب این چند کلمه نگارش فرمودند بالحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی رقیمه شریفه خوش وقت ساخت واقعات مبشر اند
وقابل تاویل اما هر چند باول اند منور اند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
وچون بازویاد عمل مامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانند که این دار
دار عمل است والله الموفق این چند فقره که از عرائض شیخ بدیع الدین منقول میگردد
دلیل است بعلو حال او وارشاد وکمال او وباستقامت وشکیبائی او
برآزار اهل ملامت ب منها عرضه داشت کمترین خدمه آستانه معلی بدیع
بعرض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال همین توجه آن کعبه امانی وآمال بر وجه
استقامت است وهیچ گونه در عزیمت امور فتور راه نیافته امید میدارد که بطفیل
نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیابد هر چند حوادث
گوناگون بیش از بیش می آیند مطلبی که گرفتار اوست خلل دران ندارد واکثر اوقات حادثه
که بحکم الهی جل شانه بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن با آن اعلام می
بخشند بی آنکه قصد باو تعلق باشد واز غیب بشارتهای عجیب می یابد که عرض
کردن بحضور گرامی تعلق دارد وچند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و
احوالهای بلند می گذرانند وحضور نقشبندیه را در اندک مدت بلکه ساخته اند و
بعضی بفنای جسدی مشرف گشته واحوال اخروی وبرزخ را بدیهی اولی

میدانند این همه از صدقه آن درگاه است وگرنه این ناقابل سیاه بخت را باین مقدمات چه نسبت وباین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاذ ترک خان ومان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند وآنها را تکلیف بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل دیگر شغل کرده اند الحال که درین طریقه علیه داخل شده اند خیلی متلذذ اند وبر عمر گذشته متاسف از یجهت یکی از مشائخ اینجا غایته عداوت گرفته تا بجائی که باین طریقه واعزه آن سخنان بیهوده میگوید روزی جمعی از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ وحضرت مخدومی خواجه باقی قدس سرهما وسائر اعزه دشنامها دادند چون از نالایقی قابل خطاب نبودند غیر از سکوت وصبر مناسب وقت نیافت قبله گاها بتوجه آنحضرت بدولت مشاهده سرافراز ساختند ونیز آرزوئی که داشت که یکبار نظاره بارگاه محمدی علی صاحبها من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها نماید هم سر آستانید واز انوار وکمالات آن پرتوی یابد حق سبحانه بمحض فضل وکرم شبی بعد از نماز تهجد بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت و اهتمام خدمت این مقام بحضرت غوث الثقلین قدس الله سره تعلق دارد وبوسیله ایشان بان درگاه رسیدن دشوار است واز انوار این مقام اقتباس مینماید مگر اولیا که بکمال متابعت سرور انبیا علیه وعلیهم الصلوات والسلام مشرف شده اند کعبه مقاصد سلامت اینهمه را بوسیله از صدقه خادمان این درگاه میداند در کونین غیر از توجه حضرت ایشان مربی ندارد وهمیشه از حضرت حق سبحانه مسالت مینماید که این ناقابل بی استعداد ازلی وابدی در محبت وخدمت خاکروبان آن درگاه بزید ودر همین بمیرود بهمین محشور گردد بحرمة النبی الامی العربی علیه الصلوة والسلام انتهی از زبان مبارک مخدوم زادها سلمهم الله سبحانه می شنودم که فرمودند از مردم صالح صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ام مانا که ظهور خوارق از آنجناب از اثر آن کلمه حضرت ایشان قدس سرہٗ باشد که در مکتوبے بآنجناب برنگاشته اند که طلب کرامات نموده آید امید وار باشید فان مع العسر یسرا انتہی از انجمله است انکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس اللہ سرہٗ سلطان وقت بعتاب تمام آورده طلبیده بود یکے از نزدیکان سلطان که بشیخ بدیع الدین نسبت ہم شہری و خویشے داشت لیکن باین دو عزیز در غایۃ عداوت بود شیخ مذکور را تصور آنکه مبادا آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان ہیرساند بخانه او رفت و بانکسار و افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا ہر چند دشمن و دل آزار اند اما در وقت ضطرار خویشان را مددگار اند آن بے سعادت بیش از پیش در نخوت و عداوت خویش برفت و گفت مرا چندین ساله سن برآمده ہان ہنگر که چه میکنیم مولانا نیز در جذبه رفت و در شوریدگی گفت بنگریم که کدام پیشتر کار ہمدیگر می کنیم و بخاطر خسته بزاویه خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه فرصت بدگوئی یابد در ہمان ایام بمرد شیخ نور محمد یتنی سلمہ اللہ تعالی آنجناب چون از علوم رسمی بہره تمام برداشت ہمت بسلوک این راه گماشت بخدمت بسیار خدا دوستان کشور ہندوستان رسید اما از ہیچ یک مطلب بحصول نه پیوست تا آنکه قائد توفیق زمام بختی بخت او را به آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقه علیه نقشبندیه مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید که حضرت ایشان حقیقت آن روز یکے از عرائض بحضرت خواجه قدس سرہما چنان نوشته اند شیخ نور به نقطه پایان فرو رفته است و کار جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فرق را من

توجہ بنہایت بردہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بآن قائم اند از خود جدا دیدہ و
خود را شیخ خالی یافتہ بعد ازان صفات را از ذات جدا مشاہدہ نمودہ باین دید تا حد
مقام جذبہ رسیدہ حالا عالم و خود را چنان گم ساختہ کہ نہ با حاطہ قائل ست و نہ معیت
و چنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد انتہی کلامہ
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشارالیہ سالہاے بسیار در آستان حضرت
ایشان بتجدید خدمات شایستہ گذرانید تا بمزید انچہ ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان او را اجازۂ تعلیم طریقت دادہ بشہر پٹنہ کہ از بلاد مشہورہ معمورہ
ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الامر بآنجا رفت لیکن از وفور
تفرید اکثر در مفاوز و زوایا میگذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون این معنی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوے مرسل داشتند ب الحمد للہ

و سلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را ہچنانکہ از امتثال اوامر حق جل
و علا و اجتناب از نواہی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات با ایشان
نیز چارہ نہ التعظیم لامر اللہ و الشفقۃ علی خلق اللہ بیان اداے این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران دلالت می نماید پس اقتصار بر یکے ازان دو امر از قصور
است و اکتفا بحرد از کمالیہ دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد
و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زیبد و ناپروائی
نمی شاید ؎ ہر کہ عاشق شد اگرچہ نازنین عالم ست ٭ نازکی کے راست
آید یار می باید کشید ٭ چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالہ
سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتصار افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم
علی جادۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام و الصلوۃ و التحیۃ انتہی شیخ
حسب الامر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریاے گنگ آمدہ چون بلبل شوریدہ

از کاه و گیاه کلبہ پرداختہ ونیز مثل آن مسجدے ساختہ باعیال واطفال دران کلبہ میگذراند و دران مسجد باداے صلوات وطاعات وافادات علوم دینی ویقینی وارشاد وہدایت اشتغال مینماید از مخلص اصحاب حضرت ایشان شنودم کہ گفت ازان حضرت قدس سرہ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد از رجال الغیب است ندانم از نقبا فرمودند یا نجباء وہم از بعض مخلصان حضرت ایشان مسموع گردید کہ بتقریب تربیت شیخ طاہر وشیخ نور محمد وکسر نفس ایشایان حکایت کرد کہ یکبار حضرت ایشان بدہلی تشریف آوردہ بودند وخواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ وبعض اعزہ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت رسید مولانا طاہر لاہوری وشیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین بین بخاطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند وجز معنے عبارت مذکور نمی سازند ومعنے ظاہر عبارت خود مایان رانیز میسر است پس مارا ازین استماع چہ فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف گشتہ بعتاب تمام مشار الیہما را از فیروز آباد بیرون کردند تا چار روزہا بہ ویرانہاے گشتند وشبہا آمدہ بیرون دروازہ قلعہ فیروزی میگذرانیدند تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت درآمدند حضرت ایشان فرمودند بگذراید کہ ایشان نفسہاے فربہ دارند خواجہ مذکور معروض داشتند کہ بعض حجرہاے زیر مسجد فیروزی مدتہاست کہ از سرقین وغیرہا ملوث ماندہ اگر حکم شود مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس وہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند وآن دو خردمند جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنہارا طلبداشتہ باشفاق نواختند لمؤلفہ راہ رو رنجور دل رہبر خردمند طبیب ✽ جان بر دبیمار

گر ز جان بشنود پند طبیب

شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی

آنجناب از اقصای ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم
لاهور آمده بود و بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن مالوف شد چون بدار السلطنة
آگره رسید در جوار خواجه عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجه مذکور شنودم
که گفت چون شیخ حمید را در علوم ماهر و متین دیدیم شیخ قرار داده شد که
تا در آگره باشند باهم همسایه و همنشین باشیم و صحبت کتاب درمیان آریم
روزی تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفه منکر و معترض یافتیم بیشتر
انکارش بسبب اعتقاد این طایفه بود به مسئله توحید وجود و بحضرت
ایشان مومی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین مقوله دو سه روزی گذشته بود که
حضرت ایشان از سرهند باگره تشریف آوردند و در همسایگی ما منزل گزیدند
چون شیخ حمید این خبر شنود با اضطراب تمام بخانه ما آمده گفت الحال من
ازین محله بجای دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا و رسائل من که نزد شماست
بمن بسپارید گفتیم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
برد که فلان اینجا آمده گفتیم فلان مرد صالح و عالم است اینهمه ناخوشی نا ریاست
گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روی خواهد
نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر شویم از آن مشکل تر که تاب پیش آمدن این قسم شیخان
ندارم این گفت مرخص شده بمحله دیگر رخت کشید بعد از دو سه روز برای
جزوی که مانده بود بخانه ما آمد باهم نشسته بودیم و سخن علمی میرفت که ناگاه یکی
آمد که حضرت ایشان اینک بدروازه ایستاده اند مرا حیرت آمد که چه باشد و شیخ
حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیره ایشان شدم چون در
آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمده ایم عرض کردم که کدام مسئله باشد که از

ایشان پوشیده بود فرمودند چون شما شیخ ایدا احتیاط آنست که از شما
رسیده شود بعد از ادای مسئله که آن در غایت ظهور و اشتهار بود رو بجانب
شیخ حمید کرده فرمودند که های شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند آنگاه برخاستند هرچند التماس
نمود که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره میان آید نپذیرفتند و برخاستند
بمشایعت تا بیرون دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم نه برخاسته باشند
دیدم که مشار الیه در قفای من می آید چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود ندیدم دانستم که بخانه خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد
خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت ایشان میرود و آن حضرت با وی غیر ملتفت
تا همچنان بمنزل در آمدند و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذو الیاس و
ناکس الروس ایستاده بماند بعد از مدتی او را طلبیده و با بیعت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبه نسبت بنواختند تا بحدی مغلوب شد و بخدمت و صحبت
ایشان مشغول که آشنائی با و یاد کتب خویش که با آنها تعلق تمام داشت از خاطر وی
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سرهند شدند همچنان پیاده در
خدمت ایشان میرفت خواجه عبد الرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
مشاهده این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزی یکی از اعظم امرا که در حق حضرت ایشان اعتقادی درست نداشت از
من پرسید که شما از علما و عقلای روزگارید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید
شدید گفتم ما جماعتیم از اهل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آنسرور صلی الله علیه وسلم اعتقادا و علما و عملا کامل از اکابر این
روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

ملائم حال اہل علم ست کر اہتی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیہ شیخ
حمید را گفتم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و درایت
شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
شیخ مشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او منجر بقدح
بعضے اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
توحید وجود بنہجے برو مستولی شد کہ بہر شے از اشیا عشقبازی خاص داشت
و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجاے
میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہاے وے وا ماندہ شیخ را از دیدن
او حالی عجب درگرفت و گفت یارب این چہ ادا ست باین کسوت در
آمدن و خود را چنین وا نمودن باجملہ قرب دو سال در عتبہ حضرت ایشان
بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ بہم
رسانید آنحضرت وے را اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند و این
اجازت نامہ نگاشتند ہو امابعد الحمد والصلوۃ فیقول العبد المفتقر الی
رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
الشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یحبہ
و یرضاہ لما قطع منازل السلوک و عرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ الولایۃ
بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم الطالبین المسترشدین
والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عما لا یلیق ویحفظہ عما لا ینبغی وان ثبت علی متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوۃ والتسلیمات چون سنت مشایخ است قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکنند شیخ عرض نمود کہ کفش پای مبارک مرا کافیست حسب الالتماس کفش یک پای عنایت فرمودند شیخ آنرا بر دہان گرفتہ رجع القہقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ از بست سال گذشتہ آن کفش دران دیار متبرک و مزارست واہل حاجات وارباب امراض در انجاح مشکلات وشفای علل التجامی آرند وبمرادات میرسند تا بحدی کہ احتیاج اطبا دران صوب کمترست بالجملہ شیخ از دولت آن کفش یافت انچہ یافت ؎ اگر خاکی ازین کو بر سر آید ؛ مرا بہتر ز چندین افسر آید ؛ چون وطن او در اقصای بنگالہ بود وذو العیال والاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست تا امروز دران حدود بر مسند افاضہ وافادہ است جمعی از طلبہ علوم دینی وطایفہ از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ ور اند اللہم کثر اخواننا فی الدین وسلم ایماننا بحق سید المرسلین وآلہ الطیبین واصحابہ الکاملین واتباع العالمین این مکتوب شریف کہ مشتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند ب الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ واصحابہ اجمعین احوال واوضاع فقرا اینجائی روز بروز موجب ازدیاد شکرست وہمین توقع از مادۂ دوستان دور افتادہ دارد ای عزیز درین راہ غیب الغیب مزلۃ اقدام سالکان بسیارست شرشر شریعت را در اعتقادیات وعملیات نیک نگاشتہ زندگانی فرمایند در حضور وغیبت ہمین نصیحت است مبادا غفلت واقع شود از اغلاط این راہ می نویسد منشا غلط را تعین نمایند بنظر اعتبار خواہند ملاحظہ نمود در یاد راہ جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضی

از اغلاط صوفیه آنست که هرگاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که
فی الحقیقت افضلیه آنها باجماع علما ثابت شده است و بیقین مقام این سالک دون
مقامات آن بزرگوار انست می یابد بلکه این اشتباه گاهست که نسبت بانبیا
که بهترین خلائق اند قطعا علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذا بالله
سبحانه من ذلک منشاء غلط جمعے را آنست که هر یکے از انبیا و اولیا را اولا عروج تا باسما
است که مبادی تعینات وجودی ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیا
عروج در ان اسماست و از ان اسماء الی ماشاء الله تعالی اما با وجود این عروج ماوی
و منزل هر کدام ایشان همان اسم ست که مبدا تعین وجودی اوست لهذا در
مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما یابد چه مکان طبعی این بزرگواران
در مراتب عروج همان اسماست و عروج و هبوط از ان اسما بواسطه عروض عوارض
است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلند تر واقع شود لاجرم از ان
اسما نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذا بالله سبحانه از ان که آن توهم
یقین سابق را زائل گرداند در افضلیت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولویت
اولیائے که باجماع افضل اند اشتباه پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان
است در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر از ان اسما عروجات بی نهایت
فرموده اند و بفوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما امکنه طبعیه عروجی ایشان
ست و او را نیز در انجا مکانے طبعی هست که ادون آن اسماست و ازین
آنها چه فضلیه هر شخصے باعتبار اقدمیه اسم اوست که مبدا تعین او گشته است
ازین قبیل است آنچه از بعضے از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات
عروج برزخیه کبرے را حائل نیابد و بی واسطه او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میسر شوند
که رابعه نیز ازین جماعه است این جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبدا

تعین برزخیه کبری ست فوق گذشته اند توهم کرده که برزخیه کبری را درمیان
حایل نمانده است و از برزخیه کبری حضرت رسالت خاتمیة علیه و علی آله
الصلواة والسلام مراد گرفته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشاء
آن غلط بمعنی دیگر آنکه چون سیر سالک در اسمی واقع شود که مبدأ تعین اوست و
آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چه جامعیت ایشان بواسطه جامعیت
همان اسم ست پس ناچار درین ضمن اسمائیکه مبادی تعینات مشایخ دیگرست بطریق
اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از هر یکی گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و
توهم فوقیه خود پیدا خواهد کرد و فهمیده اند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از انها
گذشته نموذجی ست از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون درین
مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزا خود می انگارد لاجرم توهم اولویة خود پیدا
می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از غلبه سکر فهمیده اند
که ارفعیة لوای او از لوای محمد نیست علیه و علی آله الصلواة والسلام بلکه از نموذج
لوای اوست علیه السلام که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین
قبیل ست آنچه گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و ما فیه در زاویه قلب
عارف نهند هیچ محسوس نشود و اینجا نیز اشتباه از نموذج بحقیقت ست و الا
عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار
و چه مقدار ظهوری که در عرش ست عشر عشیر ازان در قلب نیست اگرچه قلب
عارف باشد رویة اخروی بظهور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بمثالی واضح
گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک ست هرگاه نظر بر جامعیت خود افتد
و عناصر و افلاک را اجزا خود بیند و چون این دید غایت آید دور نباشد که بگوید
که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر درینوقت عاقلان می فهمند که

عظمت و کلانی او از اجزاء خود ست و کرهٔ زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء
او نیستند انموذجات اینها را اجزاے آن ساخته اند و کلانی او از ان انموذجات آمد
که اجزاے او اند نه از حقیقت کرهٔ ارضی و سماوی و بهمین اشتباه انموذج شے بحقیقت
شئ صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع ست از جمع الٰهی چه جمع محمدی
مشتمل ست بر حقائق کونی و الٰهی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبه
الوهیت ست و انموذجی ست از انموذجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه
بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ
مقداری نیست ما للتراب و رب الارباب و هم درینمقام که سیر سالک در اسمی که رب او
واقع شود گاه هست که پندارد که بعضے از اکابر که بیقین ازوے افضل اند بتوسط او
بعضے از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام
سالکانست عیاذا بالله سبحانه که باین گمان خود را افضل داند و بخسارت ابدی پیوندد
و چه عجب و کدام افضلیت اگر بادشاه عظیم الشان و تمام السلطان در تصرف
زمیندارے که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین واسعات از مقامات
برسد و بتوسل آن فتح بعضے مواضع نماید غایة ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزی نیست
که خارج مبحث ست چه سر حجام و حائک بعضے از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذوفنون
و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج انچه معتبر ست فضل کلی
است که عالم و حکیم را ثابت ست این درویش را نیز ازین اشتباهات بسیار واقع
شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشے گشته و تا مدتها این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر موے تذبذب
نرفت و در اعتقاد مجمع علیه فتورے راه نیافت لله سبحانه الحمد والمنه علی ذلک
و علی جمیع نعمائه و انچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف میکرد و مجملاً اینقدر رسید انست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع به فضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب
الهی ست جل سلطانه و این زیادتی دران قرب ست پس جزئی چون باشد
اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثورا میگشت و هیچ اعتبار نداشت
بلکه بتوبه و استغفار و انابت التجا می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم
کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سر موئی منکشف
نگردد روزی این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین
توهمات مسائلت فرمایند و غلبه این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع
را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و
معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانه در رسید و حقیقت معامله
را کما ینبغی وانمود و عنایت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات
والسلام که رحمت عالمیان ست درینوقت ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود
و معلوم گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلی ست اما این قرب که ترا حاصل
شده است قرب ظلی ست از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص باسمی ست که
رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی اینمقام را بر نهجی منکشف
گردانیدند که جائی ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضی
از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
بود و منتشر گشته خواست که منشاء اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جل شانه لائح
گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را استشهار توبه در کار ست تا مردم
از آن علوم خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید نیفتند تا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این گلها بسیاری شگفد جمع را بهدایت می برد و جمعے رہنمونی سیفر بایدار والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که میفرمودند که اکثر ازگروهای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند وراه راست راگم کرده منشا آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام بارسانیده غلطها کرده اند وبضلالت رفته والسلام انتهی مکتوبه الشریف راقم ایحروف گوید که حضرت ایشان در رقیمه که بحضرت مخدوم زاده کلان قدس سره هم درین معنی نوشته اند که ذکریافت آنجا معامله عروج سالک را از همارمبادی تعینات بزرگان بمثالے واضح گردانیده اند وآن اینست که رقم نموده اند ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزاے ارضی واجزاے ناری ست وقتیکه دخان صعود نماید اجزاے ارضی بمصاحبت اجزاے ناری بالا خواهند رفت وبحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان قوی باشد عروج او تاکرهٔ نار متحقق میشود و درین صعود اجزاے ارضی بمقامات اجزاے آبی واجزاے هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید وازانجا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزاے ارضی بلند تر ست از مرتبه اجزاے آبی واجزاے هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات وبعد از وصول به کرهٔ نار چون آن اجزاے ارضی هبوط نمایند وبمرکز طبیعی خود رسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب وهوا خواهد بود پس در

ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسر ست که آن قاسر افراط حرارت محبت ست وقوة جذب عشق د باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست امّا اگر در ابتدا این توهم پیدا شود وخود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است ومبتدی ومتوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که تعمر کرده

اکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا اشتباه ظل شئے ست بنفس شئے اللهم ارنا حقائق الاشیاء کماهی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمته سید الاولین والاخرین علیه وعلی آله وصحبته الصلوٰة والتسلیمات اتمها واکملها

شیخ مزمل رحمه الله تعالیٰ وی نیز از قدمای اصحاب حضرت ایشان ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بخدمات حضور عالی اقدام می نمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن اخلاق ومکارم اوصاف بے نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ مشار الیه از یمن تربیت آنحضرت آنیست که حضرت ایشان در عرضه داشتے بحضرت خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را گم می یابد وصفات را از اصل می بیند ومطلق را در همه جا می یابد واشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه هیچ نے یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالهاے فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانده وبزواید وفوائد رسید بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بمخلص نوشته اند مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد وخود را بایشان باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شمارا مغتنم است وامثال این عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر انتهی از خلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے شیخ مذکور ببعضے از جبال ومفاوز آنحدود بسیر رفته بود ناگاه جهت گرفتن جانورے بلب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد وازین قضیه هیچ کس را اطلاع نبود وحضرت ایشان را که آن دم در سرهند تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده بیشود که شیخ مزمل در جاے هولناک افتاده ودست وپای میزند که از ان

بر آید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان
و درویشان گردید و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحرائیان
که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد و آن جماعه آمده شیخ را برا سپها از آن
مغاک بر آوردند شیخ مذکور در حدود هزار و بیست و شش بآخرة شتافت حضرت
ایشان از فوت او اظهار تالم نمودند و ویرا بفاتحه و دعا یاد و شاد فرمودند رحمه الله
تعالی شیخ طاهر بدخشی سلّمه الله تعالی وے در اوائل از عسکریان
بود در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکے از قلاع بود و در راه آن سفر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفاے و اصحاب دیگر رضی الله
عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آن سرور ویرا فرموده اند که بعد از انقضاے
این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
بامر آن سرور صلی الله علیه وسلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
بر آمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت از آن سفر چون عسکر بجزیره از
خارستان و اشجار رستان رسید وے از مرکب پیاده شده در آن در آمد
خادمش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتے انتظار کشید چون اثرے
ندید بمنزل رفت و چند آنکه آشنایانش تجسس نمودند چیزے نیافتند و
دران جزائر بدهقانے ملاقی شد لباسهاے خود بوی داد و پلاسے از وی بستد
و در پوشید و بصحبت درویشان آن حدود رسید چون نزد متعلقان او حیات
و ممات او مجهول بود به نیت آنکه اهلیه خود را مطلق العنان گرداند بخانه شد و بزن
خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا رائے تو بر چیست آن شیرزن گفت
من نیز موافقت کرده ام و ژنده در پوشید و عصا بگرفت و کمر در بست و با شوهر
رفیق الطریق گشته بخدمت یکے از مشائخ آن حدود که از صاحب دلان بود

رسید وے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد بجدود دہلی و
لاہورش اشارت کرد چون ازین طریقۂ علیہ دران ایام صیت حضرت ما
مصرعہ خواجہ فانی زخود و باقی بحق * قدس اللہ تعالے سرہٗ آفتاب جہانتاب
بود وسامعہ افروز طلاب اخرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
او چند روز آنحضرت بسرائے باقی رحلت فرمودہ بودند حیران بماند بذا مانت
محرمے لائے توفیق وی را بحضرت ایشان ما رضی اللہ عنہ کہ جانشین بزرگ
حضرت خواجہ بودند دلالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
مشرف شد و آن آستانہ علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم کہ
مدتہا در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے اللہ
علیہ وسلم مشاہد می بود گویند از انجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح ست بعضی احوال
و مکاشفات خود را بآن شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند
و گاہ در استماع معارف بلند نوعے آرے ولی بر زبان میراند و سر می جنبانند کہ
حضرت ایشان بطیب سفر بودند بدان ماند کہ این اسرار بر مولانا ظاہر وارد شدہ
و ما محرم آنیم بالجملہ بعد از تجلی بزاور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
اجازت تعلیم طریقت دادہ بجونپور فرستادند لیکن وے بنیتی کہ او داوند در
گفتگو و نشست و برخاست شیوہ گرفتہ کہ جمعے او را از ملامتیہ میدانند و طلاب
را نورے ازین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در اجمیر تشریف
داشتند و راقم در خدمت بود عریضہ مولانا رسید کہ دران مرقوم بود طلابان
را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مرے سادہ دل است
ملاک امر محافظہ احوال و فکر کار و غم ایمان و بال خود ست درین ضمن ہر کرا حق
سبحانہ برساند و بتعلیم و تربیت او مامور گرداند حسب الامر خالصا لوجہ اللہ

بدان باید پرداخت و نیز برای انجذاب دلهای طلاب وضعی که ملامت را انجا
راه نبود اختیار باید نمود و ایضاً حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بعضی
نیز نگاشته اند که مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گروهی
ضلالت جمعی را راه حق جل و علا رهنمونی نمایند و خود هم باتفاق طالبان
مشغولی کنند و ترقیات نمایند این شتر را نیک نگاهداشته سعی
کنند که بقایای هستی خود را بر دهند و کوشش نمایند که مسترشدان
نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در توهم کمال و تکمیل اندازد و
از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتهی و این مکتوب عزیز والا که بطریق
اجمال آئینه جمال احوال حضرت ایشان است قدس الله سره نیز از ان حضرت
بسولانا صدور یافته الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
واله الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار
و تضرع و التجا و ادای وظائف عبودیه و محافظت حدود شرعیه و متابعت
سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و تصحیح نیات و تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و دیه عیوب و مشاهده استیلای ذنوب و خوف
انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیات خود را اگرچه اندک بود و ترسان و لرزان بودن از شهرت و
قبول خلق قال علیه الصلوة والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع
فی دین او دنیا الا من عصمه الله و متهم داشتن افعال ذنیات اگرچه مثل فلق
صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشد اعتماد
نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج
شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه این قسم تائید گاه است که از کافر و

فاجر هم آید قال علیه الصلواة والسلام ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفاجر
مریدے که بطلب آید وارادهٔ مشغولی نماید آنرا در رنگ بیر و شیر باید دانست
و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی و استدراج او نمایند و اگر مرضا و رقدوم
مرید در خود فرحے و سرورے یابند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن ندامت
و استغفار چندان نمائید که اثرے ازان سرور نماند بلکه بجاے آن فرح
حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند که طمعے در مال مرید و توقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید ست و باعث خرابی هر چه آنجا همه دین
خالص میطلبد الا لله الدین الخالص شرک را دران حضرت هیچ وجه گنجائش نیست
و بدانید که هر ظلمتے و کدورتے که بر دل طارے گردد ازاله آن بتوبه و استغفار
و ندامت و التجا باهل وجوه میسر ست مگر ظلمت و کدورتے که از راه محبت
دنیاے دنی بر دل طارے شود که منغص میگرداند و تنجس میسازد و در ازاله
آن تعسیر تمام ست و تعذر بر کمال صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم
حب الدنیا راس کل خطیئة نجانا الله سبحانه واياكم عن محبة الدنيا وارباب‌ها
والاختلاط بهم والمصاحبة معهم فانها سم قاتل و مرض هالک و بلاء عظیم و داء
عمیم اخوے ارشد شیخ حمید ما حسن وجوه مترو و آن حدود انداستماع
سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند البلاغ عند التلاقی مولانا
یوسف سمرقندی سلمه الله تعالی وے نیز از اصحاب صاحب
نسبت حضرت خواجه باقی بالله بود و از فضائل بهره تمام داشت و کان
حسن الاخلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجه ملتزم آستان حضرت
ایشان شد و در خدمت ایشان به هند رفت و چندے گاه آنجا گذرانید
و از برکات انظار میمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوکه

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنجه نمودند
بتضرع و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظرے و
و توجهی فرمایند که از مقصد اقصے چیزے یابد حضرت ایشان را بر نیازمندی
او دل بخشاد و متوجه شدند بعد از لمحه سر برداشتند و فرمودند هان
مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت الحمد لله آنچه دل
طالب او بوده جلوه گر شد این بگفت و بعد از ان جان بجانان سپرد رحمه الله
سبحانه مولانا احمد برکے رحمه الله تعالی برک بلده ایست میان
کابل و قندهار آنجناب از علماء آن بلده بود تاجرے از دوستان و
هم شهریان او که بهندوستان آمده بود و بشرف آستان بوسی حضرت
ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن بازگشته بود جزوے از مکاتیب
بلند آنحضرت با خود برده مولانا از وے احوال اکابر هند پرسید و
ثناے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت و اوراقے چند نیز از مقولات
ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعه آن نموده از حسن درایت و آثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال بے پرده بی هیچ اهمال متوجه بلده شریفه
سرهند شد چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیه باخلاص
و آداب و خدمات تمام بسر برده از یمن و برکت صدق ارادت و قبول
خدمت بلکه بمحض عنایت بدرجه کمال و اکمال در مدت یک هفته که در حضرت
علیه بسر برده سرافراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
دادند رجعت نموده حسب الامر باین کار شگرف پرداخت و در هر چندگاه
بزبان قلم احوال خود و مسترشدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
مستسعد میگشت چنانکه از مکاتیبے که بنام او گردیده معلوم گردد و درکی

از مکاتیب که حضرت ایشان بوے مرسل داشته اند چنین بر نگاشته اند ب هم کوروزے
توجهی بجانب شما نموده آمد دید که مردم آن نواحی بجانب شما می دوند والتجا بشما
می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود را بشما مربوط
داشته لله الحمد والمنة علی ذلک ظهور این معامله را از جمله واقعات نه انگارند
که از مظان ریب و اشتباه باشد بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند و
ایضاً در مکتوب دیگر چنین بوے رقم فرموده اند از عدم اطلاع کما ینبغی باحوال
خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصلاے خود ندانند
احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی ست احوال شماست که بطریق
انعکاس در یاران ظاهر گشته اما آنکه از حال آن یار خود نوشته اند که شش ماه
است او را ترقی واقع شده انچه در غیبت و بی شعورے میدید از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در
شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه
هیچ نه بیند و از ماسوے او سبحانه در مدار اندیشه او هیچ نماند نه آنکه اشیا را
غیر او تعالی نه بیند و بعنوان ماسوے نداند این خود کثرت بینے ست بلکه
غیر او را سبحانه نه بیند و نه داند این حالت معبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راه و بدون خرط القتاد ۔ هیچ کس را تا نگردد او فنا
نیست ره در بارگاه کبریا ۔ و نیز حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس
در مکتوبے که بشیخ یوسف برکی نگاشته اند بتقریب آن معرفت شهودے
که بمرایاے کثرت تعلق دارد و لذت بخش و شهود تنزیهی که زو تجهل و فکر
دار دار التذاذ بعید است و بی مدد شیخ مقتدا این راه رفتن متعذر نوشته
اند که مولانا احمد برکی که عوام او را از علماء ظاهر میدانند و او نیز علم باحوال خود

[illegible] یاران خود و تکرار و سر کشش آنست که باطن او متوجه شهود و تنزیهی است که مولاطن جهل [illegible] ست و ایمان او در رنگ علما بغیب ست باطن او از بلند نوبت التفات شهود کثرت آمیز نکرده است و ظاهر او بتنزیهات صوفیه مفتون و مغرور نگشته و جود شریف او دران نواحی مغتنم ست ایخالت را که شما از حصول آن خبر داده اید مولا دیری ست که بآن حال متحقق ست علم او و [illegible] و تقییر [illegible] آن بقعه بوجود مولاناست عجب ست که بر اهل کشف آن نواحی چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود انبیاء ظاهر و باهر ست انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا در صد و هزار و بست و [illegible] سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحه و ادعیه کثیره روح او را شاد کرده اند و دیده شد که هرگاه مذکور مولانا شد مدحت او نموده باد عطا تمام او را یاد کردند و بیاران مولانا نوشتند عزای مغفرت مولانا احمد علیه الرحمه مینماید وجود شریف مولانا درینوقت مر مسلمانان را آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالی وی از قدمای اصحاب حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از وی شنودم که گفت چون طلب این معنی در من پیدا شد اکثر مشائخ وقت را که قریب بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک گشایشی دست نداد تا در یکی از جمعات در آگره در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم را با نحضرت انجذابی پیدا گشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم ذکر نمودم باجابت رسید مدتها دران آستان بسر بردم اما از پستی استعداد مرا فتحی نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد ازین معنی حیران و گریان می بودم

تا ماه مبارک رمضان سنه آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت
طشت و آفتابه بمن بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
من غساله را گوشه پرده بتمام درکشیدم آن آب شراب مستی افزای من شد که
نوشیدن همان بود و گشایشی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین
توجه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
وجمعی از طلاب را الفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات
صفاتیه بهره تمام گرفته نیز ازین عریضه مولانا که بآن حضرت نوشته هویدا میگردد
بب هو عرضه داشت کمترین خاکروبان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض
خادمان آن آستان میرساند غریب نوازا قدوه ورا از صدقه بندگان آن درگاه
احوال و اوضاع حسب الدعا مخلصان ست همیشه بتجلیات مشرف میگردد
و در هر تجلی فنای خاص حاصل میشود میداند که در این تجلی تجلی نخواهد بود و ازین
تجلیات بی نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده است
از راه تفصیل مطلوب رسیدن بسی دشوار است رجا از درگاه آن قبله
حقیقی آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت بر داشته اند و باحوال ایی
مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد و الحال نیز بتوجه خاص الخاص
چنان سرافراز گردانند که بغایة الغایت برسد. و از منقصت وا رهد و از مراد
خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظراً هیچ چیز بوقوع
نیاید و این بتوجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید که ازین
دریای رحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را باخلاص
و محبت خود در آمیخ دارند که متضمن جمیع سعادات است سایه تربیت ایشان بر مفارق

جمیع انام الی یوم القیام ممدود باد بالنبی و آله الامجاد انتهی مولانا وظایف یومی
و لیلی حضرت ایشان قدس الله سره باشاره و تائید حضرات مخدوم زادهای
کبار سلمهم الله تعالی جمع کرده و آنجا می نویسد که چون از حضرت ایشان بجمع وظایف
اجازة خواستم فرمودند که علمی که شایان اقتداست عمل آنسرورست صلی الله علیه
وسلم بکتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا اخذ نمود معروض داشته شد
که عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سید انس و جان ست علیه الصلوٰة
والسلام فرمودند چنان کنند امانیک ملاحظه نمایند که هرچه موافق نسبت
باشد قولی و فعلی آنرا در عمل آرید و هرچه نه چنانست موقوف دارید مولانا
در سال هزار و سی و هشت قبیل این تحریر بآخرت شتافت رحمه الله مولانا
محمد صدیق کشمی سلمه الله تعالی وی از کشم بدخشان ست در عنفوان
جوانی بهندوستان آمده از انجا که بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا
عبدالرحیم مشتهر بخانخانان اختیار نمود که خان مذکور مغفور را باین طایفه سری بود
کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجه خالی ز خود باقی بحق
قدس الله سره الاقدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت انابت نمود و ذکر
این سلسله بر داشت گویند حضرت خواجه قدس سره رامکرر تعریف استعداد
و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشته بود از وی شنودم که گفت صباح عیدی
باچند تن از درویشان ببستان حضرت رضی الله عنهم رفتیم ایشان از منزل
شریف شیشهٔ گلاب بر کف رسیدند و میان حاضران مرا بالباس جدید
و جامه مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ؎ ز دامان تو هر رشح گلابی * زند بر روی
بخت خفته آبی * اما مولانا مذکور در زمان حضرت خواجه بنابر اقتضای جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی بهمگی خوشنیار است خود را با نحضرت سپرده راهی به
نسبت خاصه آن بزرگواران برد و ملتزم مشرف صحبت و خدمت ایشان شد تا
رسید بجایی که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال او چنین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشته اند و از اسم جزئی با اسم کلی ملحق شده اند مع ذلک نظر تفوق دارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و همت حضرت ایشان
بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده سابقا بدهلی مراجعت
نمود چون وابستگان وی درین کثیر بود و زاد راه قلیل محنتهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است که دفترات شریفه مبدأ
و معاد را که حضرت ایشان در بیاضه خاصه برنگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرده
نیز در دفاتر مکتوب بنام وی مکاتیب کثیر ست و برا بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این لحظه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که بمحبت و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا وقتش خوش باد وی بعلوم و معارف
حضرت ایشان رضی الله عنه آشنائی تمام دارد شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شیشه
گر ما چین را که تعبیر تمام ست از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
خسرو شیرین از انجاست این چند بیت که مناسب حال راقم حروف ست

ب بتنهائی چنین میل دلم چیست ✻ ازین تنها نشستن حاصلم چیست ✻ گم

امن در سگی عذر باشم ٭ بدین عذر از خلائق دور باشم ٭ غلط گفته اگر سگ داند این راز ٭
که خود را کرده ام نسبت باو باز ٭ زننگ این سخن افغان بر آرد ٭ که بد عهدی ز ما خود را شمارد ٭
سگان خواجه و صاحب خود را شناسند ٭ بسے از ناشناسا گر هراسند ٭ نه خود را می شناسد بی خدا را ٭ چرا
بدنام سازد نسل ما را ٭ درین مدت که عمر من بسر شد ٭ نه از کفرم نه از دینم خبر شد ٭ ندانم بر چه ملت زیستم من ٭
نه سگ نه آدمی پس کیستم من ٭ و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و ورجات
کمال آنجناب ست بسیار بظهور آمده است از انجمله این عریضه که بخدمت حضرت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا و
مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوٰة مدخلنا بها فی حفظ عنایتک عرضداشت
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
خادمان درگاه مرادبخش ست عرضه میدارد که اگر چند دیر پیست که از دست
رفته و از پا افتاده ولیکن بامداد شوق گاه گاه حرکة المذبوح نموده خود را فرایاد
صاحبان دین و دنیا میدهد آری از عنایت بی غایت آن قبله آگاه دلان همیشه
بنعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد از ریزهٔ آن خوان
عظیم الشان مرزوق ست هرچند از کار رفته است ولیکن هیچ و بیچ و زمزمه دارد
چنانچه ازانجا به تحریر میرسد ٭ خوشوقت آن دلے که بکارے رسیده است ٭
خوش روز و شب روی که بیارے رسیده است ٭ از فرق تا قدم همه عطر عجب
مدار ٭ دستم بچین زلف نگارے رسیده است ٭ خوش روزگار عیش هدایت که در
خزان ٭ نخلش بتازه رنگ بهارے رسیده است ٭ و چند بیت در ایام ضعف
صعب که روے داده بود گفته شد آنرا نیز بخدمت عالی معروض میدارد
طلوع شمس من از وجه جهت عالیست ٭ توجه دلم از رتبه صفت عالیست ٭
مرا نظر بجمالی ست بے حجاب نقاب ٭ فضای آن نظر از دید منقصت عالیست ٭

چه دست رو بگو تا هم زنی که نشناسی ؎ حقیقت کنی گمان ز معرفت عالیست ؎
بعلم خویش چه نازی بسوی من می ناز ؎ که شان جهل من از طور معرفت عالیست ؎
قبله اعم سلامت از آنچه مقصد ست چون نیک در می نگرد دست الفاظ را
بدامان معانی رسائی نمی بیند دریغا آن سخنهائی که داند گفت نتواند مولانای
مذکور باین بر حکایت کرد که درویشی زنده پوشی که آثار ذوق و وجدان و آزادگی و
تفرید از وی هویدا بود بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی
حضرت ایشان بردم گفت از ایشان هیچ خارقی عظیمی دیده بگو من آنچه دیده بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیده ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسرهند آمدم
از شب پاسی گذشته بود که بشهر در آمدم گفتم درین وقت چه مصدع خادمان
ایشان گردم بیکی از مساجد در آمدم همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بخانه خود برد و مهربانی نمود و در اثنای پرس و جو ها من از احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرد مرا
غیرت فرو گرفت مکدر گشتم بباطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
در آمدند شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بآن شمشیر پاره پاره کردند و بیرون
رفتند من از مشاهده این معامله وحشتی که یافته بودم با اضطراب بر عقب
ایشان حیران بر آمدم و ایشان را ندیدم باز بآن خانه نتوانستم رفت و
ندانستم که آن چه بود علی الصبح که بملازمت ایشان مشرف شدم و همچنان
در رعشه و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیده و تبسم نمودند و فرمودند
ها سرّ باللیل لم یذکر فی النهار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفته ام
شیخ عبد الحی سلمه الله تعالی که از حضار شادمان ست که از

بلاد اصفهانیان ست و خداوند مسکنت و خموشی و از فضیلت بهره ور سالها
ملتزم آستانهٔ علیاے حضرت ایشان نور الله مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضر
شامل حال او تا دید آنچه دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار
احوال که آن معارف ترجمان آن بوده او را بهر یار سید و دفتر ثانی مکتوبات
عالیات را باشارت و تائید حضرت مخدوم زاده معصوم نام معصوم گرد اسلمه الله
تعالے فراهم آورده و در دفاتر مسکوت مکتوبات مکاتیب متعدده بنام
اوست حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر پٹنه فرستادند
در کنار آن شهر خدمت شیخ نور مذکور با غربت و مسکنت و با فاده و افاضه
طالبان میگذرانند و در میان شهر شیخ عبد الحی بشیوهٔ پسندیده در تمکین و
صفا بسر مے برد و شرف ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشته اند که وجود
این دو عزیز یعنے مولانا ے مذکور و شیخ نور محمد در ان یک شهر همچون قران السعدین
هست و در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبد الحی چنین خبر داده اند که شیخ
عبد الحی هم شهرے شماست و بجوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه
است و چیز هاے ضروریه این راه نزد او موجود هست ملاقات او بیاران فقیر افتاد
را غنیمت ست که تو آمده است و چیز هاے تو آورده هست از فنا و بقائیکه داو نشان
و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماوراے فنا و بقای معارف و از گذشت
جذبه و سلوک مقر نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را و آنجاگذرگاه است
بیشترے از معارف غریبه مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن استفسار
نموده دریافته است والله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
رحمه الله تعالے وی را قدیم از ان خوانند که بعد از وی یار محمد دیگر
که جامع مکاتیب دفتر اوّل ست با ستان حضرت ایشان رسید

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمه را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدمای
اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النهار ست نسبت و حضور این بزرگان
از جبهت او پدیدار و کثیر السکوت والمراقبه و حسن الوجه ست روزی باین فقیر
گفت که من از حسن جبهه و بزرگی لحیه خود بسیار شاکرم که چون ببازارها میگذرم
هر کسیکه از عوام حرامی بیند ناچار درود میفرستد آنجناب بفقر و غربت تمام
متوجه طواف بیت الحرام و روضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت از آن
سفر کثیر البرکت در خلوتی براقم گفت در محل بیابانی در هودجی که برای آن سرور
صلی الله علیه وسلم آراسته بودند آنحضرت را صلی الله علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام بانور و آراستگی
هرچه تمام تر دیدم و از لذت و حلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان و
پای کوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضی عربان میگفتند هذا نعم مجنون
در زبان حال من بمضمون این بیت تو ناطق بود ؎ گر این لیلی از خیمه بیرون شود
بسا کوه و صحرا که مجنون شود ؎ حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را بعد از
اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند هو مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا
یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی
بذروه کمال و تکمیل رساناد بحرمة النبی المختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز هست یا نه بدانید که این قسم امر
درین راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تجلی صوریست که
صاحب معامله آن صورت تجلی را حق می انگارد تعالی شانه سخن همانست
که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک خیالات

تربیۃ اطفال الطریقۃ دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کردہ شدہ
است درین باب بعضے فوائد نوشتہ میشود بگوش ہوش استماع نمودہ بعمل خواہند
در آورد بدانند کہ چون طالبے بارادۃ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار
باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
کہ در آمدن مرید فرحے و سرورے پیدا شود باید کہ درین باب راہ التجا و تضرع
اختیار نمودہ استخارہا متعددی نمایند تا آنکہ یقین پیوندد کہ طریقہ را باید گفت
و استدراج و خرابی مراد نیست زیراکہ در بندہای حق سبحانہ تصرف کردن و
دقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ مجوز نیست
کریمہ لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت بدین معنی دارد عزیزے
فوت کرد خطاب آمد کہ تو ئی کہ زرہ پوشیدہ بودے و درین من بر بندہای
من گفت بلے فرمود ہیلا و تکلمت علی رائی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
کہ بشما و دیگران راکردہ شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
علم بمرضی او تعالے ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازۃ مطلق کردہ شود
تا ورود آن وقت شرائط را بایک مرعی دارند خیر شرط ست و بمیر ہم این معنی را
نوشتہ است از انجا نیز معلوم خواہند نمود بالجملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد
واز تنگی شرائط وا رہند والسلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالی از عزیز
ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
شدہ بود در یکی از عرائض حضرت ایشان بان خواجہ عالیشان از احوال او چنین
رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبہ استغراق و استہلاک
است و از جمیع مقامات جذبہ بفوق قدم نہادہ و صفات را کہ اول از اصل میدید
حالا با وجود آن صفات را از خود جدا میبیند و خود را ازان نور در طرف

دیگر مے یابد و نیز درین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان مے نماید کہ مولانا قاسم علی را
از مقام تکمیل نصیبے ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز ازان مقام نصیبے
معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذہ مولانا احمد برکی بود بآستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہا
یافت و بوطن مالوف شتافت در صحبت مولانائے مذکور میگذرانند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شمارا میل سفرے شود نائب مناب
شما اوست التفات و توجہ در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند کہ از
تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زود تر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او غنیمت
بود و ہم در حق شما رزقنا اللہ و رزقکم الاستقامۃ انتہی بعد ازین مقولہ بمدتے
قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعی دارند و در
طریقہ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور نرود و یاران جمع شدہ بنشینند و دیگر فانی
باشند تا اثر صحبت ظاہر شود این فقیر قلیل ازین بر سبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضا را
این سفر مراد بودہ است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متابعت این
امر یا ہم این معنے بر بعضے یاران گران نیاید کہ باختیار ما و ایشان نیست انقیاد
لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را ازان نسبت شرکت ست
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند ہرچند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

بالجملہ حسب الامر سر حلقۂ یاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و بافادہ و افاضہ پرداخت وشیوۂ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت و بمراقبت و مجاہدت و رفع بدعت ہمت گماشت تا ترقیات نمود و بمقامات رفیعہ رسید چنانکہ از عرایض او کہ بآستان حضرت ایشان مے آمد علو حال او معلوم میگردید در یکے از عرائض بعضے اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ برآنہا چسپیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفے کہ این بے بضاعت را تسلی میدہد معارف شرعیہ است گویا ہر حکمے از احکام شرعیہ دریچہ ایست کہ بوصول آن بشہر مقصود و نشانہ است از ان شاہ بی نشان و ہمین بیت نصب العین ست کہ ٥ ما بشہر میرویم عزم تماشا گر است ٭ ما بر او میرویم گر ہمہ عالم ور است حضرت ایشان را آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند بکہ اعتراض شما از نافہمیدگی است زنہار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ بترسید مدعیان این وقت ظاہر اشمار ا در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما انچہ مقرر مرقوم ست ولا بد راہ آنجا سخن گفتن نامناسب ست و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ این رابر فنا بسیار اصل ست و بس عالی و امید واری بحبس مطالعہ این معرفت محظوظ ساخت و نا ملایمت اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود رساند انتہی در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود ذیر عریضہ شیخ حسن رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود در رفع بدع سخن راندہ حضرت ایشان عریضہ او را بفقیر سپردند تا دقتیکہ مرضے بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی برنگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ حالیہا آن عریضہ را گم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوے نوشتند

که آن مکتوب صد پنجم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الهادی بداوانی
وی نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سره بوده که حوالهٔ تربیت آنها بحضرت ایشان
نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بهرها یافته واز
فضل بهره ورست و از انکسار و افتقار نصیب دو عریضه که حضرت ایشان بجناب
پیر بزرگوار خود نوشته اند واز ترقیات مستر شدان مذکور ساخته آنجا مذکورست که مولانا
عبد الهادی حضور باستغراق در نقطه فوق پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه
جل شانه را از اشیا بصفت تنزیه می بینم و افعال را هم از وتعالے میدانم انتهی بعد
از آن که مدتها در خدمت حضرت ایشان گذرانده بترقیات وحصول کمالات رسید
وباجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقا ویرا بیکی از مشایخ
اتفاق صحبت افتاده بود و مشرب توحید خیالی روے داده تا در وقائع ویرا
باین آستان دلالت فرمودند نخست مصحوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
حضرت ایشان بوے نوشتند که این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه
را بسیار دست میدهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن می نمایند وصل کو ونهایت
کدام و امثال آن بسیار بر نگاشته اند وبهمت بلند واحوال ارجمند ترغیب نمودند
وی به نیاز تمام وبعطش شوق و و محبت هرچه حاصل کرده بود از آن تهی شده
بخدمت عالیه شتافت وچند گاه گذرانده ونسبتهای اصیل عالی دید اجازت
یافت و بجلندر که از قراے آن حدود ست اقامت نمود بعد از چند گاه بآستان
میرسید و در ایام مهاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود وجوابهامی یافت کما یفهم
من المکتوبات الشریفه یکبار بخدمت شریف رسیده بود دیده شد که هنگام
وداع فریاد وگریه هاى بے طاقتانه کرد وحضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند که
شیخ یوسف بما نزدیک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند وتحقیق

آن اطلاع یافتند و بیعاد باز آمدن بخانه رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص ست
سید محب الله مانکپوری از علوم دینی بهره ٔ وافر داشت بخدمت
قدوة المشایخ شیخ محمد بن فضل الله برهانپوری قدس سره رسیده بود و
خدمتها بجا آورده ومدتی آنجا بسر برده تا آنکه اجازة و خلافت ارشاد رسیده
بود و بعد ازان در برهان پور بخدمت مرشدی میر محمد نعمان رسیده بود و از
ایشان ذکر این طریقه علیه گرفته بود چون دران مجلس همیشه ثنای حضرت ایشان
قدس سره مذکور میشده و مکتوبات شریفه آنحضرت درمیان بود وی را شوق
خدمت و رویت آنحضرت قدس سره العزیز بآن عتبه علیه برد و مدتها آنجا گذرانید
و بهرها یافت تا در مکتوبی که حضرت ایشان رضی الله عنه بجناب سید سلمه الله
نوشته بودند مرقوم بود که سید محب الله نسیان ماسوی و بعض درجات
فنا رسید او را اجازت گونه داده به مانکپور فرستادیم بعد از چند گاه وی از اذیه
اهل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود و یکبار حضرت ایشان بوی نوشتند
ب هو از تحمل ایذای خلق چاره نبود از صبر بر جفای اقارب گذر نه
قال الله تعالى آمرا لحبيبه عليه وعلى آله الصلوة والسلام فاصبر كما صبر اولوا العزم
من الرسل ولا تستعجل لهم مگر که در سکونت انتقام ست همین ایذا و جفا ست و شما در
مقام فرا رید زان نمک آری شکر پرورده تاب نمک ندارد چه توان کرد
هر که عاشق گشت اگرچه نازنین عالم ست ناز کی کی راست آید بارهی باید
کشید انتهی چون وی درباره اجازة انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
ایشان بوی نوشتند که امشب بنظر درآمد گویا رخصت شما را از مانکپور
کشیده بالهٰ آباد برده اند هم آنجا ویرانه اختیار کنید و اوقات را بذکر الٰهی جل
سلطانه معمور دارید و به هیچ کس کار نداشته باشید و جمیع مرادات را بنگر این

کلمہ طیبہ از ساخت سینہ برآرید تا مقصود و مطلوب جز یکے نباشد اگر دل از ذکر
گفتن ماندہ شود بزبان بگویند بشرط خفا کہ جہر درین طریق ممنوع ست باقی وش
واوضاع طریق را معلوم کردہ آمدہ تا توانید راہ تقلید را از دست ندہید کہ تقلید شیخ
طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرہاست زیادہ چہ نویسید والسلام
علی من اتبع الہدی و لازم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات
انہی سید مشار الیہ وقتیکہ در آستان حضرت ایشان بود روزے از حجرہ
خاص کاغذے یافت کہ در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود کہ گویند
بران معرفت جز حضرت مخدوم زادہ بزرگ قدس سرہ کسے مطلع نبود سید
التماس نمود کہ این معرفت بنام وے باشد بعز اجابت رسید آن اینست
بدان ارشدک اللہ تعالیٰ مدتہا کہ سیر در ظلال داشت وصول الظل عین حصول
می یافت حالا کہ وصول باصل میسر شدہ است حصول جز ظل ندارد و کالمرأۃ الکائنۃ
فی ید الشخص الواصلۃ الیہ لا نصیب لہا من الشخص الا ظلہ فافہم فان کلامنا اشارۃ بدانید
عبارت مناسب بیان طریق کہ بطریق رمز و اشارہ تحریر یافتہ بود مناسب این مقام
دانستہ درین مکتوب مندرج ساخت فہم نمایند ذکر جنان ماخوذ از بیرزادہ و آن
مداومت بران بازگشت بفضل رحمن وصل عریان باقی ہمہ حسبان والسلام علی
من اتبع الہدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود و از آن
حضرت قدس سرہ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیدہ و خلق بسیار از وے بفیض رسیدہ
و صاحبان اذواق و مواجید و ولولہ و سر در صعقہ و نعرہ بسیار داشت و اکثر
شب بگریہ و زاری بسر بردے خداوند مسکنت و انکسار و صفا و حضور داوقات
بتلاوت و اذکار و نوافل و اشغال معمور در یکی از قریہای تابعہ قریبہ بسرہند سکونت
داشت و بعد از ہر چند روز بتقبیل عتبہ علیہ رسیدہ باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کردکه فرمودند روزی ابلیس را
دیدم وخبرها ازو پرسیدم ناچار شکر آلهی راستی راوانمود درمیان پرسیدم
که در یاران ما کیست که در وی تراتصرف کمترست گفت حاجی خضر آنجناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمة الله شیخ احمد دیبنی دیبن
موضعی ست از مضافات سهارنپور میان دواب پیش از توجه حضرت ایشان
قدس سرہ بسلوک این راه مدتی در خدمت آنحضرت بشیوۂ تلمذ گذرانده بود
وخدمتهای بجا آورده بعد ازان بتقریبی به برهانپور افتاده آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل الله قدس سرہ العزیز تعلیم ذکر گرفته بود ومدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر برده وخلافت ارشاد یافته بعد ازان که باگره رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستسعد گشت وذکر این
طریقه علیه از آنحضرت میگرفت ودر خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت سیدی
سندی را خلافت داده به برهانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت
سید نمودند همراه کردند در صحبت سیدی بحضور ونسبت حضرت خواجگان قدس الله
اسرارهم مشرف گشت ولذتی یافت ملتزم همین ذکر طریقت وصحت شد بعد ازین
قضیه پرسیدند بذکری که فرموده ایم اشتغال مینمائی گفت چندگاه بآن
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقه خواجگان رحمهم الله
گرفته ام ولذتی دیگر یافته بهمین مشتغلم اگرچه از استماع این جواب فی الجملة آثار غیرت
از شیخ ظاهر شد لیکن چون شیخ فانی ومنصف وحقانی بود فرمودند مقصد فائده
وحضورست از هر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد ازان باز بآستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف وعنایت دید وازان حضرت اجازت یافت
وطالب را ذکر طریقت گفت ومتاثر گشتند واحوال از آنها ظاهر شد

واز حضرت ایشان رضی الله عنه در عریضه سوال کرد که باوجود که من در خود حالتی
نمی فهمم دو طالب را ذکر دادم از انها احوالها ظاهر شد چه باشد واز سر ذهول
باوجود دوام آگاهی نیز پرسید آنحضرت مکتوبی در کشف آن دو
مقوله بوی نوشتند که آن مکتوب شانزدهم ست از جلد ثالث دران مکتوب
احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینه استعداد آنها
بظهور آمده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند درک احوال نموده اند و مولانا را
نیز دلالت تعلیم حصول احوال مستور کرده نوشته اند که مقصود حصول احوال است
علم باحوال دولتی دیگرست جمعی را این علم بدهند و جمعی را نه بهر دو از ارباب ولایت
اند واز مقوله ثانیه بر نگاشته اند که آگاهی عبارت از حصول باطن ست بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه شبیه بعلم حضوری که دوام لازم اوست هیچ
شنیده آید که شخصی در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذهولی
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذهولی در علم حصولی متصورست که مغایره
درمیان است و در علم حضوری حضور در آن متصور ست الخ آنجناب مدتی
در آگره در گوشه فقر و نامرادی بافاضه طالبان بود و جذبه و بیخودی این کابر
از دو مریدان وی هویداست یکی از اعاظم اغنیا که بوی اخلاصی درست کرده
بود و دیگر این سلسله از وی گرفته وی را به بنگاله برد و شیخ دران دیار قبول
عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
حسن ابدالی باباحسن ابدال موضعی ست میان کابل و لاهور که از آنجا راهی
بکشمیر جدا گردد مشار الیه از ان حدود است از قدمای یاران حضرت ایشان
است و صاحب حالات علیه و جذبات قویه در اوائل حال بسیاحی در طلب
حق برآمده چون در سهرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

پیوست بمجرد حصول دولت حضور حالش دگرگون گشت و مشمول عنایت
گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و از یمن نظر
کیمیا اثر باندک فرصت اوراترقیات رو نمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
طریقش دادند و جمعی از ساکنان و خلق و بسیار از اہل آن دیار از و بتوجہ ذکر
این سلسلہ شریفہ رسیدند و فیوض و برکات یافتند دران ایام کہ حضرت
انزوا و عزلت اختیار فرمودہ بودند کم کسے را کہ از یاران دران خلوتگاہ بار بود
و بعنایتے کہ بحال شیخ داشتند فرمودہ بودند کہ شیخ با یاران خود می آمدہ باشد
و ہیچکس مانع نشود و دران زمان کہ آنحضرت در لاہور تشریف داشتند
با جمعے از مسترشدان بعتبہ بوسی رسیدہ بود چند روز گذراندہ عنایات دیدہ
بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلے از مقتدایان دیار سندیلہ از مستفیدان
تلقین ذکر این سلسلہ برداشتہ بود بعد اخذ طریقت بست و یک شب
متواتر حضرت رسالت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب دیدہ کہ انواع لطفہا
باو نمودہ اند و وے عریضہ در کمال شوق و اخلاص والتماس خاص بحضرت
ایشان قدس سرہ نوشتہ بود و واقعہ را نیز علیحدہ رقم نمودہ شد کہ آن
واقعہ اینست میگوید بندہ بمقدار امید وار برحمت حضرت رزاق
فقیر اسحاق ولد موسے کہ چون تقلب حال بعنایت نظر عالیقدر مولو
شیخ کریم الدین شد در ہمان حال در تصور باطنے حضرت ہادے
الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد سرہندی سلمہ اللہ تعالی
حاضر گشتند سفید محاسن بلند بینے ذہب رنگ گویا در مراقبہ نشستہ
بودند چون بندہ حاضر شد در عین مراقبہ قلم برگرفتند و این چند
کلمہ نوشتہ بدست بندہ دادہ د توجہ عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السرهندی الی اسحاق السندی یا اسحاق انت ولدی وخلیفتی فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقی وانی مغفور وانت ومن توسل بک ایضا مغفور واقراب لحبیبی مولانا کریم الدین منی السلام انتهی واین صحیفه واقعه ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشے که در سکر توحید وجودی خیالی بود فرستاده بود وسفارش نموده درویش که او را ازین مقام بر آرند حضرت ایشان آن درویش را ازان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقیمه را بشیخ اسحاق مرسل داشته ب الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی المکتوب شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون مبنی از ذوق وشوق بوده مسرت بخشید در کاغذ علیحده واقعه که روی داده بود نوشته بودند از مطالعه آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مبشرات است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید واز گوش باغوش رسد امروز که تدارک تقصیر ممکن ست فرصت را غنیمت شمرده به تسویف وتاخیر نباید انداخت حضرت خواجه احرار قدس الله سره فرموده اند که جمعے از درویشان بودیم سخن از ساعت مرجوه که در روز جمعه ودیعت نهاده اند درمیان آمد که اگر میسر شود وآن از حضرت حق سبحانه وتعالی چه باید طلبید هر کسے چیزی گفت چون نوبت بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات میسر ست بعضے از مکاتیب را یاران نقل گرفته مصحوب درویش رحمی فرستاده اند حضرت حق سبحانه تعالی منقطع گردانا دشیخ کریم الدین چند گاه است که آمده اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی نیز باصلاح آمده است توقع از دوستان دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر والسلام علی من اتبع الهدای والتزم متابعة المصطفی

مولانا عبد الواحد لاهوری وی از آن جماعه است که حضرت خواجه فانی
زخود باقی بحق وی را بخدمت حضرت ایشان ما رضی الله عنهما فرستاده اند
کثیر المراقبه والعباده است روزی در حالت ذوقی که از عبادت یافته بود
ازین فقیر پرسید که در بهشت نماز هست گفتم نه که آن دار جزای عمل است
نه دار عمل وی آهی برکشید و بگریست و گفت آه بی نماز و بندگی آن صاحب
بی نیاز چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عریضه می نوشت نظر
کردم نوشته بود که گاه گاه در نماز حین سجده حالتی روی میدهد که هرگز خوش
نمی آید سر از سجده برداشتن از وی شنودم گفت بشهر فاخره بخارا صانها الله و
جمیع بلاد المسلمین عن البلایا برسبیل تجارت رفته بودم و در مسجد مغاک که از امکنه
متبرکه آن بلده شریفه است بنماز میرفتم و بعد از ادای صلوة عشا بنوافل اشتغال
مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازه مسجد میدهم بخانه خود رفته
نوافل بگذارد و این معنی را بخشونت ادا نمود همان شب آن خادم حضرت خواجه
بزرگ رضی الله عنه را بخواب دید که باو فرمودند که آن درویش سوداگر هندی
از دوستان ماست رعایت و عذرخواهی کن او معذرت فراوان نمود و معذرت
بسیار خواست از وی شنودم که گفت در آن ایام که حضرت ایشان به لاهور
تشریف آورده بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
ایشان وی را احترام بسیار نمودند حیرانی روی داد در خلوتی از ایشان ستر
آن همه تواضع را با آن پیر پرسیده شد فرمودند که وی از ابدال است مولانا
امان الله لاهوری وی از مریدان اجازت یافته حضرت ایشان است
و صاحب تجرید و تفرید تمام در هزار سال وسی و یک همچنان پیاده و آزاده مرا
پلاس پوش ژنده بر دوش و رکوه برکف متوجه سفر حجاز شد و با آنکه جمعی از محبان

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند میخواستند او را زاد و راحله طوعاً و
اعتقاداً معاون باشند وی بآن التفات ننمود و همچنان به آزادی و بیزادی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات
شام و مصر شده حق سبحانه وی را بدین شیوه مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد با خرقه صد پیوند و دل صد پاره ؎
گردم بهر دیار و در جستجو زنم طبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم ؏ مخفی نماند که غیر ازین
جماعه مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بوده و هستند ذوق
و اصحاب فضل و آداب و نسبتی و انکسار اند و بعضی از ایشان اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد حرمی که از مشائخ
مشهور این دیارست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده
و بهره ها برده و خلافت یافته و شیخ داود ساکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد بهاری و شیخ حامد بهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نو گجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپوری
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرهندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبد الرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از انجمله اند که بظاهر
از اهل سپاه اند و بعضی از جمله اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد خضر کیتی و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات ثبت ست وفور رابطه بر
کمال ایشان و نسبتی و ذوق و حال ایشان معلوم گردد راقم این حروف گوید

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتے از احوالات خود بیان کردند بغایت اصیل بود و پرسیده شد که تعلیم ذکر از که بر داشته اید و از یدطولا ے کدام سعادتمند ازین سلسلہ شریفہ این تخم در مزرعہ دل خود کاشتہ اید سلیم خان نامی عسکرے را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت بتعلیم طریقه چندتن مجاز گردیده نام بردند وجمعے دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل آنحضرت بفقر وانزوا وخمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از کاروبار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضے درویشان حضرت ایشان شنوده بود که وقتی درویشے از بنجار ایشان را بواقعه عظیم دیده بملازمت رسیده بهرہ یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزے در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا نقل بلاتفاوت نقل کرده باشد فرمودند آرے چنین ست اما آن درویش از نواحی بلخ بود نه از بنجار او تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ در واقعه دیده که تابوت شگرف حاضر آمده وجمعے کثیر از گذشتگان اکابر ماوراء النهر چون خواجه عبد الخالق وخواجه بزرگ وخواجه احرار وهشالهم رحمهم الله تعالے حاضر اند گویا انتظار کسے می برند راى گوید من دران میان از بزرگی پرسیدم که میت کیست واین اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود واین اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جناده نماید ناگاه عزیزے گندم گون بلند بالای دو موبه کذا وکذا در آمد همه تعظیم او کردند او پیش رفته امام شد چون جنازه را بر داشتند از یکی پرسیدم که نام این عزیز چیست ودر کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت وگفت در سرهند می باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه دیده بود و در بیداری چنان دید و روی نیاز بآستان ایشان مالید و چند گاه در خدمت بوده بهرها گرفت چون ذوالعیال والاطفال بود و بوطن مرخص گردید ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ٭ وایضاً این حقیر میگوید بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوهٔ حیرت بروی غالب بود روزی دیدمش که بر برگی خشکی چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم که اینهمه توجه بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ عالمی بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته پرسیدم ناگاه در قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد دیگچه از شبی بعد از تهجد بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدر الدین که از خلفا حضرت مخدومی محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسله شریفه کبرویه را راهنما و پدر من مراد رطفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود متوجه شدم والتماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار بزرگ باشد دلالت نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان رسیدم و دیدم آنچه دیدم ٭ نیز این فقیر راقم گوید در مسجد جامع برهانپور در گوشه نشسته راه آیندگان مسجد میدیدم که بناگاه درویشی ژولیده موی پیرهن چاکی شوریده که آثار صفا والفت وانزوا وانکسار و فنا از وی هویدا بود پدیدار گشت جذب ملاقات وهم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید بعد از معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه ناسلوک و جزائر غیر ذی زرع باینجا میرسم گفتم عزم کجا داری اگرچه رغبتش بستر حال مینمود

ناچار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی
از سلسلهٔ نقشبندیه از سرهند باگره تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت در آغوش کشیدم
واشک حسرت از مژگان ببار یدم و بزاویه خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعه
گر تو بوی گلشن جان میرسد* گفت بتقریبی از وطن خود بدار السلطنة آگره
آمده بودم درین میان یکی ذکر خیر حضرت ایشان کرد شبی بملازمت تشریف
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمود
و نظر مرحمت فرمودند نسبتی و حالتی مرا در گرفت که دیوانه وار همان شب
برآمده و بجزائر و صحرای افتادم و خواب و خورد و آرام و سکون از من رفت
چه گویم که چه دیدم و برمن چه رفت و چه می بینم ع چنان در دهر بر من بگذرد
روز* که در صحرا بر آهو بگذرد یوز* چندین سال بدین منوال دران بوادی
بشکستگی و نامرادی بسر بردم اکنون هم از راه بیابان و کوهستان بقصد مذکور
میرسم و دیگر از ان پیر دستگیر و راه نمای هر غریب و فقیر سلمه الله خبری ندارم
که کجا تشریف دارند انشاء الله زیارت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
ببعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و باکابر قافله سفارش
او کنم گفتم جمعی از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شما با آن جماعه رفیق
میشوید از کلام من دریافت که در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواهم افگند بنها به
از نزد من بیرون رفت و بعد ازان نه وی را دیدم و نه از احوال او خبری
شنیدم ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش* و نیز این فقیر
سید تاجری را دید که بمصداق رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بو

وبعد از پرسش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده واز هر یک بذکری ومراقبه مامور گردیده وتا بستان حضرت ایشان هم شتافته وازان حضرت نیز نظرے عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم متوجه ادای فرض بودند مجملی پرسش حال ومطلب من نمودند وفرمودند ترا ذکری تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض داشتم که صورت اذکار ومراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی ونتیجه آن ازین دریوزه دارم فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آرے دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز فارغ شویم چون نشستم خود را بشیوهٔ دیگر یافتم تاآنکه خود را نیافتم وذوقی مراچنان گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم والتماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش وچون تجارت موجب حصول لقمه حلال ست وسبب نفقه عیال آنرا مگذار وبنگر تا بعد ازین درحق تو چه خواسته اند ورخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرده یک لحظه عنایت تو اے بنده نواز به بهتر ز هزار ساله تسبیح ونماز ونیز سیدی صاحبدلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت در یکی از بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که گفت سلطان محبت حضرت ایشان را انجشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ وبی آرام شدم ببازار آن بلده درآمدم تا باشد که آینده دیگرے در رسد وخبرے فرحت اثرے رساند دیدم که درکنار بازار بازارگانے چند که سیمائے صلاح زایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه رفتم وسلام کردم ونشستم پیش ازانکه من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرة اندوه ودلتنگی

در من مشاهده نموده از سر آن سوال کرد باعث را درمیان نهادم آن
سائل آه سخت از دل برکشیده و سر بگریبان فرو برد دیدم که متلون میشد
تا در چهره اش تغیر تمام راه یافت بعد از مدتے سر برآورد و گفت خاطر
جمع دار که ایشان زنده اند این قدر ست که در مجلس اندوز نجیر بر پاے
مبارک پیچیده چنانکه مارے پیرامون گنج حلقه زند و یک شبے
دیوانه باز نجیر گفت ؎ من چه کردم تا سزاوار توام ؎ گفت زنجیرش تو در
کنج خراب ؎ گنج پنهانی و من مار توام ؎ مرا ازین مراقبه و اخبار او حیرت فرو
گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده آید و میدانید گفت من نیز از
مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و باوے بشوق تام معانقه نمودم و گفتم
من درین بلده خانه دارم ملتمس آنکه ساعتے بفقیر خانه قدم رنجه نمائید
تا لحظه در خدمت تسلے خاطر محزون و هم قبول کرد و چون بیامد در خلوتی
از وی پرسیدم که شما چند گاه در خدمت ایشان بودید و از ایشان چه
نعمت یافتید و باعث ارادت چه بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
مخلصان حقیقے دانست باجمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
را وانمود و گفت من در قریه از قرائے تابعه پنج آب ساکن بودم و از
آنجا که بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس والجن رضی الله عنه محبت
و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحه
ختم می نمودم و در خلوات به نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
مناجات و عرض حاجات می نمودم و تهجد و تلاوت و اذکار و دیگر
نوافل نیز مے پرداختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سره
میان خواب و بیداری می دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نهادم فرمودند

که در ظاهر نیز پیر راه از ضروریات است عرض کردم که بهر که ایشان
از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سرہند عزیزیست
جامع علوم ظاهر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن
روز بصد درد و سوز متوجه آستان ایشان شدم و حقیقت واقعه را معروض
داشته التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبه و احوال
بنواختند دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر ناگاه حضرت
ایشان از خانه برآمدند و دروازه بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیده فرمودند اے فلان بیرون دروازه نزدیک باغ حافظ رخنه
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لاابالی نشسته اند بعضے کوکنار
مے مالند و بعضے بنگ می سایند درین میان مردے ژنده پوشی چنین
وچنان که بران درخت تکیه زده نشسته و بظاهر با ایشان ست و معنی
بری از ایشان دعاے ما باو میرسانی و میگوئی فقیر خانها قریب است
بتوان ساعتی رسید رفتم و بهمان نشان که فرموده بودند جمیع را زیر آن
درخت یافتم آن عزیز که تکیه زده بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکه من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان برده گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت
خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب همچنین باشد و بآن همنشینان گفت
ما درین شهر یارے داریم او را دیده خواهیم آمد و در راه درآمده بتعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
آنکه ساعتے بدروازه خانه حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
همان و برآمدن ایشان از خانه همان و بآن درویش معانقه سخت نمودند
و دست او را گرفته بر تختے که درمیان دروازه بیرون و درون نهاده بودند

انشانده باهم نشستند دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند درین
میان آن مهمان آب طلبید فقیر و دیده ظرفے را پر آب گرده آوردم چون
نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت ایشانند گفتم ما که بعد از رفتن
من برائے آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
متبدل گردیده چون بسوئے که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست
او بدهم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود دست از
هیبت مشاهده این حال بر دیوار تکیه زده بیخود بماندم چون بخود آمدم بناز
شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش برخاسته بعد از آن حضرت
ایشان بمن گفتند انچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از
محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از استماع
سرگذشت او باخود گفتم انچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده
اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحبدلان صادق القول
است بعد از چند روز موافق اخبار اخیار متواتره در رسید و مرا بآن
درویش و به پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند
که از جماعه که نظرے قبول از حضرت ایشان یافته اند اینچنین احوال
واقوال چرا غریب باشد که بعضے طالبان که از فرد و اصحاب ایشان
بوده اند و بامر آنحضرت متوجه طالبے شده اند که آنا نزا آزاد دیگرها
در فتنگیها روے داده از ایشان چه گوید و از آن حضرت چه
نوید مولانا عبد المومن لاهورے که فاضلے بوده و راقم نزد
موصی الیه ورقے چند از مشکوة و ورقے چند از مطول گذرانده
بود و در اکثر علوم خصوصا در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

روزی در مجلسی که جناب استاذی و این فقیر یکجا نشسته بودیم مردی
یکی از مشائخ اعلام وقت را نام برده گفت که او فلان شخص را خلافت
داده است و بفلان بلده فرستاده اما هیچ از صحبت او اثری
و حالتی و از نصیحت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتی حاصل نمیگردد مولانا
گفت مخبر و مکمل تام المشاهده و المعرفة باید تا از مرید مجازش برکات
بظهور آید پس آب در چشم گردانید و بفقیر گفت حرفی میگویم
نه برای فخر خود بل برای آنکه ازین نقل باثر و برکت امداد انفاس حضرت
پیر دستگیر پی برده شود گفت من بعد از چند روزی که در خانقاه
ایشان گذرانده‌ام رخصت لاهور خواستم وقت وداع فرمودند که
دو تن را تعلیم ذکر خواهی کرد از انجا که بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
متعجب شدم امّا ادب را عذر در میان نیاوردم چون به لاهور رسیدم
روزی یکی از طلبه علم آمده گفت شنوده‌ام که ایشان ترا فرموده‌اند که
دو تن را تعلیم طریقت بگو یکی از ان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
بنده نوازی کرده‌اند من مردی‌ام طالب العلم چنین و چنان چه این
لایق این باشم چندانکه به لینت و خشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
وانمی شد بل بیشتر الحاح می نمود تا روزی گفتم تا کی وقت را بمشاجره
او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش داده از سر واکنم در گوشه مسجد او را برده توجهی
که از حضرت ایشان دیده بودم و شنیده با او گفتم و خود نیز مشغول
شدم مرا نسبتی و حالتی عجب فرو گرفت و آن متعلم را کیفیتی روی
داد که همچنان مست و بیخود بیرون رفت و دیگر از وی نام و نشانی
نیافتم بالجمله اگر یک از مستفیضان ایشان و مستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردد بتطویل انجامد اینقدر ز برکان سعادتمند
را بسند است ۹ بس کنیم خود زبرکان را این بس ست پانگ
دو کردم اگر در ده کس ست حق سبحانه برکات آنحضرت و
فرزندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا د و این
نسبت شریفهٔ ایشان را بهمه طلاب الی یوم الحساب ساری دارد
و این کمترین را درین جهان بمحبت و متابعت ایشان داشته دران
جهان در زمرهٔ ایشان محشور گردانا د بحق اهل الرشاد بمدح هر یکی ازین
دو بزرگ قدس الله سرهما سه رباعیه بسلک نظم کشیده
جهت انتظام این نامه آن منظومه را مسکه الختام آن میگردانند

رباعی

قطبی که ز رازش انفس و آفاقی ست	نیم نظرش هزار دل را ساقی ست
باقی مدحش به نه گویم این بس	کان جمله چو نام خویش با حق باقی ست

ایضاً

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاب	گلکم ز حدیث سوز او سیخ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه	بشنو سر فنای او را دریاب

ایضاً

باقی که از و مرده بصد جان رسد	مفلس ز ورش بگنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش	کاین خانه بزیب نقشبندان رسد

ایضاً

احمد که بود عیسی دلهای سقیم	از ساقی باقی ست این راح قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود	برزخ بمیان احد و احمد میم

ایضاً

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق ست | هر جوهر اسرار نبیؐ صندوق ست
آن سایه که از احمد مرسل بنهفت | ظاهر شده اینکه احمدؐ فاروق ست

ایضاً

از و شد دل افسردهٔ رندان تازه | چون زابر چمن غنچهٔ خندان تازه
از خانهٔ بے رنگی احمدؐ شده ست | نقش دیرین نقشبندان تازه

الٰہی بحق بنے فاطمہؓ
کہ بر قول ایمان کنی خاتمہ

بر خامه بنازم که اشارات نوشت | آغاز و توسط و نهایات نوشت
بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب | بر دل هو زبدة المقامات نوشت

خاتمة الطبع

المنة لله که کتاب فیض انتساب المسمے به زبدة المقامات که در ضمن احوال برکت اشتمال خواجگان بلند مکان است و فیها اسرار و غوامض قرانی که از پرده خفا بمنصهٔ شهود در و جلوه گر شده اند سالکان را خیر جلیس ست و گوشه نشینان را نیکو انیس۔ صاحب نظرے باید که از دقائق و نکات این حظے وافی بر دارد۔ در مطبع عالی جناب منشی نول کشور صاحب سی۔ آئی۔ ای۔ واقع کانپور حرسها الله عن شر الدهور۔ باهتمام منصرم با کمال منشی بھگوان دیال صاحب سلمه المتعال در ماه جنوری ۱۸۹۰ء عیسوی بار اوّل حلیهٔ طبع در بر کشیده منظور نظر نظارگیان مشتاقان گردید+

قطعۂ تاریخ طبع کتاب ہذا از اسوۂ سخنوران عذب اللسان افضل الامثال والاقران مولٰنا محمد حامد علیخان حامد خلف اکبر حافظ غلام علیخان شاہ آبادی مظلہما اللہ الہادی افصح مصحح مطبع ہذا

غریق بحر تحیر چون شوم حامد
کلام صوفی صافیست پر مذاق و لذیذ
چو گشت طبع بفضل خدای عزّ و جل
نولکشور کہ ممدوح ہفت کشور ہست
غریب پرور و عالی ہمم رفیع الشان
ہر آنکہ ہست نمکخوار او بدل او را
کنون کہ ہست درین ہیچمہ ہزار عالم
مدام طبع گرامیش مائل نیکیست
برون ز حیز تحریر ہست اوصافش
غرضکہ فکر نمودم بسال طبع این

ز طبع گشت تعجب زبدۃ المقامات ہست
زہے کلام کہ ہمتاش از محالات ہست
بحکم منشی عالی کہ ذیکمالات ہست
بلند رتبہ و عالی صفات خوش ذات ہست
کسیکہ پرور او ہست بس خوش اوقات ہست
مقام شکر گذاری وہم مباہات ہست
مگر کہ معترف لطفش و عنایات ہست
ہمیشہ ہمت والاش صرف خیرات ہست
فزون ز حد شمارش ہمہ کمالات ہست
کہ این کتاب مقدس ز انتخابات ہست

نوشت خامۂ من در حروف منقوطہ
بسال طبع کہ از عمدۃ المقالات ہست

سنہ ۱۳۰۷ھ

ایضاً

چنین طبع شد در تصوف کتابے
کہ از ماہ مشہور شد تا بماہی
دعائیہ تاریخ طبعش نوشتم
کہ مقبول مخلوق باشد الٰہی

۱۳۰۷ھ

فہرست کتب اخلاق و تصوف موجودہ مطبع مقام کانپور

گلستان نثر۔ شیخ سعدی شیرازی رح۔

فرہنگ گلستان۔ تصنیف مولوی عبداللہ الموسوی۔

گلستان مترجم۔ ترجمہ لفظ بلفظ ہوا ہے۔

شرح گلستان مصنفہ مولوی محمد اکرم ملتانی

ریاض رضوان۔ شرح گلستان از مولوی ریاض علی۔

اخلاق محسنی۔ تصنیف ملا حسین واعظ

گلستان حکیم قاآنی بجواب گلستان سعدی قابل دید ہے۔

بوستان۔ جلی قلم مانند قلم اوسط قطعہ لائق دید ہے۔

بوستان۔ سہ مصرعہ متن و حاشیہ میں ۳ مصرع ہیں۔

ایضاً دو مصرعہ مطبوعہ مطبع علوی۔

مثنوی شاہ شرف۔ از شاہ بو علی قلندر عارفانہ [illegible] ہے۔

مثنوی معنوی مولوی روم۔ چار حصہ ہر سہ دفتر محشی۔

شرح مثنوی بحر العلوم مرحوم یہ شرح حال المتن ہے

لطائف معنوی۔ شرح مثنوی مولوی روم مطبوعہ مطبع کانپور۔

مکاشفات رضوی۔ شرح مثنوی روم از مولوی محمد رضا۔

اسرار الاولیا۔ از حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمۃ اللہ۔

مجموعہ مثنویات۔ فرید الدین عطار جسمین رسائل ذیل ہیں۔ جواہر الذات۔ میلاج آلہی نامہ۔ مختار نامہ۔ منطق الطیر۔ بلبل نامہ نزہت الاحباب۔ مصباح الفتوح بے سر نامہ۔

تحفۂ محمدی۔ مولفہ خواجہ امیر الدین عرف بچلی دال حکایات و مواعظ عارفانہ میں بقلم نہایت جلی و خوشخط۔

مطالب رشیدی۔ مصنفہ شاہ تراب در طریق مجاہدات باطنیہ۔

مثنوی سلسبیل۔ مصنفہ حکیم منور حسین فیض تخلص۔

انوار محمدی۔ مصنفہ محمد امیر اکبر آبادی در بیان فرقۂ اہل اسلام۔

اخلاق ناصری مشہور علم اخلاق کی کتاب -
اخلاق محمدی مصنفہ محمد علی یزدی علم اخلاق مین -
مصباح الہدایت - ترجمہ عوارف مشہور کتاب ہے -
رسالہ ہدایۃ المومنین - موعظت مین
سرو العباد - شرح قصیدہ بانت سعاد -
مجالس العشاق - باتصاویر مطبوعہ جدید -
ایضاً باتصاویر تصنیف میر سلطان حسین نبیرہ شہنشاہ امیر تیمور گورکان ہی نظم و نثر -
پند نامہ مصنفہ حضرت فریدالدین عطار تصوف مین -
بہارستان جامی بجواب گلستان سعدی
کیمیاے سعادت - فارسی از امام محمد غزالی رح -
حدائق العشاق - مصنفہ ملا رضی در تاثیرات عشق -
اخلاق جلالی محشی از ملا جلال الدین محقق دوانی - علم اخلاق مین نہایت خوشخط -
منطق الطیر تصنیف فرید الدین عطار تصوف مین -

نظم اللآلی - شرح قصیدہ امالی نصائح مین -
گلشن اسرار - تصنیف مولوی انور علی صاحب در تصوف -
مثنوی بزم وصال - عرفان مین مصنف شاعر اہل زبان ہے -
می باید شنید - مولوی محمد علی رفعت کی تصنیف و تالیف کیسی پاکیزہ عمدہ اندرز و نصائح سے انتخاب ہے فی الواقع می باید شنید کا لائق کلام ہے اسم بامسمے ہی کتاب ہی -

کتب اخلاق و تصوف اردو

جامع الاخلاق - ترجمہ اردو اخلاق جلالی از مولوی امانت اللہ -
نکات احسانی - از مولوی حکیم احسان علی مرحوم وکیل گورنمنٹ -
مجموعہ صفات انسانی مصنفہ لالہ لال جی صاحب سری بید بیاس جی کے پرانون سے انسان کی صفات مین
ذخیرہ سعادت - علم اخلاق مین تصنیف لالہ لال جی صاحب بھامنی بلاس شتک کی دو فصل اول و آخر کا ترجمہ -